دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز
مؤسسهٔ تاریخ و فرهنگ ایران

انتشارات دانشگاه ، ۲۱۹

آفرینش زیانکار در روایات ایرانی

تألیف

آرتور کریستنسن

ترجمهٔ

احمد طباطبائی

تبریز ، بهمن ماه ۲۵۳۵

انتشارات ، شماره ۲۵ ـ سلسلهٔ ایران شناسی ، شماره ۱

FACULTÉ DES LETTRES
ET SCIENCES HUMAINES DE TABRIZ
INSTITUT D' HISTOIRE ET DE CIVILISATION IRANIENNES

Publication № 219, l'Université de Azarabadgan

ARTHUR CHRISTENSEN

ESSAI SUR LA DÉMONOLOGIE IRANIENNE

traduit par

AHMAD TABATABAÏ

Tabriz - Février 1977

Publication N° 25 - Série : Iranologie, N° 1

۱۱۱۸
۴۹/۱۱



دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی
مؤسسهٔ تاریخ وفرهنگ ایران

سلسلهٔ ایران شناسی ، شماره ۱

آفرینش زیانکار
در روایات ایرانی

تألیف

آرتور کریستنسن

ترجمهٔ

احمد طباطبائی

تبریز - بهمن ماه ۲۵۳۵

انتشارات مؤسسهٔ تاریخ و فرهنگ ایران ، شماره ۲۵

حق چاپ محفوظ است

از این کتاب یك هزار نسخه در چاپخانهٔ شفق تبریز به چاپ رسید .

بهمن ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی

تدوین مجموعهٔ کاملی شامل تمام جهات وجوانب فرهنگ ومعارف ایرانی وکیفیت ظهور و تکامل تمدن ونشیب وفراز حیات قومی درمیهن باستانی ما و روشن ساختن زوایای تاریخ این سرزمین کهنسال آرزوی هر ایرانی و آرمان دوستداران ایران به شمار می‌رود .

تأمین این منظور ونیل بدین‌هدف جز بافراهم‌آوردن موادی‌که تحقق این نیت را بایسته است امکان‌پذیرنمی‌نماید وهرگونه‌کوششی‌که دراین زمینه براساس استفاده ازمدارك مجمل ومبهم و مواد ناقص به عمل بیاید رسا و وافی به مقصود نخواهد بود .

برای تدوین **تاریخ کامل ایران** به معنی وسیع آن ـ اعم از تاریخ سیاسی واجتماعی وتاریخ تمدن و ادیان ومذاهب وعلوم وفنون واقتصاد وجغرافیای تاریخی وهمچنین تاریخ عمومی وتاریخ منطقه‌ای ومحلی ـ مسلماً نمی‌توان به مدارك واسناد ومنابع تاریخی محض ، به فرض دسترسی به همهٔ آنها، اکتفاکرد بلکه پرارزش‌ترین وقابل اعتمادترین وموثق‌ترین‌مواد ومطالب ومدارك را در این‌باره ازخلال دواوین شعرا وآثار ادبی ومنابع وکتب صوفیه وتذکره‌ها و افسانه‌ها و قصص و تمثیلات وداستانها ومنظومه‌های عامیانه باید به دست‌آورد وآنگاه از پرتوتطبیق حاصل این استقراء با مواد موجود در کتابهای تاریخ و نتایج و قراین ناشی از کاوشهای باستان شناسی طرح تاریخ کامل ایران را تهیه و تنظیم‌کرد .

در زمینهٔ **فرهنگ ایران** نیز ـ که بطورکلی شامل زبان و ادبیات و لغت وفقه‌اللغه و زبان شناسی ولهجه شناسی وآثار و ادبیات عامیانهٔ ایرانی و فلسفه وعرفان و دیگر مظاهر و تجلیات ذوق و اندیشهٔ ایرانی در ادوار باستان ومیانه وجدید است ـ بیشتر و پیشتر از هرکار گردآوردن وطبع ونشر انتقادی مواد و مدارك ضرورت دارد وپس‌از این مرحله است‌که پژوهندگان و محققان خواهند توانست بی‌دغدغهٔ خاطر وباکمال اطمینان در طریق جمع و تدوین فرهنگ ایران و تحقیق وتتبع دربارهٔ آن گامهای استوار بردارند .

مؤسسهٔ تاریخ وفرهنگ ایران وابسته به دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز به اقتضای این ضرورت به وجود آمده و می‌کوشد تا بخشی از این آرمان و جزئی از این نیّت را از قوه به فعل بیاورد و در حدود امکانات ناچیز خود وظیفه‌ای را که برعهده دارد انجام بدهد.

نشریات مؤسسه که تجلی کوشش همکاران ما به شمار می‌رود در زمینهٔ تاریخ و زبان و ادبیات و دیگرمظاهرفرهنگ و معارف ایرانی اعمّ از تألیف وتحقیق و تصحیح انتقادی متون نظم و نثر و ترجمهٔ آثار و تألیفات مفید دیگران در سلسله های مخصوص انتشار می‌یابد.

* * *

دانشمندان و پژوهندگان اروپایی در تأسیس مکتب جدید تحقیقات شرقی وایرانی سهمی به سزا داشته‌اند وبه دیدهٔ انصاف آشنایی با راه و رسم «تحقیق و تتبع وتصحیح وپژوهش به شیوهٔ علمی وانتقادی» را مدیون‌کاروکوشش‌آنان هستیم.

این‌سخن نه تنها بدین معنی نیست‌که ما ایرانیان، باسابقهٔ درخشان وکم‌نظیر قومی و تاریخی در زمینه های علوم و فنون و هنر و ادبیات و با داشتن یکی از غنی‌ترین فرهنگهای جهان، ازموهبت تدقیق و تفکر بی‌بهره واز عالَم تحقیق وتتبع بیگانه بوده‌ایم بلکه بی‌هیچ خودستایی می‌توانیم ادعا بکنیم‌که بازار تعلیم و تعلّم وتحقیق وتتبع درحوزه‌های علمیهٔ ایرانی همیشه گرم وتوفیق ایرانیان در زمینه‌های نظری وعملی و انشاء و ابداع درطی قرون و اعصار همواره مشخّص و مسلّم بلکه بی‌نظیر و سرمشقی برای اقوام دیگر بوده و فقط نام ابن‌سینا و بیرونی و رازی و خیّام و نصیرالدین طوسی اثبات این مدّعا را بسنده است.

بنابراین آنچه گفته شد بدین معنی است‌که در سدهٔ نوزدهم میلادی یعنی دوران اوج نهضت علمی و فرهنگی اروپا روش علمی تحقیق و پژوهش به شیوهٔ ویژه و دقیق اروپایی نیز در ردیف دیگر مظاهر تمدن غربی از قبیل ترتیبات سپاهیگری وجنگ افزار وچاپخانه وماشین دودی وآیروپلان ونظام جدید عدلیه ومالیه وگمرك وآداب نوین تعلیم وتربیت وغیره به ایران راه یافت و شرق شناسان در زمینه‌های گوناگون تاریخ و ادبیات و زبان و زبان شناسی و لهجه شناسی و علم‌الاساطیر و باستان شناسی وملل ونحل وحکمت و عرفان گامهای بزرگی برداشتندکه گذشته از

معرّفی جهانیِ مآثر و مفاخر و روشن ساختن زوایای تاریخ و تمدن و فرهنگ کهنسال ایران راه و رسم جدیدی پیش پای ما قرار داد و بخصوص در چند زمینهٔ خاص از قبیل « پژوهشهای مربوط به ایران باستان » که درپشت حجاب قرون مستور وفراموش شده بود و « روش علمی تحقیق و تتبع و استفاده از منابع و مراجع » و « شیوهٔ تصحیح انتقادی و علمی متون » و « روش پـژوهشهای لهجه شناسی و فلکلرشناسی و کاوشهای باستان شناسی » وغیره مکتبی تازه به وجود آورد .

در این میان پژوهندگان و دانشمندان ایرانی هوشیارانـه به کاروان زمـان پیوستند وبا تلفیقِ احاطه واجتهاد وتعمّقِ سنّتی با شیوه و روش جدید و ترکیب ذات کهن و رسم نو زمام کار را در زمینهٔ زبان و ادب وحکمت و عرفان وفرهنگ ایرانی در دوران اسلامی یکسره در دست گرفتند . به عنوان یادی از پیشگامان و رهروان این طریق باید از قزوینی و دهخدا و بهار و فروغی و فروزانفر و همائی و مدرّس رضوی و پورداود و اقبال و تقی زاده و مینوی و هدایت و نفیسی و قاسم غنی نام برد . ولی در بعضی رشته ها که زمینه و موادّ و روش تحقیق صرفاً یا غالباً از منابع اروپایی مایه می‌گرفت سررشته همچنان در دست مستشرقان ماند و ظاهراً هنوز در این رشته ها منابع غربی مرجع تقلید محسوب می‌شود .

اگر چه نامهای مشهوری چون « کاترمر ، دوساسی ، شفر ، دوسلان ، مارگولیوث ، مارکوارت ، دُهسن ، هنری هوارث ، لئون کاتون ، کلمان هوار ، خانیکوف ، ژوکوفسکی ، کازیمیرسکی ، بارتولد ، برتلس ، برزین ، نُلدکـه ، فولّرس ، وُلف ، مـول ، ریتر، نیکلسون ، گلدزیهر ، جفری ، دُزی ، اشتینگاس ، دمزون ، ریو ، اته ، برون ، هوتسما ، فلیکس‌تاور ، ماسینیون ، ریپکا ، نیکیتین ، ویرولو ، اسکارمان ، ماسه ، مینورسکی ، ایوانُف ، کُربن ، لازار ، اُبَن ، پوپ ، گیرشمن، دارمستتر ، کریستنسن، اشپیگل، وسترگارد ، وست ، بارتولومه ، هوبشمان ، یوستی ، گلدنر ، گیگر ، اندرآس ، یونکر، هُرن ، رَیْخلْت ، هرتسفلد ، مِیّه ، زنر، دوماس ، بنونیست ، بیلی ، هنینگ ، نیبرگ ، بـار ، جکسون ، رُلانـدکْنت ، ویدن‌گرن ، مورگنشتیرنه » هر یك نمایندهٔ رشته‌ای از رشته های تحقیقات مربـوط به شرق و ایران است ولی همهٔ این دانشمندان را با توجّه به زمینهٔ جغرافیایی تحقیقات

تا دیروز «مستشرق» می‌نامیدند و امروز «خاورشناس» و یا به سبب اهمیت ویژهٔ پژوهشهای ایرانی «ایران‌شناس» می‌نامند. بنابراین «**ایران شناسی**» عنوان مناسبی است برای تحقیقات و پژوهشهای محققان غیر ایرانی دربارهٔ ایران و گمان می‌کند طبع و نشر «ترجمهٔ دقیق و فصیح بعضی از آثار کمیاب و تحقیقات معتبر مربوط به ایران شناسی همراه با توضیحات ضروری» درضمن وظایف اساسی **مؤسسهٔ تاریخ وفرهنگ‌ایران** جایی شایسته داشته باشد.

* * *

کتاب حاضر یا ترجمهٔ Essai sur la démonologie iranienne که با عنوان **آفرینش زیانکار در روایات ایرانی** به فارسی برگردانیده شده بیست و پنجمین شماره از انتشارات مؤسسهٔ تاریخ وفرهنگ ایران و نخستین شماره از **سلسلهٔ ایران شناسی** به شمار می‌رود.

این نوشته از آخرین تحقیقات ایران شناس مشهور دانمارکی آرتور - کریستنسن و بی‌تردید یکی ازجامع‌ترین پژوهشها دربارهٔ دیوان واهریمنان در روایات ایرانی وبررسی منش بدگوهران واهریمن آفریدگان طبق معتقدات قوم هند و اروپایی وقوم هند وایرانی و ایرانیان درطول تاریخ اعمّ از دورهٔ باستانی واسلامی است و اگرچه تحقیقی منحصربفرد در این زمینه محسوب نمی‌شود ولی از نظر جامعیت و دیدگاه گستردهٔ تطبیقی و عُمق و اختصار پژوهشی ممتاز ومعتبر به شمار می‌آید.

استاد ارجمند آقای **دکتر احمد طباطبائی** با تهیهٔ ترجمه‌ای دقیق و شیوا وتوفیق در ارائهٔ متنی قابل اعتماد ازاین پژوهش ارزنده به زبان فارسی و افزودن فهرستهای لازم برای تسهیل مراجعات گامی سزاوار تحسین در طریق «ترجمهٔ آثار مغتبر ایران شناسی» برداشته و استفادهٔ فضلا و پژوهندگان ایرانی را از این اثر امکان‌پذیر ساخته‌اند.

اهمیت کار وکوشش مترجم، باتوجه به مطالب فنی ونامها واصطلاحات دشوار وشیوهٔ خاص نگارش متن، ازنظرآگاهان پوشیده‌نیست واستفادهٔ پژوهندگان وتوجه صاحب‌نظران پاداش شایستهٔ این رنج وخدمت خواهد بود.

تبریز - ۱۴ بهمن ماه ۲۵۳۵

منوچهر مرتضوی

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران
قفسه
۱۳۷۴

پیشگفتار مترجم

چهارده سال پیش به یاری ایزد توانا برگردان «اساطیر ایرانی» باهمکاری مؤسسه‌ی «فرانکلین» بسر آمد. کتاب حاضر را به‌گونه‌یی می‌توان دنباله ومکمّل «اساطیر ایرانی» دانست ؛ با این تفاوت که نگارنده [= آرتور کریستنسن] همّم خود را بویژه به تجزیه و تحلیل آفرینش زیانکار در روایات ایرانی مصروف داشته . عنوان اصلی کتاب «پژوهشی در اهریمن‌شناسی ایرانی» است ، اما به ملاحظه‌ی آنکه آفرینش زیانکار براساس گزارش روایات ایرانی کهن، روایات ایرانی میانه وروایات اسلامی بازنگری شده ، مترجم ارجح دانست عنوان «آفرینش زیانکار در روایات ایرانی» را برگزیند .

«آفرینش زیانکار در روایات ایرانی» که ازجمله آخرین نوشته‌های ایرانشناس فقید «آرتور کریستنسن» است ، تنها اثر معتبری است که به بررسی منش بدگوهران واهریمن آفریدگان به‌انگاره‌ی قوم هند واروپایی، قوم هندوایرانی، آریایی‌ها وایرانیان به هنگام شهریاری مادها ، پارسها، هخامنشیان واشکانیان ، ساسانیان وبالاخره دوره‌ی اسلامی می‌پردازد .

راست است که ایرانشناسانی چون «بنونیست» ، «دارمستتر» ،

«ماسه» ، «کارنوی» ، «دوشن‌گیلمن» ، صادق هدایت و دیگران دست به پژوهش‌دراین زمینه زده‌اند ، ولی‌بدون تردیدکتاب ایرانشناس دانمارکی تنها اثر جامعی است‌که در زمینه‌ی آفرینش زیانکار به‌طوراعم تصنیف شده و از این دیدگاه پژوهشی پـرارج و منبعی منحصربفرد برای کسانی‌کـه در زمینه ایرانشناسی تحقیق می‌کنند بشمار می‌آید.

با آنکه مترجم قصد تحشیه نداشته مع‌الوصف درپاره‌یی مـوارد ادای توضیحاتی درمتن وپاورقیها را ضروری تشخیص‌داده . این توضیحات با [ ] نشان داده شده . آوانوشت واژه‌های اوستایی وپهلوی همانطور که درپایان کتاب آمده[1] براساس روش آوانگـاری «بنونیست» داده شده ودر هرجا که ضرورتی احساس شده املای لاتین نامها واماکن درپاورقی ذکرگردیده است.

تلفظ تقریبی حروف این آوانوشت ازاین قرار است :

آ =	Ā
اَ =	A
ث =	θ
ج =	ǰ
چ =	č
خ =	x

۱ـ رك به : «آخرین یادداشت» درپایان‌کتاب .

δ = ذ

ž = ژ

š = ش

γ = غ

درپایان لازم می‌داند ازمسؤولان مؤسسه‌ی تاریخ وفرهنگ ایران دانشکده‌ی ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه آذرابادگان که همواره اینجانب را به برگرداندن این اثر پرارج به فارسی ترغیب و تشویق کرده‌اند سپاسگزاری نماید . همچنین ازهمکار ارجمند آقای دکتر محمدآبادی که مرا در بازنگری متن فاری ترجمه‌ی حاضر یاری داده است امتنان دارم .

احمد طباطبائی

بهمن ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی

فهرست مطالب

دیباچه	پنج
پیشگفتار مترجم	نه
فهرست مطالب	سیزده
بخش اول ــ ایزدان دروغین درگاهان	۱
بخش دوم ــ اهریمنان و دیوان دریشتها	۱۰
بخش سوم ــ اهریمنان در وندیداد	۳۶
بخش چهارم ــ «دودان» درسنگ نبشته‌ی خشایارشاه	۵۸
بخش پنجم ــ اهریمنان و دیوان درادبیات ایرانی میانه	۷۱
بخش ششم ــ دیوان وپریان واژدهایان درحماسه‌ی نو ایرانی	۹۲
بخش هفتم ــ دیوان تازی و دیوان ایرانی	۱۰۸
فرایندگفتار	۱۳۹
آخرین یادداشت	۱۴۱
فهرست نام ایزدان و اهریمنان	۱۴۳
فهرست نام کسان	۱۴۷
فهرست نام سلسله‌ها، اقوام ، فرق	۱۵۱
فهرست نام جایها	۱۵۲
فهرست نام کتب ، مجلات ومقالات	۱۵۴
فهرست علایم اختصاری	۱۵۷
غلطنامه	۱۶۱

بخش نخست

ایزدان دروغین در گاهان

دراندیشه‌ی قوم آریایی یعنی نیاکان مشترك ایرانیان وهندوان [با گذشت زمان] بین ایزدانی‌که «دئیو»[1] نام داشتند و گروه دیگری از ارباب انواع که «اسور»[2] خوانده می‌شدند گونه‌یی‌اختلاف وتفاوت پدید آمده بود. در «ریگ‌ودا» نام «اسور» به تنی چند از ایزدان نیکوکار، درخور پرستش وبلند پایه اطلاق می‌شود و درمیان اینان می‌توان اززوج «ورون ـ میتر»[3] یاد کرد. آنچه «اسور»ها را از دیگر ایزدان ممتاز می‌کرد برخورداری آنان ازگونه‌یی نیروی معجزه‌آسا وجادوی بود که «مایا»[4] نام داشت. در انجمن دیوان («دو»[5] در زبان ودایی)، «اندر»[6]

۱ـ Daiva

۲ـ Asura

۳ـ Mitra ـ Varuna

۴ـ Māyā ؛ رك به Oldenberg, Die Religion des Vedas, p. 158

۵ـ Dēva

۶ـ Indra

ایزد رزمجو و دیوکش از دیگران بلند آوازه تر بود . چنین به نظر می‌رسد که [اعتقاد به] اختلاف بین دیوان و «اسور»ها بازتاب کهن پنداری هند و اروپایی باشدکه به موجب آن پایگاه خسروی جادوی را [= «مایا» که «اسور»ها ازآن برخوردار بودند] در جهان اهورایی با پایگاه صلابت رزمی [که دیوان دارا بودند] تفاوت است ، و همین انگاره باعث شد که نخستین شهریار مینوی [= نماد خسروی جادوی] و ایزد آذرخش ورز [= مظهر صلابت رزمی] رویاروی و در دو قطب مخالف قرار گیرند[۱]. قدرت جادوی ودرنتیجه سهمگین «اسور»ها آنان را به تدریج درمتون متأخر ودایی به‌صورت موجوداتی‌زیانکار واهریمنی درآورد[۲]. درایران ، به دنبال پیروزی آیین زردشتی این دگرگونی در جهت مخالف پدید می‌آید[۳] ومتون کهن ایرانی به اجمال نشیب وفراز نبرد بین دیوان («دئو»[۴] دراوستا) و«اسور»ها (اهورا درپارسی‌امروزی) را بازگو می‌کند .

۱ـ رك به G. Dumézil, Mythes et Dieux des Germains (Paris 1939), chap. II.

۲ـ رك به : Oldenberg, l. c.

۳ـ در متون هندی واژه‌ی « دو » گاهی در مفهوم اهریمنی به کار رفته است . رك به :

Arbman, Rudra (Uppsala Universitets asskrift, 1922), p. 150.

۴ـ Daēva ؛ در متونی که برای ما به جای مانده زبان اوستایی باشیوه‌ی تصنعی نگاشته شده و این شیوه در بسیاری موارد واژه‌های اوستایی را از نظر علم‌الاصوات دگرگون می‌سازد .

نگارنده در اثرخود تحت عنوان «کیانیان»که حدود دهسال‌پیش به طبع رسیده[۱] اظهارعقیده‌کرده است‌که صورت وهیأت‌اولیه‌ی یشت‌های کهن ، یعنی سرودهایی‌که در نیایش گروهی از ایزدان سروده شده و هم اکنون دراوستای موسوم به «اوستای جدید» به چشم می‌خورد ، از گاهان یعنی هسته‌ی مرکزی اوستای موسوم به « اوستای قدیم» کهنه‌تر می‌نماید . اما ، بعداز نگارش گاهان ، دراین‌یشت‌ها جرح وتعدیل‌هایی به عمل آمد و [محتوای] آن با اصول ومبانی آیین زردشتی منطبق گردید . «نیبرگ» ایرانشناس سوئدی ضمن قبول این فرضیه اثبات‌کرده است[۲] که یشت‌های اولیه بویژه دورنمایی از اوضاع اجتماعی و مذهبی یکی ازجوامع شرق ایران را به دست می‌دهد . دراین جامعه ، «میثر»[۳] («میتر» ی هند وایرانی) به عنوان ایزد اصلی مورد پرستش قرار داشت وگرد او ایزدانی چون « رشنو»[۴]، « سراوش» [= سروش][۵]، « ورثرغن »[۶] [= بهرام] وچند ایزد دیگرجمع می‌آمدند . ضمناً پرستش «فروردی[۷]»

۱ـ رك به : Det. Kgt. Danske Videnskabernes historik-filologiske Meddeleser, XIX. 2.

۲ـ رك به : H. S. Nyberg, Die Religionen des alten Iran, chap. III

۳ـ Mithra

۴ـ Rašnu

۵ـ Sraoša

۶ـ Vereθragna

۷ـ Fravrti

(= «فروشی»[۱] ، فروهر) ، گیاه [مقدس] «هوم»[۲] («هئوم»[۳] یا «سوم»[۴] نزد هندوان) وهمچنین تجسم «خورنه»[۵] (= خورِن)[۶] یا فرّه‌ی ایزدی که شهریاران قانونی‌را درکنف حمایت خود می‌گیرد نیز به همین جامعه تعلق داشت .

گاهان زردشت ما را باخود به جامعه‌ی دیگری می‌بردکه درآن مزدای فرزانه ـ «ورون»ی هند و ایرانی ـ به صورت ابر اهورا یا اهورای مطلق مورد پرستش قرار می‌گیرد وبدین سان مبارزه بین دو جامعه‌ی مذهبی شرق ایران را دربرابر دیدگان ما مجسم می‌سازد . این مبارزه [سرانجام] به اصلاحات زردشت منجر می‌گردد و درپی‌آمد آن مزداپرستی دربین مردمی‌که به گاهان اعتقاد می‌ورزیدند پیروز می‌شود. دراین جامعه به زودی‌گونه‌یی «سنکرتیسم»[۷] یاآیین‌ترکیبی‌پدیدمی‌آید وبه تدریج جملگی مقدسین آیین «میتر» وارد آیین زردشتی می‌شوند . یشت‌هایی که درآنها جرح وتعدیل به عمل آمده به بهترین وجه گویای

۱ـ Fravaši
۲ـ Huama
۳ـ Haoma
۴ـ Soma
۵ـ Xvarnah
۶ـ Xvarenah
۷ـ Syncrétisme ؛ « نیبرگ » مدعی است (رك به فصل ششم اثر او) در برخی از گاهان‌که تاریخ نگارش آنها مربوط به آخرین سالهای پیامبری زردشت است نشانه‌هایی ازآیین ترکیبی به چشم می‌خورد اما نتایجی‌که وی دراین زمینه می‌گیرد به نظر نگارنده قانع‌کننده نیست .

این مرحله ازتوسعه وتحول آیین زردشتی‌است.گذشته ازحك واصلاح، این یشت‌ها را به تدریج با روح آیین زردشتی سازگار ساخته بخشهایی به آنها افزودند که متضمن اشارتی به ایزدان [یاد شده] درگاهان، به زردشت پیامبر وپیروان‌اومی‌باشد. [راست است] که درگاهان‌نشانه‌هایی ازیکتاپرستی و ثنویت به چشم می‌خورد، اما هیچ یك ازاین دو مسلك به صورت آیین مطلق درنیامده است وآنچه دراین مبحث مورد نظر ما است ثنویت یعنی اعتقاد به وجود دنیای بدی و دنیای نیکی است. [در جهان‌ثنویت] ازیك سو «رت»[۱] (= «اش»[۲]، انگاره‌ی هندوایرانی«رت»)، نظام نیکو، حقیقت مذهبی ونیروی کیهانی (که در ایزدان نیك نهاد و مؤمنین تجلی می‌کند)، وازسوی دیگر آشوب و دروغ («دروج»)[۳] در برابر یکدیگر صف‌آرایی می‌کنند. صفاتی‌که برای راستی و دروغ به کار رفته به ترتیب «رتاون»[۴]، «اشاون»[۵] و «دروگونت»[۶] («درگونت»)[۷] است.

به درستی نمی‌دانیم آیا مهرپرستی نیزدربادی امرنشانی ازثنویت داشته

۱- Rta
۲- Aša
۳- Druj
۴- Rtāvan
۵- Ašāvan
۶- Drugvant
۷- Dregvant دراوستای جدید این‌واژه به صورت Druvant (=Drvant) آمده است.

یانه وچنانچه پیروان مهر ازموجودات اهریمنی بیم داشتند آنانرا [= موجودات اهریمنی] چگونه می‌نامیدند ؟ دریشت‌های اصلاح شده‌یی که به دست ما رسیده از دیوان به عنوان موجودات زیانکار یاد شده ، اما واژه‌ی دیو در آغاز به ایزدان فروغ درآیین «میتر» اطلاق می‌شد . و بدین سبب است که درگاهان دیوان خدایان دشمن ، عمال دنیای بدی و ایزدانی که زردشت الوهیت آنانرا منکرگردیده قلمداد می‌شوند .

مظهراهریمنان «اك من»[۱] یا «اهرمئینیو»[۲] [= بدنهاد] و«ائشم»[۳] [= خشم] هستند. «ائشم» مظهر سنگدلی وسبعیت است واین‌سبعیت را علیه آدمیان وچارپایان به کار می‌برد .

دیوان (= ایزدان جامعه‌ی مهرپرستان) به اهریمن‌پیوستند و نزد «ائشم» شتافتند[۴]. [باتوجه به‌آنچه‌گذشت] هیچ‌گونه قرینه‌یی‌دال به‌اینکه دیوان نماد تجلی خود اهریمن هستند در دست نیست . درهیچ یك از بخشهای گاهان بیش‌از آنچه آمد درباره‌ی دیوان توضیح داده نشده . به طور خلاصه دیوان ایزدان یکی ازجوامع شرق ایران بودند و این جامعه‌باجامعه‌ی‌دیگری که به‌منظورسهولت ما آنرا جامعه‌ی [معتقدین به]

۱- Aka Manah.

۲- Ahra Mainyu ؛ در اوستا این واژه به صورت Angra Mainyu و در اوستای جدید Aŋra Mainyu آمده و به احتمال زیاد هیأت فونتیك آن Ahra Manyu بوده است .

۳- Aišma (= Aēšma)

۴- یسنای ۳۰ ، ۶ .

گاهان می‌خوانیم خصومت می‌ورزید . ضمناً ، دیوان ایزدانی بودند که زردشت آنانرا به نظر خدایان دروغین می‌نگریست . مضمون یسنای بیست ونهم بند چهارم[۱] ، یشت سی و چهارم بند پنجم[۲] ویسنای چهل و پنجم بند یازدهم[۳] گواه این مدعی است . دراین متون از منش و گوهر دیوان هیچگونه ذکری نرفته تنها دریسنای چهل و چهارم بند بیستم زردشت از کسانی‌که مراسم نثار قربانی در راه « ائشم» را ـ طبق رسوم وحشیانه‌ی آیین «میتر» به دستیاری «کرپن»[۴]ها و «اوزیگ»[۵]ها (راهبان آیین «میتر») می‌نگرند ـ می‌پرسد : «آیا دیوان هرگز در هیچ موردی سروران خوبی بوده‌اند ؟ »

دریکی دیگرازیسناها[۶] ازکوشش پیروان «میتر» جهت عقدپیمان صلح و آشتی با مزدا پرستان سخن رفته : طبقات سه‌گانه‌ی جامعه‌ی مزداپرستان‌ازیك سو ودیوان ازسوی دیگرمی‌کوشندرستگاری خود را ازمزدا کسب کنند وبه وی می‌گویند : « ما می‌خواهیم پیامبران تو باشیم تا کسانی را که باتو خصومت می‌ورزند [از کینه توزی] باز داریم . »

۱ـ «مزدا اعمال گذشته وآینده آدمیان و دیوان را ازیاد نمی‌برد .»

۲ـ « ما خویشتن را از گزند جملگی موجودات خرابکار (« خرفستر ») در میان دیوان وآدمیان رهایی بخشیدیم .»

۳ـ در این یسنا گفته شده آنان که بادیوان و دشمنان مزدا مخالفت بورزند درسلك خاندان بزرگ مؤمنین درمی‌آیند .

۴ـ Karapan

۵ـ Usig

۶ـ یسنا ۳۲ ، ۱ـ۳ .

مزدا باپذیرا شدن پیشنهاد طبقات‌سه‌گانه خطاب به دیوان‌چنین‌می‌گوید: «ای دیوان ، جملگی شما وکسانی‌که شما را گرامی می‌دارند ازتخمه‌ی اهریمن، «دروج» وبرمنشی‌هستید.» دربندهای بعدی اهورامزدا دیوان را بیش‌ازپیش‌رسوا می‌سازد، زیرا دیوان نه‌تنها آدمیان را به سوی‌پلیدترین امور رهنمون می‌شوند بلکه‌یاران خود را نیز از استفاده ازمواهب‌نیات حکیمانه‌ی مزدا باز می‌دارند وبشررا ازنیکبختی وبهروزی و از زندگی جاودان محروم می‌سازند . درمیان بزهکارانی‌که فریب دیوان را خوردند دربند هشتم‌همین‌گاث از(«یم»)[1] (ییم)[2] [= جمشید] پسر«ویوهونت»[3] همان بشر نخستین که درافسانه‌ها وآیین«میتر»[4]مورد ستایش‌قرارگرفته سخن می‌رود و از او به عنوان «کسی‌که جهت خوش‌آمد مردمان ما را به خوردن گوشت‌گاو قربانی برانگیخت[5]» یاد می‌شود .

ازآنچه گذشت چنین برمی‌آید که پیروان «میتر» نثار قربانی‌را به «یم» نسبت می‌دادند وبه طوریکه می‌دانیم زردشت پیامبر سخت بااین سنت مخالفت می‌ورزید .

یسنای دوازدهم که درحکم دفتر اصول ومبانی مزداپرستی است ونگارش آن پس‌ازسروده شدن‌گاهان انجام‌گرفته وخود ازبخشهای‌کهن

۱- Yama
۲- Yima
۳- Vivahvant
۴- رك به : A. Christensen, Le premier homme, II.
۵- برای آگاهی بیشتر ازتعبیر پیشنهادی «نیبرگ» رك به :
Die Religionen des alten Iran, p. 189.

اوستا محسوب می‌شود ؛ با این‌کلمات آغاز می‌شود : « من به دیوان‌لعنت می‌فرستم . » این عبارت که به منزله‌ی نوعی تعلیم‌مذهبی منفی است‌بارها دربندهای بعدی تکرار می‌شود .

در گاهان با آنکه از دیوان پیوسته بصورت جمع ذکر رفته مع‌الوصف شخصیت انفرادی‌آنها محفوظ مانده ، تنها « دروج » معمولاً به صورت تصوری مجرد ازجوهرآیین دشمن قلمداد شده‌است. تنهاموردی که « دروج » شخصیت انفرادی می‌یابد هنگامی است که وی رویاروی « رت » قرار می‌گیرد. «خانه‌ی دروج»[1] همان دوزخ تاریکی‌وطعام‌ناخوشی است که مأوای آینده‌ی دشمنان مزدا خواهد بود .

[باعنایت به‌آنچه‌گذشت] درسلسله اندیشه‌های مستنبط ازگاهان هیچگونه برگه‌یی دال برتعدد « دروج» به چشم نمی‌خورد .

۱ـ رك به : یسنای ۴۶ ، ۱۱ ؛ ۴۹ ، ۱۱ ؛ ۵۱ ، ۱۴ .

بخش دوم

اهریمنان و دیوان در یشتها

در یشتهای کهن که به دست زردشتیان شرق ایران و به دنبال تلفیق آیین زردشتی با اصول مهرپرستی تحریر شد، هیچگونه نشانی از این حقیقت که دیوان دراصل «میتر» و «ورث رغن» و دیگر ایزدان نام‌آور آیین نوخاسته‌ی زردشتی بوده‌اند به جای نمانده. [دراین یشتها] دیوان کماکان مورد لعن پیروان وفادار مزدا قرار می‌گیرند، اما تصور [نگارندگان یشتها] درباره‌ی دیو به طور محسوسی دگرگون می‌شود.

«میتر» خود به صورت یکی ازقهرمانان اهورایی ونیرومند آیین راستین درمی‌آید ودر نقش خصم‌پیروزمند دیوان ظاهر می‌گردد. دریشت دهم یا مهر پشت «میتر» به شرحی‌که گذشت توصیف می‌شود. وی کسی است که دیوان را گردن میزند[1] و سوار برگردونه‌ی زیبای جنگی‌خود آنان را سرمی‌کوبد. سلاحهای‌وی را هزاران تیروکمان، نیزه، تبرزین، خنجر، سلاحهای برّان فلزی وسلاح ویژه‌ی او گرز صد گره وصد تیغه

۱- یشت ۱۰، ۶.

تشکیل می‌دهد[۱]. دربرابر «میتر» دیوان هراسان می‌گریزند. دریسنای پنجاه وهفتم روایت مشابهی درباره‌ی «سراوش»که به صورت تالی«میتر» جلوه‌گر می‌شودآمده‌است : «دیوان هراسان ازبرابر او به جهان ظلمت می‌گریزند»[۲]. پارنیه ستارگان، ماه وخورشیددراثریورش‌دیوان بی‌حرکت به جای می‌ماندند، اما ازبرکت مساعی «فرورتی»[۳] [= فروشی] ها که غرق در سلاح به مصاف دیوان می‌شتابند و آنان را هزار هزار هلاك می‌سازند، اجرام فلکی اکنون درمدارهای منظم می‌گردند[۴]. شیره‌ی‌گیاه مقدس «هوم» یانوشابه‌ی خلسه‌آفرین که استعمال آن توسطزردشت منع شد وسپس در اوستای جدید بار دیگر مقامی را که در آیین مهر داشت باز یافت، سلاح نیرومند دیگری علیه دیوان است. ستایش، نوشیدن وفشردن این گیاه هزاران دیو را تباه می‌کند[۵].

این نکته که دریشتها ویسناها دیوان هزار هزاردست به یورش می‌زنند دال برآن است که برخلاف گاهان ما در اینجا با ایزدان یك جامعه‌ی دشمن روبرو نیستیم، بلکه بادسته‌های‌انبوه شیاطین‌واهریمنان سروکار داریم.

۱ـ ایضاً، ۱۲۴-۱۳۳.
۲ـ یسنا ۵۷، ۲۶.
۳ـ اینان ارواحی هستندکه به منزله‌ی فرشتگان نگهبان پیروان وفادارمزدا محسوب می‌شوند.
۴ـ یشت ۵۷، ۲۶.
۵ـ یسنا ۱۰، ۶.

در بسیاری از بخشهای دیگر شواهدی مشعر به جنبه‌ی اهریمنی دیوان به چشم می‌خورد واز آنان گاهی درمعیت جادوگران («یاتو»)[۱] وساحره‌ها («پرپکا»، «پیریکا»)[۲] یاد می‌شود. دیوان «مازانی»[۳] [= مازندرانی؟] بویژه بسیار سهمگین قلمداد می‌گردند وغالباً آنان را با نابکاران («دروند») «ورنایی» یکی می‌دانند. اینان موجوداتی اهریمنی وقبایلی بت‌پرستند که‌ظاهراً در کرانه‌های دریای‌خزر یعنی در مناطقی که توسط کوههای مرتفع ازفلات ایران جدا شده، وهمچنین مازندران و گیلان سکنی داشتند[۴]. شاهنشاه اساطیری «هوشیه»[۵] («هئوشینهه»)[۶] برآدمیان و دیوان، جادوگران وافسونگران، خودکامگان، شاهزادگان و راهبانی که مراسم قربانی و نفقه‌ی ملحدین («کوی»[۷] و «کرپن»ها)[۸] را برپا

۱- Yātu

۲- Pairkā, Parikā

۳- Mazanien

۴- به‌گمان «مارکوارت» (Woher stammt der Name Kaukasus? Caucasica 1931, p. 21)، دیوان مازانی ظاهراً در اصل موجوداتی‌اساطیری وهمانند پریها (شهابها) مظاهرونیروهای‌جوی بودند وتعیین مأوای‌آنان درطبرستان (= مازندران) تازگی دارد. مع الوصف ذکر پیاپی نام دیوان مازانی درکنار «دورنت» های «ورنایی» (چنانچه ریشه‌ی‌پیشنهادی «هوگ» و «آندراس» («ورنیه» مشتق ازکلمه‌ی «ورن»گل Gel = گیلان مورد قبول افتد) حاکی ازآن است که نگارندگان زردشتی پشت‌ها ازاین نکته غافل نبودند.

۵- Haušyahe

۶- Haošyanha؛ رك به: Le premier homme, 1, p. 133

۷- Kavi

۸- این اسامی‌نشانگرخاطره‌ی مبهم‌مبارزه‌ی قلمی [نگارندگان] گاهان است. رك به: کیانیان، ص ۲۷-۳۵.

می‌داشتند فرمانروایی می‌کند. این‌سلطه به «یم» نیز که سرانجام درعداد پادشاهان اساطیری درآمده نسبت داده می‌شود. «هوشیه» دو سوم دیوان «مازانی» وزیانکاران «ورنایی» (گیلانی ؟) را تباه می‌کند و«یم» ازدیوان مکنت وامتیاز، احشام وچربی، آوازه وآسودگی را بازمی‌ستاند[۱]. «تخم اروپی[۲] (= طهمورث) جانشین هوشنگ وسلف جمشید نیز بردیوان و آدمیان، جادوگران وساحره‌ها شهریاری می‌کند ومدت سی‌سال زمین‌را برپشت اهریمن که به صورت اسب درآمده درمی‌نوردد[۳].

در یشتها ویژگیهای دیگری توصیف دیوان را تکمیل می‌کند. دریکی ازپاره‌های کهن و منظوم (یشت ۱۹، ۸۰) ابیات زیر به چشم می‌خورد و نگارنده این ابیات را طبق گزارش «بنونیست»[۴] عیناً نقل می‌کند:

«در انظار همگان، دیوان یورش آوردند. در انظار همگان، نزدیکی انجام پذیرفت. درانظار همگان آنان [= دیوان] زنان را از شوهرانشان ربودند و بی‌آنکه زاری وخروش آنها را حرمت گذارند با آنان درآمیختند.»

در بند بعدی آمده است که با گزاردن نیایش موسوم به «اهون

۱- یشت ۵، ۲۱-۲۷؛ ۹، ۳-۵؛ ۱۳، ۱۳۷؛ ۱۵، ۷-۹؛ ۱۷، ۲۴-۲۶؛ ۱۹، ۲۵-۲۶ و ۳۰-۳۲.

۲- Taxma Urupi

۳- یشت ۱۵، ۱۱-۱۳؛ ۱۹، ۲۸-۲۹.

۴- رك به: MO 1932, p. 190

وری[1]» به‌گونه‌یی که باید، زردشت دیوان را به‌درون زمین می‌راند. «بنونیست» این بند را تعبیری نادرست ومتأخر می‌شمارد، ولی نگارنده بر آن است که بند مورد بحث روایت زردشتی سرودی کهن است که هزیمت دیوان وگریختن آنان را به درون زمین بازگو می‌کند، زیرا مفاد بند هشتاد و یك الزاماً نتیجه وفرجام محتوای بند هشتاد است.

[ذکر این نکته را ضروری میداند] که مضمون یسنای نهم بند پانزدهم با گفته‌ی یشت نوزدهم بند هشتاد و یکم همداستان است: دخالت زردشت بدان انجامید که ازآن پس دیوان خود را در دل زمین پنهان ساختند، حال آنکه قبلاً به صورت آدمیان زمین را درمی نوردیدند. [ازسوی دیگر] این قطعه از نظر عروض نیز نادرست می‌نماید، ولی محتمل است هیأت کنونی آن نشانگر بازسازی مسخ شده‌ی متنی کهن باشد. [به عبارت دیگر] این قطعه دورنمایی ازپندارهای عامیانه راکه پیش‌از اصلاحات زردشت [اذهان ایرانیان را به خود مشغول می‌داشت] ترسیم می‌کند. کاربرد صنعت «من‌یو»[2] درتوصیف‌دیوان (یشت ۱۰، ۹۷) حکایت از این اعتقاد می‌کند که پس‌از [دخالت] زردشت دیوان دیگر بندرت به صورت مرئی برروی زمین ظاهر می‌شوند. شاید بهتر آن‌باشد که‌ازترکیب «من‌یو» معنای‌دیوانی‌که درهوا جولان می‌کنند‌استنباط‌شود.

۱- Ahuna varya

۲- Manyava؛ این صفت را معمولا به روحانی و معنوی برمی‌گردانند و «نیبرگ» آن را درمفهوم آسمانی و ربانی به‌کار می‌برد. رك به:
JA 1931, II, p. 32.

در یشتها بندرت از دیوان به صورت انفرادی یاد می‌شود. مع‌الوصف در دو بخش از یك دیو و یك فرشته، به نام یاد رفته است[۱]. ولی این دو بخش نه‌تنها از نقص عروضی عاری نیست بلکه در آنها از «ویذاتو»[۲] نیز به عنوان دیو آفریده، نه دیو، سخن می‌رود.

«بوشینستا»ی[۳] دراز چنگال («درگوگو»)[۴] که در یشت دهم بند نود و هفتم و یشت یکصدسی و چهارم در کنار «اهرمئینیو»، «ائشم»، دیوان پرنده[۵] و بدکاران مازانی ظاهر می‌شود از ماده اهریمنان است، ولی هیچ نشانی دال بر آنکه وی از تخمه‌ی دیوان باشد در دست نیست. در «وندیداد» که تاریخ نگارش آن جدیدتر و مضمون آن بازتاب معتقدات جامعه‌ی مذهبی متفاوتی است، «بوشینستا» به صورت اهریمنی که آدمیان را به خواب فرو می‌برد توصیف شده است و به گمان «نیبرگ» این دیو در بادی امر نماد «ایزد رؤیا»، یعنی رویایی که در حالت خلسه بر آدمی ظاهر می‌گشته، بوده[۶].

[اکنون] جای تردید است که در یشتها از «مرشون»[۷]، دیوی که در «وندیداد» از او ذکر رفته، نشانی به جای مانده باشد. تنها یك بار در

۱ـ یشت ۱۰، ۹۳ (میثر) و یسنا ۵۷، ۲۵ (سروش).
۲ـ Viδ ātu
۳ـ Bušyanstā
۴ـ Dargō - gava
۵ـ [رك به صفحه‌ی ۱۴]
۶ـ رك به: Relig., p. 108
۷ـ Maršavan

یشتی کهن(یشت ۱۳ ، ۱۳۰) به صفتی برمی‌خوریم که از واژه‌ی «مرشون» مشتق‌شده . [دراین‌یشت] ازفروشی « یم » یاری می‌طلبند تاتیره‌روزی[۱]، خشکی‌تباه‌کننده‌ی‌چراگاهاوگزند «مرشون» ی‌را براندازد. «بنونیست»[۲] به‌گونه‌یی‌قانع‌کننده واژه‌ی «مرشون» را به فرتوتی‌وناتوانی‌برمی‌گرداند. نگارنده چنین می‌پندارد که این واژه با عنایت به برداشت‌کلی یشتها ، اسم خاص نیست وعبارت «ثیج هچ مرشوئون هی»[۳] باید به « گزند ناشی ازفرتوتی» برگردانده شود. آنچه تعبیرمرا استواری می‌بخشد واحتمال صحت آنرا افزایش می‌دهد شواهدی است که از خود یشتها به دست می‌آید . به گفته‌ی یشت هفدهم بندهای سی‌ام وسی ویکم (= یشت‌نهم بند دهم ویازدهم) ، «یم » آن نیکبختی را یافت که هزار سالا هورا آفریدگان را ازگزند گرسنگی وتشنگی، پیری ومرگ ، باد سرد وگرم مصون بدارد . این سه مصیبت باجابجا شدن نام بلیات دوم وسوم عیناً در ابیات سه‌گانه‌ی یشت سیزدهم بند یکصد وسی‌ام مذکور افتاده : ۱ـ تیره‌روزی ۳ـ خشکی تباه‌کننده‌ی چراگاهها ۲ ـ گزند ناشی از فرتوتی .

راست است‌که دریشت‌ششم بند چهارم صفت «مرشون» به‌گونه‌یی به کار رفته که معنی «بلیه‌ی مرشون آفریده» ازآن استنباط می‌شود ،

۱ـ اخیراً کلمه‌ی دیو آفریده به تیره‌روزی افزوده شده .

۲ـ رك به : MO 1932, p. 180

۳ـ θyaǰahača maršaunahya

ولی ازیاد نبریم که تاریخ نگارش یشت ششم‌مربوط به ادوار جدید است ومفاد آن محتملاً نشانگر همان مرحله ازتوسعه و دگرگونی‌مذهبی‌است که در «وندیداد» به آن برمی‌خوریم .

تنها دیوی که به اسم از وی دریشتها سخن رفته ودر تعلق قطعی وی به این بخش از اوستا تردید جایز نیست «اپ ورت»[۱] است . در یك یشت جدید (یشت ۱۸ ، ۲) ، «اپ ورت» ی دیو به گروه « اهرمئینیو » ، «ائشم» و «بوشینستا» می‌پیوندد . ولی تیر یشت تنها یشت کهنی است که متضمن توضیحاتی درباره‌ی این دیو زیانکار است[۲] . افسانه‌ی [نبرد دیو خشکی وفرشته‌ی آب] که دریشت هشتم بند هجدهم‌الی سی وچهارم نقل شده یکی از بهترین نمونه‌های هنر حماسه‌سرایی ایران باستان است . «تیشتری» به صورت‌اسبی‌سفید و زیبا باگوشهای زرد ولگام زرین به‌سوی روشنایی می‌خرامد وطلب ستایش می‌کند . رویا روی او «اپ ورت» ی دیو به صورت اسبی سیاه و کل با گوشها ، گرده و دمی‌کل و هیأتی (؟) ترسناك دست به یورش می‌زند . در نبردی که درمی‌گیرد و سه شب و سه روز به درازا می‌انجامد ، «اپ ورت» شاهد پیروزی را در آغوش می‌کشد و «تیشتری» را از دریای «وروك رت» («وروکش»)[۳] که در اینجا مظهر

۱ـ Apavṛta (= Apaoša) کسی است که آبها را زندانی میکند ، رك به :
J. Wackernagel, Aufsätze zur Kultur - und Sprachgeschitchte, Ernst Kuhn gewidmet, München 1916, p. 158.

۲ـ تیر یا «تیشتری» ستاره‌ی باران‌زا واحتمالا همان شعرای یمانی است .

۳ـ Vourukaša, Vurukṛta

اقیانوس فضایی است می‌راند[۱]. «تیشتری» شکایت به اهورا مزدا می‌برد [وچنین آغازسخن‌می‌کند] : «آدمیان در نیایش‌های‌خودبه‌گونه‌یی بسنده از او نام نمی‌برند وبزرگش نمی‌دارند. هرگاه آدمیان بدین‌گونه اورا پاس دارند او توان ده اسب، ده شتر، ده گاو نر، ده کوه و ده رود قابل کشتیرانی‌خواهدیافت.» آنگاه‌اهورامزدا خود«تیشتری» را بانیایش‌هایی که نام وی [= «تیشتری»] را دربردارد ارج می‌نهد و نیرویی [را که طلب می‌کرد] به او ارزانی می‌دارد. سپس «تیشتری» به صورت اسبی سفید وتابناك به مصاف «اپ ورت» می‌شتابد ونزدیك نیمروز براسب سیاه وکل [= «اپ ورت»] چیره می‌گردد و اورا از دریای «وروك رت» پس می‌راند. دربندهای بعد طی ابیاتی زیبا وشکوهمنداثرات پیروزی ستاره باران‌زا برشمرده می‌شود : «آبها بهم برمی‌آید، ابر ومه شکل‌می‌گیرد، باران وتگرگ فرو می‌ریزد وباوزش باد[ابرها به سوی افقهای دوردست به حرکت درمی‌آید وبا بارانی‌که دربطن دارد] برکت و فراوانی را در هفت پاره‌ی گیتی به ارمغان می‌آورد.

ترکیب مؤنث دیو، «دئیوی»[۲]، تنها یکبار دریسنای‌دهم بند یکم آمده است. از دیو «دروج» دریشت‌نوزدهم‌بند نود وپنجم‌باصفات «دوش‌چیثرا»[۳]، زشت چهره، و «تم هئینی»[۴] تاریك وظلمانی یاد شده است. [به

۱ـ مقایسه شود با A. Christensen, Les Kayanides, p. 22

۲ـ Daivī

۳ـ Duščiθrā

۴ـ Temahainī

طورکلی] شخصیت انفرادی این دیو در یشتها چندان چشم‌گیر نیست و معمولاً به صورت خصم وقطب مخالف «رت» بامنشی مجرد تجلی می‌کند. این‌دیوهمان دروغ است که‌ناجی‌آخرین، «استوت‌ا رت»[۱]، وی‌را ازدنیای راستی خواهد راند (یشت ۱۹ ، ۹۳) .

«پریکا» زنی باویژگیهای ناروشن است . این واژه را معمولاً به ساحره‌برمی‌گردانند[۲]. نام «پریکا» بویژه درمتون متأخر[۳]، تقریباً همواره به صورت تداعی وملازمت‌ناخودآگاهانه درکنار«یاتو» (افسونگر) آمده‌است . ازجمله بخشهای کهن‌تری‌که از«پریکا»یادمی‌کند،می‌توان ازیشت دهم بند بیست‌وششم[۴] ویشت دهم بند سی وچهارم[۵] نام برد. دریشت‌سیزدهم بند یکصد وچهارم ازفروهر تنی چند از مدافعان سلحشور آیین راستین برای برانداختن کابوس ، فال بد ، زشت ...[۶] و«پریکا» های بدسگال‌یاری می‌طلبند . دراین بخش ، از روند کلام چنین برمی‌آید که «پریکا» ها [بویژه] به افسونگری می‌پردازند . اما بررسی متون دیگر [خواننده را] به سوی این پندار سوق میدهد که «پریکا» ها ساحره‌هایی از گوهر

۱- Astvat - ereta

۲- به‌گمان «دوشن‌گیلمن» معنی واقعی این واژه « برافشاننده‌ی (آذرودایی) به‌گرد خود است» .

۳- بعنوان مثال یشت ۱ ، ۶ ؛ ۶ ، ۴ ؛ ۱۱ ، ۶ .

۴- «میثر» دیوان ،گناهکاران ، مردمانی‌که درست پیمانی را پاس نمیدارند و «پریکا» ها را برمی‌اندازد» .

۵- «یاری» «میثر» طلب می‌شود تا برخصومت دیوان و آدمیان ، افسونگران وساحره‌ها ، ستمکاران ، «کوی» ها و «کرپن» ها چیره‌گردد .

۶- در متن واژه‌ی « Avifra » آمده‌که از معنی‌دقیق آن آگاهی نداریم .

آدمی نیستند ومنش آنان‌را باید درپدیده‌های مافوق‌الطبیعه جستجو کرد. یکی از «پریکا»ها «دوژیاریا»[۱] نام دارد[۲]، ولی آنان که سخن به درستی نمی‌گویند آن [پری] را «هویاریا»[۳] می‌خوانند (یشت ۸، ۵۱ و ۵۴). بی‌گمان دراینجا بانوعی‌فرخنده‌گویی به منظور پرهیز ازکراهت و تشاؤم سر وکار داریم که [بعدها] مورد طرد آیین راستین [زردشتی] قرار گرفت. لازم به یادآوری است که یشت مورداشاره [یشت ۸، ۵۱-۵۴] کلاً منثور واحتمال مسخ و تحریف آن بسیار است زیرا برداشت کلام یادآور اندیشه‌هایی است که در «وندیداد» می‌یابیم.

دریشت هشتم بند هشتم که درقدمت آن جای شبهه نیست چنین می‌خوانیم: «ستاره» «تیشتری» بر «پریکا»ها که همچوشهابهای آسمانی بین زمین‌وگردون درجنبشند چیره می‌گردد». گفته‌ی‌یشت هشتم‌نشانگر این واقعیت است که «پریکا»ها دراساطیر [مربوط به] طبیعت مکان و منزلتی ازبهر خود داشته مظهر شهابهای‌آسمانی، یعنی‌پدیده‌یی‌اهریمنی [به‌گمان پیشینیان] بوده‌اند.

نتیجه‌یی‌که ازاین اشارات‌می‌توان‌گرفت‌این است که [درلابلای] آگاهی‌های اندکی‌که یشتهای کهن درمورد دیوان وپریان دربردارد، نشانه‌هایی‌ازپندارهای عامیانه نیز به‌چشم می‌خورد واین‌پندارها درسطوح

۱- Dužyāryā

۲- «آنکه محصول بد بهمراه می‌آورد».

۳- Huyāryā «آنکه محصول خوب به دست می‌دهد».

ژرف آیین‌های متشکل ومتجانس [بعدی] کماکان در ذهن مردم بجای مانده است[۱]. این انبوه دیوان‌که پیش‌از [ظهور] زردشت‌باچهره‌یی‌دیده‌شدنی برروی زمین رفت وآمد می‌کردند و برزنان به جبر و عنف دست می‌یافتند وسرانجام دراثر استغاثه‌ی زردشت به درون زمین رانده‌شدند، به گونه‌یی «رك ش»[۲]های هندی را به خاطر می‌آورندکه در «ریگ‌ودا» نیز ازآنان یاد شده. «رك ش»هاکه درادبیات متأخرهند نقش بزرگی ایفا می‌کنند [درواقع] اهریمنان ظلماتند. [گاه‌وبی‌گاه] برای‌آلوده‌ساختن نفقه به‌آن نزدیك می‌شوند وتوان آنرا دارند که تغییرشکل داده به هوا برخیزند[۳]. پس اقوام هند واروپایی‌نیزدرادوار نخست غولها وجادوگرانی [همانند غولها وافسونگران اروپا طی قرون وسطی] داشته‌اندوهم‌اینها هستند که تازمان حاضر درسنن آنها [استوار] به جای مانده‌اند. همانند «تخم اروپی» که زمین را برپشت اهریمن (که به صورت اسب درآمده) در می‌نوردد، افسونگران قرون وسطی پهنه‌ی زمین را از یك سو به سوی دیگر برپشت شیطان زیر پا می‌گذارند[۴]. اسب به گونه یی

۱ـ [دراین‌باره رك به «پری» نوشته‌ی بهمن سرکاراتی، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز (ش ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰)، ۱۳۵۰، ص ۱ـ۳۲].

۲ـ Rakša

۳ـ رك‌به: L. von Schroeder, Indiens Literatur und Cultur, p. 378; Hillebrandt, Vedische Mythologie, III, p. 426

۴ـ رك به: A. Graf, Geschichte des Teufelsglaubens, Jena 1893, p. 257 بدون ذکر منبع.

شگفت‌آور ذهن اقوام هند واروپایی را بخود مشغول داشته[۱]. درافسانه‌ها واسطوره‌ها[ی هند و اروپایی] ازاسب به عنوان نشان [ویژه‌ی] ایزد آفتاب، ایزد ماه وایزد باد سخن رفته. در راه برخی ازایزدان [فقط] اسب قربانی می‌کردند. تغییرشکل آدمی به اسب ازموضوعهایی است‌که به کرّات درافسانه‌ها وقصص عامیانه ذکرشده است. شاید هند واروپاییان نخستین قومی بودند که دست به اهلی‌کردن‌اسب‌زدند، گواینکه‌یونانیان آفرینش آن را به «نپتون»[۲] نسبت می‌دادند. [ناگفته‌نماند] که براساس یك اعتقاد جهانگیر، اسب را بادریا مناسبات ویژه‌یی است وهمین‌پندار است که درافسانه‌ی ایرانی نبرد بین‌اسب سپید واسب سیاه، درکرانه‌ی اقیانوس آسمانی، برای دست‌یابی به آبهای بارور بازتاب یافته‌است[۳].

[گذشته‌ازآنچه‌آمد] یشتها نشانهای دیگری‌نیزازبافت‌اهریمنی داستانهای عامیانه حفظ‌کرده اما بیشتراوقات ابیات رزمی‌جزاشارات‌کوتاه [وناقصی]دراین‌زمینه بیش‌دربرندارد. ازجمله عملیات‌نمایان«گرشسپ»ی دلیر از دودمان سام (یشت ۱۳، ۶۱ و ۱۳۶)، یشتها خاطره‌ی نبردهای

۱- رك به: M. Oldfield Howey, The Horse in Magic and Myth, London 1923

۲- [ایزد دریاها واقیانوسها].

۳- امروزه دانش اسطوره شناسی می‌کوشد منشاء اسطوره‌ها را در روایات مربوط به اعیاد و مراسم پیوستن به حلقه‌ی خواص، رسوم و تشریفات مربوط به رقصهای معروف به «رقص بانقاب» وامثال آنها جستجوکند. نبرد بین «تیشتری» و «اپ اوش» چنین تعبیری را به آسانی‌پذیرا می‌گردد، بویژه‌که مقایسه‌ی موضوع داستانهای عامیانه چنین تعبیری را مستبعد نمی‌نماید.

پیروزمندانه‌ی‌اورا علیه سه دیوحفظ کرده‌است[۱]. نخست[نبرد «گرشسپ»] با «سروور»[۲]، اژدهای شاخدار(یشت۱۹، ۴۰؛ یسنای۹، ۱۱) : «کرشسپ» «سروور»، اژدهای زهر آهگین و زرد فام را که اوبارنده‌ی مردمان و اسبان بود و زهرش را به درازای یك نیزه ببالا می‌افشاند هلاك ساخت. نیمروز برپشت او «کرشسپ» درظرفی‌ازمفرغ طعام می‌پخت. «سروور»که ازگرما به رنج گرفتار آمده وعرق کرده بود [ناگهان] جستی زد و آب جوش را به زمین ریخت. «کرشسب»، هراسان، [پس‌از لختی به خود آمد و] اژدها را بکشت». این ماحصل آنچه بود که یشتها [در مورد نبرد «کرشسپ» با «سروور»] نقل می‌کند. اما روایتی دیگر از افسانه‌ی «کرشسپ» در یکی از کتابهای از دست رفته‌ی اوستای ساسانی بنام «سوذکرنسك»[۳] وجود داشته وبه طوری‌که ازقراین برمی‌آید دراین‌کتاب روایات اعصار کهن [به‌گونه‌یی معتبرتر] محفوظ مانده است. ملّخص «سوذکرنسك»که درکتاب دهم «دینکرد»[۴] پهلوی‌آمده خود نشانگرآن است‌که داستان‌دلاوریهای «کرشسپ»که دریك روایت پهلوی‌بجای‌مانده[۵] ازاین نسك اقتباس شده.

دراین داستان روح «کرشسپ» که به گناه قتل آذر، پسر مزدا،

۱- یشت ۱۹، ۳۸-۴۴؛ ۵، ۳۸؛ ۱۵؛ ۲۸، یسنای ۹، ۱۱.
۲- Sruvara
۳- Sūδkar nask
۴- Dēnkard
۵- معروف به «روایت پهلوی»که درپی «دادستان دینی» آمده.

توسط این ایزد مجازات شده ضمن طلب بخشایش دلاوریهای خود را برمی‌شمرد[۱]. در داستانی که روایت [یادشده] ازماجرای نبرد«کرشسپ» با «سروور» نقل می‌شود، از واقعه‌ی پرداختن طعام برپشت اژدها نشانی نیست[۲]. درعوض، روایت جزییات کامل‌تر ومفصل‌تری [ازاین نبرد] به دست می‌دهد. بخش‌مورد بحث، براساس‌ترجمه‌ی «نیبرگ» چنین‌است[۳]: «من «سروور»[۴] اژدها را هلاك کردم. آن اژدهایی که‌آدمیان واسبان را می‌اوبارید. آنکه دندانهایش به سترگی بازوان من بود. آنکه گوشش به بزرگی چهارده گره‌بود. آنکه چشمش به بزرگی یك‌گردونه[۵]وشاخش به درازای تنه‌ی درختی بود[۶] (؟). تقریباً نصف روز به دنبال او دویدم. سرانجام سرش را به چنگ آوردم، گرزم را برگردنش فرود آوردم و اورا هلاك ساختم. هرگاه من [این] اژدها را هلاك نمی‌کردم، تمامی

۱ـ افسانه‌ی «کرشسپ» را «نیبرگ» درمجموعه‌ی‌تتبعات شرقی دربزرگداشت «دستور جی صاحب تورستجی اراشچی پاوری» به سال ۱۹۳۴ میلادی (صفحه‌ی ۳۳۶ به بعد) در «اکسفورد» منتشر ساخت.

۲ـ بی‌مناسبت نیست یادآورگردیم‌که این‌واقعه درداستان‌قرون‌وسطایی‌سفرهای سندباد بحری آمده است. رك به: Chauvin, VII, p. 9

۳ـ نگارنده درترجمه‌ی «نیبرگ» حك واصلاح مختصری بعمل آورده.

۴ـ «نیبرگ» به جای‌کلمه‌ی «سروور» اژدهای شاخدار بکاربرده است.

۵ـ «نیبرگ» باعلامت استفهام واژه‌ی «چرخ» را برگزیده است. از واژه‌ی «ورتن Vartēn» در «ایاتکار زریران» بیت بیست وهفتم وسی وسوم، نشان داریم واز روندکلام چنین برمی‌آیدکه مفهوم آن باقاطعیت‌گردونه است.

۶ـ [درمورد این واژه رك به «گرز نیای رستم» نوشته‌ی بهمن سرکاراتی، نشریه‌ی دانشکده ادبیات تبریز شماره‌ی ۱۱۵، ص ۳۳۳].

آفرینش تو تباه می‌شد وتو هرگز چاره‌یی علیه اهریمن نمی‌یافتی» .

سپس « کرشسپ» تن به نبرد سهمگین دیگری علیه «گندرو»[۱]ی دیو داد . در زمینه‌ی این نبرد یشتها توضیحاتی به مراتب مختصرتر [از نبرد «کرشسپ» با «سروور»] به دست می‌دهد .

«کرشسپ» بر «گندرو»، اهریمنی‌که در ژرفای آبها می‌زیست (یشت ۱۵ ، ۲۸ ، ۲۹)، درکرانه‌یی‌که با امواج‌دریای فراخکرت‌مشروب می‌شد (یشت ۵ ، ۳۸ـ۳۹) ، چیره آمد . او «گندرو» ی زرین پاشنه[۲] را که دهان‌برای‌تباه‌ساختن جهان‌راستی‌گشوده‌بود هلاك‌کرد(یشت۱۹،۴۱) . در روایت[پهلوی] داستان‌براساس‌گفته‌ی «سوذکرنسك» به‌شیوه‌ی‌راستین افسانه‌های‌پهلوانی‌چنین نقل‌می‌شود[۳]: «من«گندرو» رابکشتم، آنکه‌یکباره دوازده‌استان‌می‌اوبارید. هنگامی‌که‌به دندانهای«گندرو»نگریستم، مردان بی‌جان دیدم که به دندانهایش‌آویخته‌بودند. او ریشم را به چنگ‌آورد ومرا [باخود] به سوی دریاکشید. دردریا نه‌روز ونه شب به‌نبردپرداختیم. آنگاه پیروزی ازآن من شد . باشتاب (؟) پای «گندرو» را به بندکشیدم

۱ـ Gandarewa ؛ درکتاب مقدس ودا «گندرو» ها (به جمع) به صورت اهریمنانی‌که دربلندیهای آسمان وامپراطوری جو درحرکتند تجلی می‌کنند وبیشتر به ایزدان تابناك هوا می‌مانند . ضمنا اینان با آب نیز مرتبط هستند و فعالیت بهی آفرین آنها درطبیعت از جنبه‌ی منفی عاری نیست ، زیرا در عین نگاهبانی نوشابه‌ی مقدس « سوم » از روی رشك این نوشابه را از ایزدان و آدمیان دریغ می‌دارند . رك به :

Oldenberg, Die Religion des Vedas, p. 248

۲ـ این صفت عینا دریشت ۵ ، ۳۸ نیز آمده است .

۳ـ رك به : «افسانه‌ی‌کرشسپ» نوشته‌ی «نیبرگ» ص ۳۴۰ ـ ۳۴۱ .

وپوستش را [ازپا] تاسر برکندم و [باآن] پوست دست وپایش‌را بستم. [سپس] اورا به‌کنار دریا کشاندم وبه «آخرورغ»[۱] سپردم. آنگاه پانزده اسب ذبح کردم وآنها را بخوردم[۲] ودرپناه (دیگر) اسبان‌بغنودم. دراین حال [بغتتاً] «گندرو» دوستم «آخرورغ»، همسرم، پدرم ومادرم را [در ربود] وبه دنبال‌خودکشید. [جمله‌یاران] به بالینم‌آمدند ومرا ازخواب بیدار کردند. من [به فوریت] به پا خاستم. درهرگام صدپا می‌جستم و و هرجا قدم به زمین می‌گذاشتم آتش ازآنجا شعله‌ور می‌شد. [پس‌از لختی]به دریا رسیدم. آن اشخاص[=«آخرورغ»، همسر، پدرومادرم] را رهایی‌بخشیدم و «گندرو» را به هلاکت رساندم. هرگاه اورا نمی‌کشتم اهریمن برآفرینش تو سروری می‌یافت».

سومین زیانکاری که «کرشسپ» براوچیره شد «سناویذك» است[۳]. ازاین اسطوره‌ی کهن خلاصه‌ی در یشت (۱۹، ۴۳-۴۴) برای ما بجای

۱- Axrūra (هیأت اوستایی این واژه) تنها یکبار در یشت ۱۳، ۱۳۷ (بلافاصله پس‌از نام «کرشسپ») به عنوان یکی از اعقاب‌کیخسرو آمده، «فروهر «آخرورغ» بادروغ پردازی‌که دوست اورا می‌فریبد و با آزی‌که جهان را تباه‌می‌سازد به نبرد برمی‌خیزد.» مقایسه‌کنید با «کیانیان» نوشته‌ی«کریستنسن»، ص ۳۱.

۲- [به طوری‌که ازظواهرامر برمی‌آید] «کرشسپ»پس‌ازبه‌بندکشیدن«گندرو» نفقه‌ی شکوهمندی در راه اهورامزدا نثار می‌کند ونیاز به‌یادآوری نیست‌که به‌این مناسبت ازگوشت قربانیان‌گرسنگی فرو می‌نشاند. مقایسه‌کنید با «هردوت»، ۱، ۱۳۳، تحشیه‌ی «نیبرگ».

۳- Snāviδka

مانده : «سناویذك» ازتیره‌ی شاخداران ، آنکه دستانی همچو سنگ داشت ، رجزخوانان چنین آغاز سخن کرد[۱] : «من هنوز نابالغم. آنزمان که به بلوغ برسم ، اززمین چرخ وازآسمان‌گردونه‌یی خواهم پرداخت. آنگاه «سپنت‌منیو» را ازبهشت‌تابناك و «اهرمنیو» را از دوزخ دهشتناك بیرون خواهم‌کشید . آندو، گردونه‌ی مرا به دوش خواهندکشید، هرگاه «کرشسپ» دلیر مرا نکشد» . [ولی] «کرشسپ» دلیر اورا کشت ، روانش بستاند و [کالبدش] را به دیارنیستی‌فرستاد[۲] .

۱ـ رك به : Benveniste - Renou, Vṛtra et Vrθragna, p. 45-44, note 3

۲ـ نگارنده نمی‌تواند [درمورد افسانه‌ی «سناویذك»] با «نیبرك» (Relig ., p. 308 et 470) هم پندارباشدوبپذیردکه «سناویذك» شترجوان‌ولجام‌گسیخته‌یی‌است‌که دریك مراسم مقدس شبیه‌سازی ظاهر می‌شود . من «سناویذك» را از زمره‌ی غولهای اساطیری واز دودمان یلی با نیروی عظیم (که در داستانهای عامیانه ازآن نام رفته) می‌شمارم. غولهایی‌که همانندکیکاوس درافسانه‌ی‌ایرانی میانه‌آن جسارت‌را می‌یابندکه حتی اندیشه‌ی یورش به آسمان را نیز درسر بپرورانند . رك به : (Les Kayanides, p. 98) وهمچنین مقایسه شود با برادران «اوتو» و «افیالتس» در اساطیر یونان [این دو برادرکه از وصلت «نپتون» با «ایفی مدی» به دنیا آمدند هرسال پنجاه سانتی‌متر ازعرض ویك متر و هفتاد سانتی متر ازقد بزرگ می‌شدند و وقتی به نه سالگی رسیدند هفده متر طول داشتند . دراین زمان سه‌کوه را برویهم گذاشتند وخدایان را تهدید کردندکه به آسمان خواهند رفت وکوهها را به دریا ریخته آنرا خشك خواهندکرد] . این [قسمت] از ماجراهای «کرشسپ» ظاهرا در روایت «سوذکر» مسکوت مانده ودرعوض این روایت خاطره‌ی نبردهای «کرشسپ» را علیه راهزنان ازتخمه‌ی «نی ویك Nivika» و «داش تینی Dāštayani» (یشت ۱۹ ، ۴۱) وعلیه «وات» (باد) حفظ‌کرده . رك به : « افسانه‌ی‌کرشسپ » نوشته‌ی «نیبرگ» ، ص ۳۹۹ وترجمه‌ی داستانی‌که به موازات « روایت پهلوی» آمده ، ص ۳۴۲-۳۴۱ .

درانجمن اهریمنان افسانه‌یی پشتها، «اژی دهاك»[۱] [بی‌گمان] مقام نخست را اشغال می‌کند. «اژی» («اهی»[۲] در «ریگ ودا») همان ماریا اژدهای تمام عیار است[۳]. «اژی دهاك»، یعنی اژدهایی بین دیگر اژدهایان[۴]، همان اژدهای کلاسیك داستانهای عامیانه است. او سه پوزه، سه سر و شش چشم وهزاران حیله درچنته دارد. او دروغی است دیو آفریده با نیرویی هرقل وش که اهریمن به منظورتباهی عالم راستی به هستی آورده بود (یسنا ۹، ۸، یشت ۱۴؛ ۴۰). در سرزمین «بوری»[۵] وی در راه

۱- Aži Dahāka

۲- Ahi

۳- اسطوره‌ی نبرد بین «اندر» و «ورتر» (= اهی) برای آزاد ساختن آبها خارج ازچهارچوب بحث‌ما است. دراین زمینه رجوع‌شود به‌پژوهشهای روشنگرانه‌ی «بن ونیست» و «رنو»، Vṛtra et Vrθragna, Paris 1934. در مورد افسانه‌ی ایرانی «اژی‌دهاك»، روایات ودایی نبردهای «اندر» با «داس» یا «دسیو» (نامی‌که هندوان آریایی به مردم سیه چرده‌ی هند اطلاق می‌کردند) نکات جالب بیشتری دربردارد. هرگاه قرار باشد «دهاك» ی ایرانی را تالی «داس» هندی بدانیم (رك به اثر «بن ونیست» و «رنو» ص۱۱۶، یادداشت ۱)، این نامگذاری که قبایل دشمن آریایی‌ها یاموجودات اهریمنی‌را دربرمی‌گرفت محتملا بایدمربوط به دوران هند وایرانی باشد.

۴- به طور مثال «سروور» اژدها خوانده می‌شود.

۵- اکثر ایرانشناسان به تبعیت ازنویسندگان ایرانی میانه «Bawri» را همان بابل دانسته‌اند (رك به دنکرد بخش هفتم). هرگاه چنین باشد نگارش‌یشت پنجم‌که ما به آن در اینجا استناد می‌کنیم باید در تاریخی قبل‌از شروع روابط خصومت‌آمیزبین ایرانیان [ساکن شرق] باکشورهای آسیای صغیر انجام‌گرفته‌باشد.

←

ناهید ، ـ ولی بیهوده ـ هزاران گاو و گوسفند قربانی می‌کند تا مگر در هدف خودکه ویران ساختن‌هفت پاره‌ی‌گیتی است کامیاب‌گردد (یشت ۵، ۲۹ـ۳۱) . دریشت (پانزدهم بند ۱۹ـ۲۱) از نقفه‌ی شکوهمند مشابهی ذکررفته.[درجریان‌این مراسم] «اژی دهاك» درجایگاهی صعب‌الحصول به نام «کورینت»[۱] ،«ویو»[۲] ایزد هوای خوب وبادموافق‌را ستایش‌می‌کند. مردی‌که‌بر«اژی دهاك» چیره می‌شود [و اورا به‌بند می‌کشد] «ثرئتئون» [= فریدون] پسر«اثوی» [= آبتین] نام‌دارد. درسرزمین‌چهارگوشه‌ی (؟) «ورن»[۳] ، فریدون درراه ناهید (یشت ۵ ، ۳۳ـ ۳۵) ، در راه «اشی»[۴]

←

نگارنده خود [قبلا] چنین نظریه‌یی‌را ارائه داده‌است (رك به : Etudes sur le zoroastrisme, p. 6) . به‌گمان«نیبرگ» (رك به : Religionen, p. 292, 465) «بوری» یکی ازسرزمین‌های شرق ایران یاسرزمین‌کاستورها بوده است (بوری = کاستور) . درحقیقت احتمال اینکه یکی دانستن «بوری» با بابل‌ناشی‌از[تعبیر] مفسران ایرانی میانه‌ی اوستا باشد زیاد است .

۱ـ Kurinta (این محل را باید در «سرزمین کاستورها» در ایران شرقی جستجوکرد . «بارتولومه» (رك به : Altiran. Wörterbuch, 476) با تعیین شهرکرند واقع درگردنه‌ی علیای زاگروس به عنوان محل پیشین «بوری» مرتکب اشتباه شده است .

۲ـ Vayu

۳ـ Varena «نیبرگ» (رك به : Relig., p. 322) می‌کوشد این سرزمین را درمنتهی‌الیه شرق ایران جستجوکند و [از اینرو] در صفحه‌ی ۴۷۲ اثر خود توجیه «آندراس» را نادرست می‌پندارد . «آندراس» مدعی است‌که‌کلمه‌ی «ورنی» مشتق از «ورن» همان‌گیلان امروزی است . چنین می‌توان پنداشت‌که این نام

←

۴ـ Aši

(یشت ۱۷ ، ۳۳ـ۳۵) ، در راه «ویو» (یشت ۹ ، ۲۳ـ ۲۵) و بالاخره در راه « درووا‌سپا»[۱] (یشت ۹ ، ۱۳ـ۱۵) نقفه‌ی بسیار نثار کرد واز این ایزدان یاری طلبید تا بر «اژی دهاك» چیره آید وهمسران زیبای او «سهواچ» و «ارنواچ»[۲] را برباید . نیایش اواجابت شد [وایزدان اورا یاری دادند]. پیروزی فریدون بر «اژی دهاك» دریشت (۱۹ ، ۳۶ـ۳۷) مذکور افتاده . این داده‌هایی بود که [بتدریج] بارور شد وهیأت متجانس و معقولی به خود گرفت[۳] و [سرانجام] مواد لازم را برای خلق یکی از زیباترین بخشهای حماسی فردوسی به دست او سپرد[۴].

←

[درعین حال] به چند ناحیه اطلاق می‌شد و [محتملا] گیلان‌نام خود را ازمهاجرین یك «ورن» ی شرق به یادگار گرفته است . ازسوی دیگر باید درنظر داشت که در تاریخ سنن ایرانی تمایل به نقل مکان دادن صحنه‌ی رویدادهای افسانه‌یی ازمحلی به محل دیگر چشم‌گیر است ودرچنین حالاتی نام‌های کهن این نـواحی را با نام‌های جغرافیایی که درناحیه‌ی [محل انتقال] وجود داشت تلفیق می‌کردند .

۱ـ Druvāspā

۲ـ Arnavāč, Sahavāč

۳ـ دراین تحول اژدهای سه سر به صورت غاصبی جبار که دو مار ازشانه‌های او روییده درمی‌آید .

۴ـ منشاء هند واروپایی موجود (اهورایی یا اهریمنی) سه سر مورد تـایید و پشتیبانی « وست» است (رك به : Wüst, Germanien, Monatshefte für Germanenkunde, 1940, p. 212). تغییرشکل این افسانه که درآن دومار ازشانه روییده جای دو سر [ازسه سر] را می‌گیردمتحملا ناشی‌ازنفوذ [افسانه‌ها و]

←

یکی از اسطوره‌هایی که در یشت (۱۹ ، ۴۵ ـ ۵۲) نقل شده «اژی دهاك» را در نبردی پهلوانی علیه ایزدان نشان می‌دهد . [این نبرد] به منظور دست‌یابی به فرّ کیانی درمی‌گیرد . اهورامزدا واهریمن هریك می‌کوشند فرّ کیانی را از بهر خود به چنگ آورند و [برای انجام این مهم] تیزپاترین یاران ومعاضدین خود را به جستجو [ی فرّ کیانی] گسیل می‌دارند. اهورامزدا آذر پسر خود، واهریمن «اژی دهاك» را [به آوردگاه] می‌فرستند[1]. آذر ، پسر اهورامزدا پیش خرامید ، چنین اندیشه‌کنان : «این فرّ [به‌دست نیامدنی] را من خواهم گرفت». اما ازپس او «اژی‌دهاك» سه پوزه‌ی زشت نهادبشتافت، چنین ناسزاگویان : « پس رو! اینرا دانسته‌باش تو ای آذر مزدا اهورا . اگر تو آن [فرّ] را به چنگ آوری [هرآینه] به تو یورش آورم ، [به طوری که] دیگر نتوانی برزمین اهورا آفریده روشنایی افشانی ، ازبرای نگهداری جهان راستی» . آنگاه آذر دراندیشه از خطر زندگی دستها را پس کشید ، چه اژدها سهمگین

←

سنن بابلی است . حجاریهایی که از بابل به دست آمده غالبا نشانگر ایزدانی‌است که مار یامارهایی به شانه دارند . ضمناً حجاریهای مشابهی برروی ابنیه‌ی بودایی ترکستان شرقی یافت شده است . (رك به : Fr . Taeschner, Zohak, Der Islam, VI (1915), p. 283) .

« ژرژ دومزیل» (Mythes et dieux des Germains, p. 98, note 1) افسانه‌ی «اژی‌دهاك» سه سرا مرتبط بامراسم نوعی رقص بانقاب می‌داند.

۱ـ برخی ازابیات این یشت [یشت نوزدهم] به ویژه بند ۴۶ نشانگر تحریف واشعار معیوب است .

بود . پس از آن اژدهای سه پوزه‌ی زشت نهاد بشتافت ، این چنین اندیشه‌کنان : «این فرّ را من خواهم‌گرفت»[۱]. اما ازپس‌او آذرمزدااهورا برخاست ، به این سخن گویا : «پس رو! اینرا دانسته باش تو ای اژدهای سه پوزه‌ی زشت نهاد ، اگر تو آن [فرّ] را به چنگ آوری ، هرآینه تو را از پی بسوزانم . در روی پوزه‌ی تو شعله برانگیزم[۲]، به طوری که دیگر نتوانی به سوی زمین‌اهورا آفریده یورش‌بری، ازبرای تباه‌کردن جهان راستی» . آنگاه اژدها دراندیشه از خطر زندگی چنگالها را پس کشید ، چه ازآذر بیم داشت. [سرانجام] فرّ به دریای‌فراخکرت‌جست. آنگاه «اپام نپات»[۳] تیز اسب آنرا به چنگ آورد ، به این سخن‌گویا : «این فرّ را من به تك دریای ژرف ، به تك آبهای ژرف خواهم برد» .

یشتها درباره‌ی سرنوشت «اژی دهاك» پس‌از پیروزی فریدون [براو] لب فرو می‌بندد . اما درادبیات پهلوی[۴] آگاهی‌های‌لازم [دراین

۱ـ دربرخی ازپاره‌های این داستان صفت «یت اخورتم yat axvaretem که به طور ناروشن درمفهوم «به دست نیامدنی ، نامرئی، عاری‌ازنور» به‌کارمی‌رود برخلاف قوانین عروضی درپی فر آمده است .

۲ـ [برای آگاهی بیشتر ازنبرد آذر مزدااهورا بااژدهای سه پوزه نگاه‌کنید به «اساطیر ایرانی» ، برگردان احمد طباطبائی ، تبریز ۱۳۴۱ ، ص ۱۹ـ۲۰] .

۳ـ Apām Napāt (پسرآب یا زاده‌ی آب) . [روشن‌نیست ازچه رو «اپام نپات» که از ایزدان آتش است دراوستا به معنای‌پسرآب‌آمده . برای‌آگاهی بیشتر نگاه‌کنید به«فرهنگ اعلام اوستا»، نوشته‌ی هاشم رضی ،کتاب‌اول، ص ۱۱۷] .

۴ـ بندهشن ، دنکرد ، بهمن یشت و روایت پهلوی براساس «سوذکرنسك» . رك به ، « افسانه‌ی کرشسپ» نوشته‌ی «نیبرگ» ص ۳۴۲ . همچنین مقایسه شودبا «کیانیان» ص ۶۰ و ۱۰۱ـ۱۰۲ .

زمینه] بجای‌مانده . «اژی دهاك» یا «دهاك» (درپهلوی این‌نام چنین‌آمده‌است) ملقب به «بوراسپ»[۱] (دارنده‌ی ده هزار اسب) به دست فریدون بهلاکت نمی‌رسد، بلکه [فریدون اورا] به بند می‌کشد ودر [غاری] در کوه دماوند زندانی می‌کند . این همان روایت معروفی است که در شاهنامه‌ی فردوسی نیز مذکور افتاده . جان «دهاك» را نمی‌ستانند زیرا [مقدّر است] او در روز رستاخیز نقشی عهده‌دار شود . در این روز ، «دهاك» از بند می‌رهد وسپس به دست «کرشسپ[۲]» کشته می‌شود . این پهلوان جاودانه که تا این لحظه دربیغوله‌ی «پشان»[۳] به خواب رفته [در روز قیامت ازاختفا بیرون‌می‌آید وآدمیان را برای‌همیشه‌ازگزند «دهاك» رهایی می‌بخشد] . دراین اسطوره که دورنمایی ازآخرت‌ترسیم می‌کند، دو مضمون افسانه‌یی‌که درآسیا واروپا [یکسان] تعمیم وگسترش یافته درکنار هم‌آمده است : ۱ـ غول به‌بند کشیده[۴]؛ ۲ـ قهرمان خفته‌یی‌که در واپسین ساعات تیره‌روزی [آدمیان] سر ازبالین برمی‌دارد[۵].

۱ـ Bēvarāsp

۲ـ کرشاسپ Kiršāsp درپهلوی ،که نام خانوادگی او سام ذکر شده است .

۳ـ Pešānsē

۴ـ مقایسه شود با «پرومته Prométhée» [دراساطیریونان] و «لوکی Loki» [دراساطیراسکاندیناوی] .

۵ـ مقایسه‌شود با «فردریك باربروس Frédéric Barberousse»، «اوژیه‌ی دانمارکی Ogier le Danois» در روایات اسکاندیناوی‌ومهدی [درروایت تشییع]. همچنین رك به :

A. Olrik, Om Ragnarok, II, Copenhague 1914.

بخشی‌که درباره‌ی اندیشه‌ها و انگاره‌های ایرانی بحث می‌کند جوابگوی دانش امروزی ما نیست ودر جزییات آن [ظاهرا] لغزشهایی به چشم می‌خورد .

دربخشی ازیسنای یازدهم بند ششم [نکته‌یی آمده] که نگارنده را برآن می‌دارد که تصور کند واژه‌ی «دهاك» دریشتها بصورت اسم‌جمع وبرای نشان دادن گروهی ازموجودات اهریمنی به کار رفته است. دراین یسنا (۱۱ ، ۶) درباره‌ی آنکه تشریفات ومراسم مقرر را درباره‌ی «هوم» مرعی نمی‌دارد ، چنین آمده : «در خانه‌ی او نه راهب ، نه جنگجو ، نه روستایی‌دامپرور زاده‌نخواهدشد، ودرعوض‌ازآنجا «دهاك»ها، «مورك»[1]ها و انواع گونه‌گون «ورشن»[2]ها برخواهند خاست .» تا این لحظه توجیه قانع‌کننده‌یی برای این کلمات نیافته‌اند . [ولی] نگارنده تردید ندارد که «دهاك» املای‌دیگری از واژه‌ی «دهاك»است. سه طبقه‌ی مورد بحث درقطب مخالف طبقات سه‌گانه‌ی ایرانی قرار دارند وخواننده به‌سهولت درمی‌یابد که [کاملاً منطقی است] اهریمنانی‌همچو«اژی‌دهاك» به‌صورت قطب مخالف طبقه‌ی روحانیون جلوه‌گر شوند . نقطه‌ی مقابل طبقه‌ی هوشمند جنگجویان طبقه‌ی «مورك»ها است (مشتق از «مور»[3] به‌معنای «کم هوش» ، «کودن») . درمورد واژه‌ی «ورشن» چنین می‌توان پنداشت که این کلمه با «ورشن» ، گرسنگی ، (کلمه‌ی فارسی گرسنه وگشنه نیز ازآن‌آمده) هم‌ریشه است. [ضمناً] واژه‌ی «قحطی‌زده» نیز نقطه‌ی‌مقابل روستاییانی است که با پرورش دام در رفاه بسر می‌برند . بنابراین آنکه

۱- Mūraka
۲- Varšna
۳- Mūra

«هوم» مقدس را آلوده می‌سازد [ناخودآگاه] به‌گروهی غول زشت‌نهاد ، کودن و ولگرد ودریوزه هستی می‌بخشد .

واژه‌ی «ویشاپ[۱]» که تنها یك بار درمتون اوستایی آمده[۲] محتملاً اسم خاص بوده برای نشان دادن برخی‌ازاهریمنان ماروش به‌کارمی‌رود. چنین به نظر می‌رسد که این اژدهـا بمـراتب بیش‌از آنچه از روایـات اوستایی برمی‌آید درمعتقدات‌ایرانیان مقام‌ومنزلت داشته‌زیرادرفرهنگ عامیانه‌ی‌ارامنه(که این واژه را ازگویش‌شمال‌ایران به عاریت گرفته‌اند) «ویشپ»[۳] وجه تسمیه‌ی گروهی موجودات اهریمنی است‌که تغییر شکل، سنگدلی‌زیرکانه ومدوام‌وبالاخره‌زیانکاریهای‌گوناگون آنهادر بافت‌بسیاری ازافسانه‌ها به چشم می‌خورد[۴].

۱ـ Višāpa

۲ـ رك به : «نیرنگستان» ، نوشته‌ی‌صادق هدایت ، ص۴۸ .

۳ـ Višap

۴ـ رك به : E. Benveniste, L'origine du Višap arménien, Revue des Etudes arméniennes, VII(1927), p. 7_9 . ضمنا بابخش هفتم این‌کتاب مقایسه شود .

بخش سوم

اهریمنان در وندیداد

درفاصله‌ی قرن هجدهم تاقرن چهاردهم قبل‌ازمیلاد مسیح، گروهی از بزرگ سلحشوران آریایی‌که ازنواحی ترکستان (موطن اصلی نیاکان مشترك ایرانیان وهندوان) به پیشروی پرداخته بودند قدرت را درنقاط مختلف آسیای علیا به دست گرفتند. درمدارکی‌که از «تل‌العمارنه»[1] به جای مانده وبه «نامه‌های عمارنه» معروف است، اسامی‌خاصی به چشم‌می‌خورد که ازنام ایزدان اقتباس شده[2] و نشانگر این نکته است که این آریایی‌ها «رت» را پرستش می‌کردند. [ضمناً] در فهارس اسامی ایزدان که از دوران شهریاری «کاسیت»های بابل به ما رسیده، خورشید ایزد آریایی را تحت نام «شوری‌یش»[3] (در هندی «سوری»[4]) بازمی‌شناسیم.

۱ـ Tell al - Amarna [نام‌کنونی شهر اخناتون درمصر علیا که در قرن چهاردهم قبل‌از میلاد به دست «آمنوفیس چهارم Aménophis IV» بنا شد].

۲ ـ به چنین نامهایی «تئوفور Théophores» [Théo = خدا، ایزد؛ Phore = دربردارنده] می‌گویند.

۳ـ šuriaš

۴ـ Sūrya

[از آنچه گفته شد] چنین نتیجه می‌گیریم که «کاسیت»ها پس‌از ترك مأوای خود[1] وگشودن بابل باعناصر آریایی آمیزش یافتند واین آریایی‌ها به زبانی بسیار نزدیك به زبان هندوان عصر ودایی سخن می‌گفتند. این زبان [دراین ایام] هنوز ازبرخی ازتغییرات صوتی (بویژه تبدیل «اس s» آغازین دربرابر یك‌حرف مصوت به «آش h»)که ازخصوصیات‌زبان ایرانی بالاخص‌است نشانی‌نداشت. ازبین‌مدارك مربوط به‌کشورپادشاهی «میتانی» که فیمابین بستر بالایی فرات و دجله قرار داشت و توسط یك خاندان اشرافی آریایی اداره می‌شد، پیمانی به جای مانده که در سال ۱۳۸۰ قبل‌از میلاد مسیح [بین این خاندان] ویکی از شهریاران هیتی منعقد شد. دراین پیمان ازچهار ابرایزدآریایی نام رفته: «میترـورون»[2] (درتثنیه «دوندو»)[3]، «اندر»، «ناس‌تیی»[4]. ازاین گذشته «اندر» را تحت‌نام «اندروت»[5] (نامی مقتبس ازاسم ایزدان) نیز نزد آریایی‌هـای «میتانی»

۱ـ در ارتفاعات سلسله جبال زاگروس. [«کاسیت» ها پس‌از گشودن بابل ششصد سال درآنجا حکومت‌کردند. رك به: «تاریخ‌ایران‌باستان»، نوشته‌ی پیرنیا، جلد دوم، ص ۱۹۰۷].

۲ـ [امروزه تردیدی‌نیست‌که «ورون» همان «اورانوس Ouranos» سردودمان ایزدان یونانی است وپژوهشهای ارزشمند «ژرژ دومزیل» این نظریه را استواری بخشیده است. رك به: G. Dumézil, Ouranos-Varuna, 1935. هم‌چنین نگاه‌کنیدبه: J. Duchesne-Guillemain, Ormazd et Ahriman, Paris 1953, p. 19-21]

۳ـ Dvandva

۴ـ Nāsatya

۵ـ Indaruta

باز می‌یابیم. [جملگی این شواهد دال برآن است که] بایك جامعه‌ی دینی ویك‌قلمرو زبانی‌مربوط به‌عصرآریایی‌باستان‌ودر نتیجه پیش‌ایرانی سروکار داریم[۱].

زمانی‌که یورش بزرگ قبایل ایرانی (مادها وپارسها) در ایران باختری به وقوع می‌پیوندد[۲]، تحول وتبدیل زبان آریایی‌باستان به‌زبان ایرانی نزد [مادها وپارسها و] دیگرقبایل ایران خاوری امری انجام‌یافته است. در همین زمان دین ایرانی ضمن دگرگونی و تفرّق، برخی ازخصایص مشترك [بین فرق نوخاسته] را تاآنجا توسعه می‌دهد که [این امر] منجر به جدایی [آن] ازهیأت ودایی‌خود می‌گردد. درخاور وباختر صفت مزدا (= فرزانه) به جای نام «ورون» می‌نشیند. «میتر» به‌عنوان‌پاره‌ی اولی‌واصلی‌دراسامی‌مقتبس‌ازنام ایزدان [مورداستفاده‌ی] مادها وپارسها قرار می‌گیرد، درحالی‌که وضع مشابهی برای نام «اندر» و «ناس‌تیی» پیش‌نمی‌آید. این دو ایزد که در متون کهن ایران خاوری (یشتها) ناشناخته‌اند، نزد مادها به جای می‌مانند ولی چنانکه خواهیم‌دید ازآنان به عنوان دیویادمی‌شود. [ضمناً]واژه‌ی«ناس‌تیی»(«ناهثیی»[۳] به آوانوشت‌اوستایی) ازاین‌پس به صورت مفرد، نه تثنیه، به‌کار می‌رود.

۱- این ترکیب‌که به صورت تثنیه به‌کار رفته نام دیگر «اچوین Ačvin» یا «ایزد همزادان» ودایی است.

۲- درتاریخی نه دیرتر ازقرن نهم قبل‌از میلاد.

۳- Nāhaθya

ازسوی دیگر در ایران باختری کوچکترین نشانی دال بر جدایی بین جامعه‌ی معتقدین به مهر وپیروان مزدا در دست‌نیست، درحالی‌که [این جدایی] پیش‌از ظهور زردشت در ایران خاوری انجام پذیرفت و بعدها دراثر [پیدایش] آیین ترکیبی مابعد زردشت ناپدید گشت.

آگاهی‌هایی‌که هردوت (کتاب اول، ص ۱۳۱ـ۱۳۲، ۱۴۰) در مورد آیین مادها وپارسها می‌دهد بانشانه‌ها واشاراتی‌که ازمنابع دیگر، به‌ویژه از سنگ نبشته‌های پارسی، به دست می‌آید تکمیل می‌شود. «بنونیست» به گونه‌یی مجاب‌کننده و قاطع اثبات کرده که نه مادها و نه ایرانیان عصر داریوش و خشایارشاه، پیرو مکتب زردشت نبوده‌اند[۱]. «نیبرگ» باپذیرا شدن این‌نظریه دلایل‌تازه‌یی‌درتأییدبراهین «بنونیست» ارائه می‌دهد[۲]. این مسئله‌که پارسهای‌دوران هخامنشی در زندگی‌مذهبی ونیز درمناسبات اجتماعی وسیاسی‌خود تحت تأثیرونفوذ فزاینده‌ی مغان مادی قرار داشتند نه تنها از ترکیب وهیأت مادی پاره‌یی از اصطلاحات مذهبی [موجود در] سنگ نبشته‌های پارسی مستفاد می‌شود[۳]، بلکه تذکاریه‌ی هردوت (کتاب اول، ص ۱۳۲) مبنی براینکه حضور یکی از مغان در مراسم نفقه‌ی پارسها ضروری بود[۴] ونیز اینکه گروهی نگهبان

۱ـ رك به: E. Benveniste, The Persian Religion, chap. II

۲ـ رك به: Nyberg, Relig., chap. VII

۳ـ رك به: Meillet-Benveniste, Grammaire du Vieux-Perse, § 7-16

۴ـ بدیهی است منظور مراسم شکوهمند وبزرگ است.

دایمی متشکل از مغان ازآرامگاه کوروش پاسداری می‌کردند[۱] [مؤید این موضوع است] . از این گذشته ، می‌دانیم هنگام تاجگذاری هریك ازشهریاران پارسی مغان درپاسارگاد مراسمی برپا می‌داشتند و طی آن شهریار جدید را به رسمیت شناخته [سلطنت اورا تقدیس می‌کردند][۲] . و باز می‌دانیم که مغان آموزش شاهزادگان پارسی را در زمینه‌ی علوم ، قوانین و اخلاق عهده‌دار بودند[۳] . مغان که هردوت آنان را از مادها می‌شمارد و بهرتقدیر جامعه‌ی مادی روحانیون [آن عصر] را تشکیل می‌دادند درامپراطوری هخامنشیان ازموقعیت ممتازی برخوردار بودند ، و این منزلت نه از آنرو [با ارج می‌نمود] که آنان رؤسای مذهبی سرزمینهای ایران باختری به حساب می‌آمدند ، بلکه از آن جهت که ایشان بطور کلی به عنوان مبشرین فرهنگ معنوی شناخته می‌شدند.

آنچه که پلوتارك در «ایزیس واوزیریس» صفحه‌ی ۴۶ به‌بعد از قول «تئوپمپ»[۴] (قرن چهارم قبل‌از میلاد مسیح) در مورد یك فرقه‌ی مزدایی معتقد به اصول و مبانی زردشتی نقل می‌کند مؤید این حقیقت

۱ـ رك به: Arrien VI. 29. 7 et Strabon XV. 730، به روایت‌از «آریستوبول Aristobule» .

۲ـ رك به : Plutarque, Artax. 3

۳ـ رك به : Platon, Alcibiade, I, p. 122 A

۴ـ Théopompe

است که ازقرن چهارم‌قبل‌از میلاد مسالك زردشتی درقلمرو مادها وجود داشت[۱]. در زمانی‌که نمی‌توانیم تاریخ آنرا به درستی تعیین کنیم، مغان مادی مزداپرستی را به شیوه‌یی‌که در شرق ایران توسط پیروان زردشت [مورد عمل بود] پذیرفتند. [وبه دنبال این گرایش] ادبیات مذهبی [این آیین] را نیز ازآن خود ساختند و تکلم به گویش خاص ادبیات [یاد شده] را که باگویش خود آنان تفاوت داشت، آغاز کردند. این همکاری ادبی به پیدایش یك اثر اوستایی، یعنی وندیداد، انجامید. بخش‌های اصلی این کتاب احتمالاً در اواخر دوران هخامنشی یا دوره‌ی حد فاصل میان عصر هخامنشیان واشکانیان نگاشته شده. وندیداد (که اثری منثور است وگاه پاره‌های منظومی به شیوه‌ی اشعار باستان نیز در آن به چشم می‌خورد) [بعدها] به مجموعه‌ی نوشته‌های دینی آیین زردشت افزوده شد.

مطالب وندیدادکلاً مربوط به تشریفات ومراسم مذهبی‌است ودر آن به تفصیل ازانواع ناپاکی‌ها ومعاصی، شیوه‌های تزکیه‌ی نفس‌وکفاره [ی گناهان] سخن رفته. [فی‌الجمله دراین کتاب‌آمده است که] باید میّت را برفرازدخمه‌هایی‌که‌باآجر تعبیه شده قرار داد تاطعمه‌ی‌پرندگان شکاری گردد، چه آلوده ساختن عناصر [اربعه] باعمل تدفین یا با سوزاندن [جسد میّت] مطلقاً ممنوع است. بدین طریق شیوه‌ی رفتار

۱- مقایسه شود با Benveniste, The Persian Religion, chap. IV.

بامیّت که در زمان هردوت (کتاب‌اول، صفحه‌ی ۱۵۰) تنها توسط مغان رعایت می‌شد [بتدریج] برای جملگی پیروان آیین زردشت الزامی گردید. تذکاریه‌ی هردوت (کتاب اول، صفحه‌ی۱۴۰) درباره‌ی تعصب مغان در ریشه‌کن ساختن چارپایان زیان بخش با آنکه با توصیه‌های وندیداد دراین مورد مطابقت دارد، مع‌الوصف نمی‌تواند مؤید این نظر باشد که مغان معاصر هردوت زردشتی بوده‌اند. این تطابق را دلیلی کاملاً جداگانه است، به این معنی که مغان به هنگام نگارش وندیداد اندیشه‌ها و رسوم وآداب ویژه‌ی خود را باآیین زردشتی می‌آمیختند وهمین‌آیین است که بعدها تحت نفوذ فزاینده‌ی «مغ‌آیینی» مادی توسعه می‌یابد [و همه جاگیر می‌شود].

«نیبرگ» به‌گونه‌یی استادانه خطوط اصلی سهم مغان درپیدایش ادبیات اوستایی‌را ترسیم‌کرده وطرز فکرجدیدی را که دراین ایام رواج‌داشت خاطرنشان ساخته است[1]. این طرز فکر باروح قهرمانی یشتها تفاوت بسیار دارد ونشانگرروح‌تشریفات‌پرستی، دانش فروشی روزافزون وتعصب خشك و جاهلانه‌ی مغان مادی است. یکی از ویژگیهای اصلی «آیین‌پرستی» مادهاکه «نیبرگ» بحق وبجا به روی‌آن انگشت‌می‌گذارد [تمایل بیش‌ازحد به] شناخت‌ارواح پلیداست. نام وندیداد خودواژه‌یی پرمعنی وهیأت دگرگون شده وایرانی واژه‌ی اوستایی «وی دئیودات»[2]

۱ـ رك به: Nyberg, Relig., p. 336

۲ـ Vi - daīvodāta

(«ویدوداو»[1] درپهلوی) یعنی قانون ضد دیوان است. این دنیای دنی پراز شیاطین نفرت‌انگیز نرینه و مادینه وپرستندگـان بدسگال آنهـا است. زردشت از اهورامزدا می‌پرسد: «دیو کجاست؟ دیویسن کجاست؟ کجاست آشیانه‌ی دیوان؟ کجایند یاران دیوان؟ کجا دیوان گرد هم می‌آیند تا پنجاه [آدمی] را باصد ضربه، صد [آدمـی] را باهزار ضربه، هـزار [آدمی] را باده‌هزارضربه و ده هزار [آدمی] را باضرباتی برون ازشمار هلاك کنند؟» اهورامزدا باهمان لحن‌مطنطن وملال‌انگیزوهمان شیوه‌ی کلیشه‌یی به وی پاسخ می‌دهد: «دیو، دیویسن و... برفراز دخمه‌هاگرد-می‌آیندزبهرکشتن‌پنجاه[آدمی]باضدضربه‌و...». ازظواهرچنین‌برمی‌آید که درآنجـا گـرسنگی فـرو مـی‌نشانند وسپس آنچه را اوباریـده‌اند برمی‌گردانند[2]. زیانکارترین مردان (احتمالاً دیـویسنان) پس‌از غروب آفتاب به دخمه‌ها می‌رونـد (وندیداد، ۷، ۵۳ـ۵۸). از دیگر بخشهای وندیـداد (۳، ۷؛ ۱۹، ۴۴ـ۴۵) چنین برمـی‌آید که دیـوان ازکُنام «دروج» فرا می‌رسند ودرگردنه‌ی[3] «ارزور»[4] که به‌گفته‌ی بندهش[5] مدخل دوزخ درآنجا قرار دارد اجتماع می‌کنند. بیماریها وآنچه ناخوش‌آیند

۱ـ Videvdāδ

۲ـ صحت ترجمه‌ی واژه‌ی اخیر مسلم نیست.

۳ـ تحت اللفظ «برگردن».

۴ـ Arzura؛ محلی ناشناخته است.

۵ـ رك به: Bund. indien. 12. 8; Bund. iranien, Anklesaria, p. 78, 1. 3.

است از دیوان می‌رسد. [لازم به یادآوری است که] زمستان سرد نواحی شمال ایران نیز به صفت دیو آفریده موصوف است. [انسان] درهمه حال باید علیه گزند [احتمالی] دیوان آماده و مجهز باشد. زمانی که ناخن‌ـ می‌گیرند یاسر می‌تراشند باید بریده‌های ناخن و ریزه‌های مو را باذکـر اوراد سحرآمیز درخاك مخفی سازند وسپس بایك ابزار فلزی سه یاشش یانه بارگرد آن شیارهایی ترسیم کنند ودرهمان حال سه یاشش یانه بـار دعای «اهون وری» را برزبان جاری سازند. بریده‌های ناخن‌را بایدوقف پرنده‌ی محبوب «رت» یعنی بـوم کرد تا آنها را به صورت نیزه، کارد، کمان، پیکانِ آراسته به پرعقاب‌وسنگ فلاخن‌علیه دیوان مازانی‌به‌کارـ برد. هرگاه این تدابیر احتیاطی اتخاذ نشود، بریده‌های ناخن در دست دیوان مازانی به صورت نیزه، کارد، کمان، پیکانِ آراسته به پرعقاب‌و سنگ فلاخن درخواهد آمد (وندیداد ۱۷، ۷ـ۱۰).

باسرودن ابیاتی چند ازگاهان و اوراد افسون‌کننده به اهریمن، «ائشم»، دیوان مازانی‌ودیگردیوان‌گزند می‌رسد(وندیداد ۱۰، ۱۳ـ۱۷). این دیوان بویژه کشاورزی را دشمن دارند. آنگاه‌که گندم برای پاكـ کردن آماده می‌شود دیوان عرق می‌ریزند. چون آسیاب (؟) [به‌آردـ کردن گندم] می‌پردازد، آنان سست می‌گردند. آنگاه که‌آرد به دست ـ می‌آید دیوان زوزه می‌کشند وچون خمیر را ورز می‌دهندتیزدرمی‌کنند (وندیداد ۳، ۳۲). ولی هرگاه آتش بیفروزند و آنرا طبق احکام دینی

فروزان نگاه دارند ، آذر (پسر اهورامزدا) هزاران دیو پرنده[۱] (که زیانکارند وزاده‌ی ظلمت) و دو چندان جادوگر و پری را تباه می‌کند (وندیداد ۸ ، ۷۹ـ۸۰) .

دروندیداد اهریمنان همواره به صورت گروه نامشخصی از موجودات زیانکار ظاهر نمی‌شوند. ما بسیاری از آنها را به نام می‌شناسیم و [می‌دانیم] تنی چند از آنان نقش‌ها وظایف انفرادی [ویژه‌یی] بر عهده دارند . با اینحال باید خاطر نشان ساخت که «اپ ورت»، تنها دیوی که در یشتهای کهن از نام و نقش او نشان داریم ، درفهرست دیوان وندیداد وجود ندارد.[۲]

[دروندیداد] نخست از عیوب و نارسیهای شخصیت [دیوی و اهریمنی] یافته سخن می‌رود ، چون «ترومتی»[۳] (کبر و تفرغن) ، «میثوخت»[۴] (سخن دروغین) و «آزی» (آز) . این دیو [= «آزی»] در بند هشتم یسنای شانزدهم در کنار [ساحره‌یی] به نام پری «موش»[۵] خودنمایی می‌کند . سپس به گروهی از اهریمنان بیماری‌زا برمی‌خوریم که تعیین هویت آنان

۱ـ رك به صفحه‌ی ۱۴ همین کتاب .

۲ـ جمله اهریمنان دیگر درماجرای وسوسه شدن زردشت توسط اهریمن ، دیو دیوان ، درفرگرد نوزدهم وندیداد جلوه‌گری می‌کنند .

۳ـ Tarōmati

۴ـ Miθōxta

۵ـ Muš

ممکن نیست : «کپستی»[۱] (طاعون ؟) ، «دری وی»[۲] و «دوی»[۳]، و همچنین اهریمنانی که مظهر سستی‌ها وفتورهای دیگرند : «کشویش»[۴](ناتوانی) ، «مرشون» (فرتوتی)[۵]، «نسو»[۶]، دیو تعفن وکفتاروش که باگند خودکسانی را که میـنّت یا ماده وعنصر مرده‌را لمس می‌کنند آلوده می‌سازد. در وندیداد آمده است[۷] که دو دیو بویژه به‌میـنّت یورش می‌برند: «ویذاتو»[۸] یا«استو ویذاتو»[۹] (آنکه کالبد را به بند می‌کشد) و «ویزرش»[۱۰] (آنکه کالبد را به دنبال می‌کشد) . در وندیـداد همچنین ازدیوانی سخن رفته‌که جنبه‌ی بیش‌از حد کلی نام آنها مانع ازآن است‌که به ماهیـنّت ومنش‌اصلی‌آنها پی‌برد.ازآن‌جمله‌اند«پتیش»[۱۱](نفرت‌انگیز)، «اکتش»[۱۲](بدی‌آفرین)[۱۳]،

۱- Kapasti ؛ وندیداد ۱۱ ، ۹ .

۲- Driwi

۳- Dawi ؛ برای این دو دیو باآنکه نام‌آنهاهمانند «کپستی» دال‌برتأنیث است ، صفت «دو» (مذکر) به کار رفته . ضمنا دراین تردیداست‌که‌بیماریهای یاد- شده درفرگرد بیستم بندسوم وششم ونهم وندیداد مظهر اهریمنان باشد .

۴- Kašviš؛ رك به: Duchesne § 201

۵- رك به : صفحه‌ی ۱۵ همین‌کتاب .

۶- Nasu

۷- وندیداد ۴ ، ۴۹ ؛ ۱۹ ، ۲۹ .

۸- Viδātu

۹- Astō - viδštu

۱۰- Vizarša

۱۱- Patiša

۱۲- Akataš

۱۳- وندیداد ۱۹ ، ۴۳ .

«خرو»[۱] (وحشت) ، «خرویکنی»[۲] (آنکه با سنگدلی ضربه می‌زند و می‌آزارد)[۳]، «کخوژی»[۴] (شعبده‌باز)[۵] وگروهی اهریمن دیگرکه نامشان برای ما مفهومی ندارد. مانند «هشی»[۶]، «گشی»[۷]، «سئین‌یا»[۸]، «بوجی»[۹]، «موذی»[۱۰].

دیوی به نام «سپن جغری»[۱۱] ظاهراً دراسطوره‌یی که‌ازجزییات آن آگاهی دقیق نداریم نقشی داشته است . به گفته‌ی فرگـرد نوزدهـم بند چهلم وندیداد این‌دیو به دست«وازیشت»[۱۲]مغلوب‌شد. [ناگفته نماندکه] کتب پهلوی[۱۳] «وازیشت» را همان آذرخش‌می‌دانند. در قطعات منتخب «زادسپرم»[۱۴] آمده است که «وازیشت»تاریکی‌وظلمت جوّرا برمی‌اندازد.

۱- Xru
۲- Xrvignī
۳- وندیداد ۱۱ ، ۹ .
۴- Kaxuži
۵- وندنداد ۲۱ ، ۱۷ .
۶- Haši
۷- Gaši
۸- Sainyā
۹- Būji ؛ یشت ۴ ، ۲ .
۱۰- Mūδi ؛ وندیداد، ۱۱ ، ۹. پنج‌اسم آخرمانند «خرویکنی» و«کخوژی» به صورت مؤنث به کار رفته است .
۱۱- Spenjagrya
۱۲- Vāzišta
۱۳- رك به ، بندهش و زادسپرم .
۱۴- رك به: K 35, f. 244r, Codd. Av. et Pahl. Bibl. Univ. Hafn. IV, p. 77.

از این روایت چنین نتیجه می‌گیریم که «سپن جغری» همان ابر تیره‌ی طوفان است که ازبطن‌آن آذرخش ، باران به آفرین را بـرزمین فرو- می‌افشاند .

«وی» یا «ویو»ی[۱] دیو (که قطب مخالف و متضاد ایزدی به همین نام‌است) ، «استوویذاتو» را در ربودن‌اموات یاری می‌دهـد (وندیداد ۵، ۸) . [بدین ترتیب] «وی» تالی «ویزرش» وبه‌احتمال زیاد تجلی‌دیگری از این دیو است[۲]. ایزد باد «وات» نیز قطب مخالفی دارد که از او به نام «واتی»[۳] در وندیداد (۱۴، ۱۰) درکنار دیوان «ورنایی» سخن رفته است[۴].

در وندیداد (۱ ، ۹) ، ازساحره‌یی به نام« خن‌ثئیتی»[۵] یاد شده‌که با «کرشسپ» دلیر انباز شد . به گزارش تفاسیر پهلوی مفهوم این عبارت این است که «خن‌ثئیتی» پهلوان ایرانی را به سوی بت‌پرستی سوق داد .

اکنون به بررسی‌گروهی دیگر از دیوان می‌پردازیم‌که ازاهمیت ویژه‌یی برخوردارند ، چه آنان نشانهایی ازآبر ایزدان‌آریایی‌بهمراه دارند . در وندیداد (۱۹ ، ۴۳) توصیفی ازانجمن رایزنی دیوان به جای

۱- Vayu, Vaya

۲- رك به : صفحه‌ی ۴۶همین‌کتاب.

۳- Vātya

۴- دربشتها هیچ‌گاه از دیوان «ورنایی» سخن نرفته ، بلکه ازدیوان مازانی و «درونت»های «ورنایی» یاد شده . مقایسه شود باصفحه‌ی ۱۲ همین‌کتاب .

۵- Xnaθaiti

مانده ودرآن ازجملگی [دیوان حاضر] به اسم یـاد شده است . مـا در سطور پیش ازتنی چند ازاین دیوان سخن گفته‌ایم . در اینجا به بـررسی جنبه‌ی کلی این انجمن می‌پردازیم ومشاهده می‌کنیم که در رأس انجمن بلافاصله پس‌از اهریمن ، دیو دیوان ، «انـدر» ، «سرو»[۱] ، «نـاهثیی» و زوج «تروی»[۲] و «زریچ»[۳] جای‌گرفته‌اند. [لازم به یادآوری‌است] که‌این پنج دیو تنها [وبدون حضور دیگر دیوان] در وندیداد (۱۰ ، ۹ ـ ۱۰) ظاهر می‌شوند . «اندر» و ناهثیی» همان ایزدانی هستندکه به نام «اندر» و «ناس‌تیی» درگذشته‌های دور ازآنان‌درمعیّت «ورون» و«میتر» به‌عنوان ایـزدان میثاق درعهدنـامه‌ی مشهور «میتانـی» یـاد شده است . «سرو» همان «سرو»ی[۴] ودایی است و [همان طور که می‌دانیم] ایـن لقبی است که هندوان به «رودر»[۵] شکارچی متهوّر وایزد سهمگیـن وسرکش قوای طبیعت می‌دادند[۶]. «تروی» و «زریچ» درسنن‌ایرانی میانه دشمنان ویژه‌ی زوج اهورایی «هئوروتات»[۷] و «امـرتات»[۸] قلمـداد شده‌انـد . به گفته‌ی

۱ـ Sarva

۲ـ Tarvi

۳ـ Zariča

۴ـ çarva

۵ـ Rudra

۶ـ رك به : Arbman, Rudra, Uppsala Universitets arsskrift, 1922; Wikander, Männerbund, p. 69.

۷ـ Haurvatāt

۸ـ Ameretāt

«نیبرگ»[۱]، «تروی» احتمالاً پیروزمند و «زریچ» زرین فام معنی می‌دهد. ضمناً «زریچ» به نام دیگر نوشابه‌یی است که حیات ابدی می‌بخشد (امرتات)، چه «هوم» نوشابه‌ی مینوی معروف باخود [همواره] صفت «زیری گئون»[۲] (زرین فام) را همراه دارد. [از آنچه گذشت چنین برمی‌آید] که این دو [«تروی» و «زریچ»] در آغاز به‌اعتقاد زردشتیان زوجی مینوی همانند «هئورتات» و «امرتات» تشکیل می‌دادند.

ولی «نیبرگ» ازاین نیز گام فراتر می‌نهد و در ورای گروهی اهریمن که در وندیداد (۱۱، ۹) ذکر شده اندپاره‌یی ازایزدان باستانی [آریایی] را باز می‌شناسد: «بوذی»[۳]، «کوندی»[۴]، «بوذی ژا»[۵]، «کوندی ژ»[۶] و «بوشینستا». «بوذی» (از واژه‌ی «بوذ» به معنی بو بردن، استشمام کردن) به گمان «نیبرگ» [دراصل] یکی ازسروش ایزدان بوده وقبیله‌ی مادی «بوذیوت»[۷] (هردوت کتاب اول، صفحه‌ی ۱۰۱) جامعه‌ی خاص [معتقدین به] این ایزد به شمار می‌آمده است.

«کوندی» همتای مؤنث دیوی است به‌نام «کوند». به‌تعبیر «نیبرگ»

۱- رك به: Relig., p. 339
۲- Zairi - gaona
۳- Būδi
۴- Kundī
۵- Budižā
۶- Kundiža
۷- Bovδiot

آنچه در وندیداد (۹ ، ۴۱) آمده است : «سروش» «کوند» ی دیو ، آنرا که شاهدانه دراختیار دارد ، برخواهد انداخت تا فاقد شاهدانه شود» ، اشاره به استعمال شاهدانه به عنوان وسیله‌یی خلسه‌آفرین است . این سنّت‌را ما [عیناً] نزد پارتهای ایرانی باز می‌یابیم ودر اوستا نیز تحت اسم خاص «پوروبنغ»[۱] (آنکه شاهدانه‌بسیار دارد)[۲] از وی یاد شده است. نگارنده‌ی سوئدی [= «نیبرگ»] برآن است که نام شهر «کوندرو» درسنگ نبشته‌ی بیستون نشانگر آیین این ایزداست[۳]. «بوذی ژا» و «کوندی ژ» [در واقع] مظهر جوامع دینی «بوذی» و «کوند ـ کوندی» هستندکه درخلسه‌آفرینی‌شاهدانه‌اتفاق‌نظردارند[۴]. وبالاخره «بوشینستا»، ربّةالنوع قدیمی خلسه نیز به گمان «نیبرگ» به جامعه [ی‌آریایی] تعلق دارد[۵]. در وندیداد (۱۱ ، ۹) ویکی ازنویشتها (یشت ۱۸ ، ۲)که به شیوه‌ی‌فکری وندیدادنگاشته شده درکنارنام این‌پری [= «بوشینستا»] واژه‌ی «زرین»[۶] به کار رفته است . «نیبرگ» این واژه را به زرین فام برمی‌گرداند وآنرا اشاره‌یی به عصاره‌ی شاهدانه می‌پندارد و [اضافه

۱ـ Purubangha

۲ـ یشت ۱۳ ، ۱۲۴ .

۳ـ درمورد وجود احتمالی «کوندی» درسنن ایرانی میانه («کونی Kūni» نزد مانویان) رك به : Benveniste, MO 1932, p. 202

۴ـ پاره‌ی دوم این اسم «ای ژ iža» معنی تمایل ،کوشش و حمیت مذهبی می‌دهد .

۵ـ رك به صفحه‌ی ۱۵ همین‌کتاب .

۶ـ Zarina

می‌کند] با این عباره در آنجا که «بوشینستا» مورد نیایش قرار می‌گرفت خلسه می‌آفریدند[۱].

«ویکاندر»[۲] نام ماده دیوموسوم به «ای‌هیا»[۳] (وندیداد، ۲۱، ۱۷) را معادل صفت هندی «ایاسیی»[۴] (= سرکش، وحشی) می‌داندواین‌همان صفتی است که‌برای «اندر» و «مروت»[۵]ها در «ریگ ودا» به‌کار رفته‌است.

هرگاه به جمع این ایزدان مخلوع ومطرود اهریمنانی چون «ویو» و «واتیی»[۶]، یعنی ایزدانی در واقع معادل وتالی «ویو» و «وات» را که مورد قبول آیین زردشتی قرار گرفته‌اند نیز بیفزاییم، تصور روشنی ازانجمن ایزدان ومقدسین بسیار کهن ماد که گرد ایزدان اصلی[یعنی] «اندر»، «سرو» و «ناهثیی» جمع می‌آمدند خواهیم داشت. بین آیین

۱ـ درمیان دیوان وندیداد به «بوتی Būtī» دیگری‌نیزبرمی‌خوریم. «نیبرگ» معتقد است که این واژه نام یك ایزدکهن بهروزی است(مقایسه شود باواژه‌ی هندی «بهوتی Bhūtī» = نیکبختی، رونق). آنچه [خواننده را] مردد می‌سازد این‌نکته است که درسه بخش وندیداد (۱۹، ۱؛ ۲و۴۳) «بوتی» همراه با «بلیه‌ی مرشون» آمده و وندیداد (۹، ۴۳) آنرا «کهولت، تنگی‌نفس‌آفرین» تعبیرمی‌کند. (آنچه آمد نظری است که «بنونیست» ارائه داده. رك به: Benveniste, MO, 1932, p. 179 _ 180).

۲ـ رك به: Wikander, Männerbund, p. 52

۳ـ Ayehyā

۴ـ Ayāsya

۵ـ Marut

۶ـ رك به صفحه‌ی ۴۸ همین‌کتاب.

این ایزدان که درمیان پیروانشان به نام دیو وپری‌معروف بودند وآیین رسمی مغان ، گونه‌یی تضاد چشمگیر و زایل نشدنی وجـود داشت و این تضاد حتی پس‌از گرویدن مغان به مزداپرستی شرق ایران ادامه داشت . [مزداپرستی به شیوه‌یی‌که درشرق ایران موسوم بود] درائر نفوذ آیین ترکیبی‌که پس از نگارش گاهان پدید آمـد ، آیین زردشت را با آیین ایزدان مقبول مادهاتلفیق‌کرد[ولی] درنظرمغان«اندر» پرست[کماکان] خصمی سخت‌کوش وبی‌آرام تلقی می‌شد .

اوستای جدید مزدا پرستان (مـزدیسنان) را درقطب مخالف دیو پرستان (دیویسنان) قرار می‌دهد . [از دیدگاه نگارندگـان] پشتهـای کهن که درشرق ایران به رشته‌ی‌تحریردرآمد، دیویسن‌نشانگردشمنانی است کـه ویشتاسپ ، حـامی زردشت ، علیه آنهـا به نبرد برمی‌خیزد . [به‌عبارت‌دیگر] دیویسنان‌ستایندگان «ایزد دیوان» بودند وهم‌آنانندکه درمشاجرات قلمی زردشت [مورد طعن و نفرین] قرار مـی‌گیرند . [در میان این‌دیوایزدان]که احتمالاً شهریاران خودکامه یابزرگ‌سلحشورانی (تاریخی یا افسانه‌یی) بودند ، می‌توان از «پشن»[۱]، «هوم یك»[۲](یشت ۵ ، ۱۰۹ ، ۱۱۳) ، «درشینیك»[۳] و «سپین جئـوروشك»[۴] (یشت ۹ ، ۳۰ـ۳۱)

۱ـ Pešana
۲ـ Humayaka
۳ـ Daršinika
۴ـ Spinjauruška

نام برد . جاماسپ ، یار ومصاحب ویشتاسپ ، ازناهید [برای پیروزی] در جنگ علیه لشکر انبوه دیویسنان یاری می‌طلبد (یشت ۵ ، ۶۸ـ۷۰) وسلحشور دیگری (که او نیز ازیاران‌ویشتاسپ است) به نام «ویست‌رو»[۱] ازتبار نوذر برخودمی‌بالد چه به‌تعداد تارهای‌موی‌سرش ازدیویسنان‌کشته پشته ساخته است (یشت ۵ ، ۷۷)[۲].

اشارات‌یشتها [به طور کلی] به رویدادهای‌گذشته‌یی‌دورومشحون ازمضامین اساطیری مربوط می‌شود ، ولی درآن بخش [ازیشتها] که از دیویسنان سخن می‌رود گونه‌یی تازگی به چشم می‌خورد . دریشت (۱۴ ، ۵۴ـ۵۶) به ابهام از «ویم‌بور»[۳]ها سخن رفته . اینان ظاهراً قبیله‌یی‌منافق وخصم دیویسنانند و دیویسنان هم‌اکنون (در زمانی‌که یشت مورد بحث نگاشته می‌شود ؟) به خونریزی وآتش افروختن بانباتات وچوبهای ممنوع وآزار چارپایان ویژه‌ی قربانی دست می‌یازند[۴] . از سوی دیگر در وندیداد ونویشتها که بازتاب‌اندیشه‌های وندیداد است اشارات به‌دیو یسنان جنبه‌ی‌کاملاً نو ومعاصر دارد . دراین [اشارات] دیگر سخن از خاطرات تاریخی یا تاریخی‌نما نیست ، بلکه از دیویسنانی بحث می‌رود که پهلو به پهلو درکنار مزداپرستان زندگی می‌گذرانند .

۱ـ Vistaru

۲ـ دراین بخش عروض ازنظم لازم عاری است .

۳ـ Vyambura

۴ـ رك به : Benveniste-Renou, Vṛtra et Vrθragna, p. 37-38

[ازاین گذشته] در وندیداد (وندیداد ۷ ، ۵۳ـ۵۴) دیویسنان را درعدادخود دیوان(که به دخمه‌ها وجایگاه مردگان رفت‌وآمد می‌کنند) قرار می‌دهند . کسانی‌که تمایل به هم‌جنس‌دارند نیزبادیویسنان هم‌گروه وهمگامند (وندیداد ۸ ، ۳۱ـ۳۲) . به فرمان اهورامزدا باید مردان و زنان مؤمن را به تملّك زمین ، آب جاری، محصول و دیگرداشتنی‌های دیویسنان برانگیخت (وندیداد ۱۹ ، ۲۶) . یکی ازبخشهای نامعتبر و منثورکه بعدها به یشت پنجم (۹۴ـ ۹۵) افزوده شده دربـاره‌ی نفقاتـی که دیویسنان در راه ناهید نثار می‌کنند سخن می‌گوید. این متن گذشته ازلغزشهای دستوری‌وابهام، درجزییات‌نیز نشانگرمنشاء وبافت وندیدادی است . زردشت ازایزد [= ناهید] درباره‌ی نفقاتی‌که‌دیویسنان بدسگال پس‌از غروب‌آفتاب در راه وی نثارمی‌کنند، پرسش‌می‌جوید. ناهیدپاسخ‌ـ می‌دهد چهارگونه مردمان[1] به تعداد ششصد یاهـزار در راه او نفقه نثارـ می‌کنند ولی وی آنها را پذیرا نمی‌شود . این ماحصل مفهومی است که ازمتن مبهم [یاد شده] به دست می‌آید .

قاطع‌ترین دلیل‌وجود راستین‌جوامع دیویسنان درجامعه‌ی‌مادها ازبخشی از وندیداد مستفاد می‌گردد (وندیداد ۷ ، ۳۶ـ۴۰) ، آنجا که اهورامزدا تعلیمات لازم را درمورد شیوه‌ی کار کسانی‌که مـایلند درهنر پزشکی به‌کمال برسند به زردشت می‌دهد : « داوطلب بایدمهارت خودـ

۱ـ معنی دقیق این سه‌کلمه‌روشن نیست .

را با انجام عمل‌جراحی برروی دیویسنان به منصّه‌ی‌ظهور رساند. هرگاه سه تن از دیویسنان درجریان عمل جراحی تلف شوند [داوطلب] برای همیشه ناصالح تلقی شده دیگر رخصت نخواهد یافت یکی از مزدیسنان را تحت عمل جراحی قرار دهد. ولی هرگاه درعمل سه تن ازدیویسنان موفق باشد مأذون خواهد بود به جراحی مزدیسنان بپردازد».

ما قبلاً دیدیم‌دیویسنان چه‌کسانی‌هستند. اینان‌درشمارستایندگان ایزدانی‌می‌باشندکه‌گرد مثلث متشکل از«اندر»، «سرو» و «ناهثیی» جمع‌می‌آیند ودر نظر دیویسنان ایزدان راستین می‌نمایند. آیین موردبحث را نباید بامسلك برخی ازمغان به گونه‌یی‌کـه پلوتـارك آن [آیین] را وصف می‌کند اشتباه کـرد[1]. [به احتمال نـزدیك به یقین] آیین همین مغان منافق است‌که در رساله‌ی «اودم دورد»[2] پیرو وشاگردارسطوبازتاب‌یافته[3]: پیروان این مسلك‌که تصور[واعتقاد به] «زروان»[4](ایزد ابتدایی

۱ـ رك‌به: De Is. et Os. 46; Benveniste, The Persian Religion, chap. IV. همچنین مقایسه شود باصفحه‌ی ۳۸ همین‌کتاب.

۲ـ کتاب Eudème de Rhodes.

۳ـ رك به: Damascios, de primis principiis, éd. Ruelle, 1, p. 322.

۴ـ Zurvan؛ [زروان یازمان را درآیین ایرانی تاریخی مبهم و طولانی است. درلوحه‌های بابلی مربوط به قرن پانزدهم قبل‌از میلاد از ایزدی به این نام نشان داریم. یازده قرن بعد، «بروز Bérose» بابلی ازپادشاهی اساطیری موسوم به «زروانوس Zerovanus» خبر می‌دهد. دراوستا نیز به‌اختصارازاین‌کهن‌ایزد ←

ونیای مشترك اهورامزدا واهریمن) دربافت اصلی آن مشهود بود در راه اهورامزدا مراسم نفقه [درقبال اجابت حاجت پسندیده] وستایش وسپاس می‌گزاردند ودر راه اهریمن نیز نفقات مناسبی [درقبال اجابت حاجات محتملاً پلید و ناروشن] نثار می‌کردند. جا دارد اطلاع جالبی را که پلوتارك دربارهٔ چگونگی مراسم آشتی مغان با [اهریمن] بدسگال برپا می‌داشتند یادآور گردیم: «آنان درحالی که از «هادس»[1] وجهان ظلمت یاری می‌طلبند، گیاهی به نام «اوموی»[2] را درهاون می‌کوبند». [به طوری که از قراین برمی‌آید] این گیاه‌نیز همانند «هوم» در آیین رسمی زردشتی وعصارهٔ شاهدانه در [معتقدات] دیویسنان مادی وسیلهٔ دیگری برای خلسه آفرینی است.

←

یاد رفته وبالاخره متون پهلوی به نوبهٔ خود از زروان یاد می‌کنند. امروزه ایرانشناسان نظریهٔ «دوپرون» پدر تتبعات اوستایی را در مورد زروان معتبر می‌شمارند. «دوپرون» برآن بود که آیین واقعی ایران در عهد ساسانیان برخلاف تصور همگان ثنویت نبود. دراین ایام ایرانیان به‌گونه‌یی یکتاپرستی که زروان (پدر دو همزاد، اورمزد و اهریمن) در رأس آن قرار داشت اعتقاد می‌ورزیدند. برای آگاهی بیشتر دراین زمینه رك به:
J. Duchesne - Guillemin, Ormazd et Ahriman, p. 118-134.]

۵- Hades: [ایزد دوزخ وظلمات در اساطیر یونان که نامش مخفی وپوشیده معنی می‌دهد وظاهرا اشاره به منابع و ذخایر ارزشمند زیرزمینی است].

۶- Omomi همان Amome (حماما) است. رك به: Benveniste, JA, 1929, p. 282.

بخش چهارم

«دودان» [= معبد دیوان] درسنگ نبشته‌ی خشایارشاه

به سال ۱۹۳۵ میلادی در تخت جمشید سنگ نبشته‌یی (به سه زبان فارسی ، ایلامی وبابلی) به دست آمد که در شناخت آیین عصر هخامنشی اهمیت بسیار دارد . نگارنده‌ی این سنگ نبشته خشایارشاه است[۱].

شهریار بزرگ ایرانی پس‌از مقدمه‌ی سنتی (اَبر ایزدی است اهورامزدا)[۲]، عناوین والقاب خود را برمی‌شمرد و از سرزمینهای تحت

۱ـ سنگ نبشته‌ی خشایارشاه درآغار توسط «هرتسفلد Herzfeld» در مجلد هشتم Archaeologische Mittellungen aus Iran ودر Altpersische Inschriften, Berlin 1938, p. 27 منتشر شد . درسال ۱۹۳۷ نیزاین‌سنگ نبشته توسط «کنت R. Kent»، درمجله‌ی «Language» صفحه‌ی ۲۹۳ ـ ۳۰۵ به طبع رسید .

۲ـ ایرانیان دو نام اهورا ومزدا را به صورت اسم‌مرکب (اهورامزداه) ودر حالت فاعلی اهورامزدا به‌کار می‌برند .

فرمانروایی خویش یاد می‌کند . تفاوت این سنگ نبشته باکتیبه‌یی‌که برمزار داریوش قرار دارد افزایش قوم «داهه»[۱] وقوم دیگری به نام «اکئوف چیی»[۲] (کوه‌نشینان؟) [به‌فهرست نام‌اقوام‌تحت‌فرمانروایی‌داریوش] است . ضمناً به جای واژه‌ی یونانیان (یئون)[۳] به طور اعمّ، [در سنگ نبشته‌ی خشایارشاه] ازیونانیانی‌که درجزایر وآنان که در ماورای دریا سکونت دارند یاد شده است . یونانیان اخیر [آنان‌که در ماورای دریا زندگی می‌کنند] ساکنین بخش برّی واروپایی یونان هستند . اینان به دنبال نبردی که توسط داریوش آغاز شدودر عصر خشایارشاه‌ادامه‌یافت، فرمانبردار امپراطوری ایران تلقی می‌شدند . سپس خشایارشاه چنین ادامه می‌دهد: «آنگاه‌که به‌شهریاری‌رسیدم[مردم] برخی‌ازسرزمین‌های مذکور دربالا دست به طغیان زده بودند . آنگاه اهورامزدا مرا یاری داد . به اراده‌ی اهورامزدا من این مردمان را شکست دادم وامور را به مجرای اولیه وصحیح آنها برگرداندم . دربین این سرزمینها محلی بود که درگذشته درآنجا دیوان را می‌پرستیدند.آنگاه به اراده‌ی اهورامزدا من این لانه‌ی کثیف[۴] دیوان را ویران کردم و [چنین] اعلام داشتم : دیوان نباید مورد پرستش قرار گیرند. آنجا که درگذشته دیوان مورد

۱- Dāhe

۲- Akaufačiya ؛ ازهویت این قوم به درستی آگاهی نداریم .

۳- Yauna

۴- واژه‌ی « دودان Daivadāna » به گونه‌یی تحقیر آمیز معبد دیوان را می‌رساند .

پرستش قرار داشتند ، من اهورامزدا را پرستش مـی‌کردم[۱] ودر کنارش «ارت» وطبق «برزمن»[۲] (ارتاچا برزمنیی)[۳]. تو که ازپس ما خواهی‌زیست ومی‌خواهی در زندگی‌بهروز وپس‌ازمرگ قرین‌سعادت‌وآمرزش(ارتاوا)[۴] باشی ، ازقانونی‌که اهورامزدا وضع کرده پیروی کن واهـورامزدا را به همراه «ارت» وطبق «برزمن» پرستش نما . کسی‌که ازقانـون اهـورامزدا پیروی‌کند واهورامزدا را به همراه «ارت» طبق«برزمن» بپرستددرزندگی نیکبخت وپس‌از مرگ آمرزیده خواهد بود» .

این سنگ نبشته که چند اصطـلاح مـذهبی مربـوط به آیین هخامنشیان را به دست می‌دهد ، مباحثات ومشاجرات‌بیشماری را موجب شده است . درآغاز بهتر است نکات زیر را مورد امعان نظرقرار دهیم :

تصور «رت» («اش» درآوانگاری اوستایی و «ارت» درفرس‌قدیم) تصوری انحصاراً زردشتی نیست . این انگاره که به اندیشه‌هـای دوران هند وایرانی تعلق دارد ذهن جملگی قبایل ایـرانی را به خـود مشغول داشته است . وجود این تصور را ازسال ۱۴۰۰ قبل‌از میلاد نام‌های پیش زردشتی مأخوذ از اسامی ایزدان («ارت منیی»[۵] درنامه‌هـای عمارنـه ،

۱ـ [ماضی مطلق درمتن صحیح‌تر به نظر می‌رسد] .

۲ـ Barzman

۳ـ Artāčā barzmaniya ؛ [«برزمن» به‌احتمال زیاد «آیین بهی» معنی می‌دهد] .

۴ـ Artāvā

۵ـ Artamanya

«ارت‌تام»[۱] و «ارت شوور»[۲] ازشهریاران «میتانی») شهادت‌می‌دهد. همانند «رت» صفت مشتق ازآن «رتاون» («ارتاون»[۳] درفرس قدیم و«اشاون» در دراوستا) واژه‌یی کهن‌وهند وایرانی‌است ، وهمان طورکه دیدیم‌زردشتیان این صفت‌را برای نشان دادن آنچه باآیین‌راستین مرتبط است وهمچنین برای یاد کردن از ایزدان مورد قبول آیین زردشتی ، مردانی‌که مراسم مذهبی را به‌جا می‌آورند ، گفته‌ها ونیایش‌ها وبالاخره آنچه جنبه‌ی تقدس دارد به کار می‌برند . [ولی] درسنگ‌نبشته‌ی خشایارشاه این‌واژه در مفهوم کاملاً متفاوتی به کار رفته است . [خشایارشاه به صراحت می‌گوید] تنها پس‌ازمرگ روح مؤمنین به «ارتاون» (= سعادت ازلی) می‌پیوندد .

درمورد واژه‌ی «برزمن» لازم به یادآوری است‌که‌این واژه هیأت مادی «برسمن»[۴] دراوستا است. «برسم» شاخه‌های درخت‌است‌که به هنگام برگزاری مراسم نفقه روی زمین می‌گستردند[۵] . این مراسم برنقش - برجسته‌یی مربوط به عصر هخامنشیان در «ارگیلی»[۶] واقع در نزدیکی

۱- Artatāma

۲- Artašuvara

۳- Artāvan

۴- Baresman ؛ رك به : Nyberg, Relig. p. 367 et 478 .

۵- [به گفته‌ی یشت سیزدهم «برسم» را روحانیون طی‌مراسم دینی به دست‌می‌گرفتند . رك به «فرهنگ نامهای اوستا» ، نوشته‌ی هاشم رضی ، کتاب اول ص ۲۹۴] .

۶- Erghili

«داسکی لئیون»[۱] ودر نقش‌دیگری به نام «کلی‌دائود»[۲] که محتملاً یادگار دوران شهریاری‌کوروش‌است حجاری شده. [لازم به یادآوری است‌که] این مراسم به طور قطع از دوران ایران باستان به جای مانده وانحصاراً جنبه‌ی زردشتی ندارد. آمدن واژه «برزمن» به هیأت فونتیك گویش مادی نشانگر این حقیقت است‌که‌آیین مورد عمل‌وتوصیه‌ی خشایارشاه آیین مغان مادی است[۳]. ضمناً استعمال واژه‌ی «ارتاون» درمفهومی جز آنچه دراوستا آمده نشان می‌دهد که آیین مادی [یاد شده] ارتباطی با دین زردشت ندارد. [این آیین محتملاً] همان کهن آیین مزدایی‌است که مغان قبل‌ازپذیرا شدن مزداپرستی به شیوه‌ی مردم ایران باختری، به‌آن عمل می‌کردند.

اکنون‌باید دید دیوانی‌که خشایارشاه معبدشان‌را ویران‌وپرستش آنان را منع کرد چه کسانی هستند؟ دانشمندان [دراین زمینه] تعابیر گوناگونی ارائه داده‌اند. به‌گمان «هرتسفلد»[۴] باعنایت به‌تسامح‌شهریاران

۱- Daskyleion ؛ رك به : Herzfeld, Am Tor von Asien, planche 14.

۲- Kel - i Dāūd ؛ ایضاً، ص ۱۳.

۳- لازم به یادآوری است‌که نام رسمی پیروان‌آیین‌اهورامزدادرپاپیروسهای آرامی‌که درجزیره‌ی «الفانتین» [واقع درنزدیکی اسوان] به دست آمده و تاریخ نگارش آنها به قرن پنجم قبل‌ازمیلاد برمی‌گردد، به صورت‌مادی‌کلمه («مزدیزن») ذکر شده وهمین‌کلمه درارمنی به صورت «مزدزن Mazdezn» آمده وهمان طور که دیدیم دراوستا ازآن‌به‌عنوان «مزدیسن» یاد شده. رك به : H. Hartman, OLZ, 1937, col. 156-157.

۴- رك به : Archaeologische Mittellungen aus Iran, VIII, p. 73-77; Altpersische Inschriften, p. 125-130.

ایرانی نسبت به ادیان اقوام بیگانه، تصور اینکه [ایزدان‌مورد اشاره‌ی خشایارشاه] غیرایرانی باشند امری بس مستبعد ومحال است.

«هرتسفلد» خشایارشاه‌را مانند پدرش‌داریوش‌یك‌زردشتی‌باحرارت ومتعصب می‌داند وچنین نظرمی‌دهدکه دیوان یاد شده [درسنگ نبشته‌ی خشایارشاه] «میثر»، «ورثرغن»، «اناهیتا» و دیگر ایزدان مطرودآیین زردشتی هستند. ولی «نیبرگ»[1] اظهار می‌دارد دراین صورت [جای آن است که] خشایارشاه را یك‌زردشتی‌شگفت‌آور [ومنحصربه‌فرد] بدانیم، زیرا این ایزدان مدتها قبل ازعصرخشایارشاه‌درآیین زردشتی به رسمیت‌شناخته شده بودند. ازسوی دیگر دیدیم برخی‌ازتوضیحات سنگ‌نبشته [ی خشایارشاه] بانظریه‌ی‌کلی«هرتسفلد» ناسازگار است چه [می‌دانیم] خشایارشاه [درعین مزداپرستی] پیرو آیین زردشتی نبوده است.

[باتوجه به آنچه گذشت] تعبیر«هرتسفلد» را «کنت»[2]، «هانس‌هارتمن»[3]، «نیبرگ»[4] و «لوی»[5] مـردود می‌شناسند وبه اتفـاق، دیوان [مورد اشاره درسنگ نبشته‌ی خشایارشاه را به احتمال قریب به‌یقین] ایزدان‌غیرایرانی‌می‌دانند. [جای‌آن داردکه برای روشن‌کردن موضوع] چند رویداد سیاسی سالهای اول شهریاری خشایارشاه را مورد بررسی‌

۱ـ رك به: Nyberg, Relig., p. 365

۲ـ رك به: Language, vol. VIII, p. 305; JAOS, 1936, p. 214

۳ـ رك به: OLZ 1937, col. 156-157

۴ـ رك به: Nyberg, Relig., p. 365

۵ـ رك به: Lévy, Revue Historique, 1939, p. 105

قرار دهیم . ازمنابعی‌که دراختیار داریم[۱] چنین برمی‌آید که خشایارشاه طغیانهایی را درمصر وبابل فرو نشاند .

«هانس هارتمن» دیوان سنگ نبشته را ایزدان بابلی می‌داند و [برای اثبات نظر خود] به رویدادی که هردوت روایت کرده استناد می‌کند[۲]: خشایارشاه پیکره‌ی مردوك را ازمعبد بابل خارج کرد و موبدانی را که با این هتك حرکت به مقدسات ، مخالف می‌ورزیدند به قتل رساند . وآنگاه که طغیانهای پیاپی مصر وبابل نشان دادکه سیاست تسامح مذهبی درایجاد صلح وآرامش درامپراطوری [هخامنشی] مفید فایده نیست ، خشایارشاه این سیاست را رها کرد و به جای لمس دست پیکره‌ی مردوك (به شیوه‌ی پادشاهان پیشین ایرانی) مراسم پرستش اهورامزدا را دربابل برپا کرد . از این تاریخ خشایارشاه به احساسات مذهبی اقوام بیگانه وقعی نمی‌گذارد و [حتی] گنجینه‌های معابد مصررا نیز متصرّف می‌گردد[۳].

«نیبرگ» تعبیر و توجیه مشابهی عرضه می‌کند ، فقط به گمان او برقراری آرامش درمصر قبل‌از فرونشاندن طغیان بابلی‌ها وغارت معبد آنان صورت گرفته است . «هارتمن» ضمن تایید نظریه‌ی «نیبرگ» مانند

۱ـ بناهای تاریخی مصر وبابل و Hérodote VII, 1, 4-7

۲ـ رك به ، Hérodote, I, 183

۳ـ [دراین زمینه رك به «دیووجوهراساطیری آن»، نوشته‌ی احمدطباطبائی، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز ، بهار ۱۳۴۳ ، ص ۳۹-۳۵] .

او ماجرای طغیان بابل‌را همان رویداد مورداشاره‌ی‌خشایارشاه درسنگ نبشته‌ی وی می‌داند .

«لوی» باآنکه‌نظریه‌ی «هرتسفلد» را مردود می‌شناسد، فرضیه‌ی «نیبرگ» و «هارتمن» را نیز معتبر نمی‌داند . «لوی» می‌گوید از منابع مصری چنین برمی‌آید که طغیانهای مورد اشاره‌ی هردوت محلی بوده و اهمیت چندانی نداشته است . ضمناً می‌دانیم که خشایارشاه هرگز قدم به دره‌ی نیل‌نگذاشته‌است ودرمورد رویدادهای بابل‌نیزیادآور می‌گردیم که نظریات «نیبرگ» و «هارتمن» متکی به اسنادی نامعتبر وتعبیری ناشی از بوالهوسی [وسلیقه‌ی شخصی آنان] است. لمس‌دست پیکره‌ی مردوك نیز به عنوان بخشی ازتشریفات برتخت سلطنت تکیه زدن، امروزه کهنه شده [وطرفدار ندارد] .

درآغاز سال ۱۹۲۱ میلادی «تورو دانژن»[۱] اثبات کرد که این [= لمس دست‌پیکره‌ی مردوك] یکی‌ازمراسم معمول جشن «آکی‌تو»[۲] ونشانه‌ی سنتی خروج تصویر[یاپیکره‌یی] ازمعبد بوده‌است وهیچ‌دلیلی وجود نداشت که تشریفات شکوهمند آریایی را جایگزین این واقعه‌ی کم اهمیت سال نو [به شیوه‌ی مردم بابل] کنند . [ازاین گذشته] در

۱ـ F. Thureau ـ Dangin [آسورشناس فرانسوی ومؤلف‌آثارارزنده‌یی درباره‌ی تاریخ ملل شرق] .

۲ـ Akitu ؛ [دراین مورد رك به : « دین‌ایرانی‌برپایه‌ی متون‌کهن یونانی»، برگردان بهمن سرکاراتی ، تبریز ۱۳۵۰ ، ص ۱۴۴] .

اسناد بابلی هیچ بازتابی از درگیری خشایارشاه بامردم بابل طی چهار یا پنج سال اولیه‌ی [شهریاری او] در دست نیست. طغیان «بل شی‌مانی»[۱] و «شمش اریب»[۲] احتمالاً درتاریخی زودتر ازسال ۴۸۰ [قبل‌از میلاد] رخ نداده وگشودن شهر [بابل] نیز نباید درتاریخی پیش‌از سال ۴۷۸ انجام پذیرفته باشد. بنابراین عبارت «هنگامی‌که به شهریاری رسیدم» درسنگ‌نبشته‌یی‌که مدتها پس‌ازتاجگذاری [خشایارشاه] حك شده ودر آن به طغیانی اشاره می‌شود که هیچ‌گونه ارتباطی با آغاز شهریاری وی ندارد به زحمت قابل توجیه می‌نماید. ازاین گذشته هرگاه دیوان مورد نظر ایزدان بابلی بوده باشند عجیب به نظر می‌رسدکه سازمان رهبری ایران زمین از ذکر نام شهر [بابل] دریك فرمان شاهانه آنهم به زبان بابلی اجتناب کرده باشد.

به اعتقاد «لوی» طغیان مورد اشاره‌ی سنگ نبشته همان عصیان یونانیان است که خشایارشاه آنها را اتباع امپراطوری ایران می‌دانست و [اشاره به ویران ساختن لانه‌ی دیوان] نیز چیزی جز آتش زدن کاخ «آکروپل»[۳] ومعابد آن نمی‌تواند باشد. «لوی» [به استناد این دلایل] خودداری از ذکر محل بروز طغیان را امری طبیعی تلقی می‌کند، چه همگان می‌دانند که در دوران سامی باستان اجتناب از ذکر نام خصم از

۱- Bel - šimanni
۲- šamaš - eriba
۳- Acropole

باب تحقیر مرسوم و معمول بوده است . «لوی» اضافه می‌کند هردوت روایتی ذیقیمت [دراین زمینه] می‌آورد که هرگونه شبهه‌ی ممکن را زایل می‌سازد . درباره‌ی این روایت که تارافسانه‌گردآن تنیده هردوت (کتاب هشتم ، ص ۵۴ـ۵۵) می‌گوید : فردای روز حریق خشایارشاه به دست نشانده‌های آتنی‌خود وتبعیدیانی‌که سپاه وی را همراهی‌می‌کردند فرمان داد تا به اکروپل بروند وطبق رسوم وآداب [یونانیان] نفقه نثار کنند . «لوی» این نکته را که‌بین‌روایت هردوت وگفته‌ی [خشایارشاه] درسنگ نبشته نوعی ناهماهنگی به چشم می‌خورد پذیرا می‌شود . به موجب مفاد سنگ نبشته مراسم به شیوه‌ی مرسوم هخامنشی برگزارشد، در حالی‌که طبق روایت هردوت مردم آتن ، یعنی فرمانبرداران واتباع خشایارشاه ، فرمان یافتند که مراسم را به شیوه‌ی مرسوم ملی‌خود برپا- کنند . «لوی» ضمن‌توجیهی‌که رنگ‌تکلف دارد سعی‌می‌کند این تناقض را ازپیش بردارد ، لذا چنین استدلال می‌کندکه «آکروپل» [ازهرنظر] باشرایط نثار نفقه به شیوه‌ی ایرانی‌سازگار بود، زیرا رسم برآن بود که تشریفات درهوای آزاد ودر مرتفع ترین نقطه‌ی کوهستان برگزار شود [و«آکروپل» همان طور که می‌دانند برفراز تپه‌ی مرتفع قرار داشت] (هردوت ، کتاب اول ، ص ۱۳۱) . ولی در دیگر موارد برگزارکنندگان مراسم [= یونانیان] ازتشریفات مرسوم خود تبعیت کردند .

به گمان نگارنده نظریه‌ی «لوی» همانند فرضیه‌ی «نیبرگ» و «هارتمن» قابل دفاع نیست و دلیل من همان روایت هردوت است که

«لوی» برای اثبات نظر خود به آن استناد می‌کند. بلاشك‌روایت یونانی درمورد تشریفاتی‌که توسط خشایارشاه برفراز «آکروپل» آتن برپا شد وطی آن وی به یونانیان فرمان داد تانفقه را طبق رسوم خود نثارکنند، موثق ودر خور اعتنا می‌نماید ، ولی خاطره‌ی این بی‌قیدی وعدم توجه به اصول دینی به جای مانده ، چه یونانیان ازنحوه‌ی رفتارشهریارایران زمین سخت درشگفت شده بودند . این بهترین دلیلی است که درجهت اثبات سیاست تسامح مذهبی سنتی پادشاهان هخامنشی می‌توان ارائه داد وهمین سیاست بود [که به هنگام طغیان یونانیان] خشایارشاه به کار بست . به تقاص ویرانی معابد «ساردس» خشایارشاه «آکروپل» و اماکن مقدس آنرا ویران ساخت وسپس برای‌آنکه نشان دهد خصومتی‌باآیین ومعتقدات مردم یونان نمی‌ورزد فرمان داد که اینان طبق رسوم و آداب خود (وطبعاً در راه ایزدان یونانی) نفقه نثار کنند . ولی خشایارشاه در کتیبه‌ی خود [به صراحت] می‌گوید پرستش دیوان را ممنوع ساخته‌است . لذا دیوان [یاد شده در] کتیبه نمی‌توانند ایزدان یونانی‌باشند و نباید «لانه‌ی دیوان» را که خشایارشاه درمورد نام و موقعیت جغرافیایی آن سکوت اختیار می‌کند درآتن‌جستجو کرد. فی‌الواقع‌ازجمیع شواهد چنین برمی‌آید که دیوان مورد اشاره‌ی کتیبه ، ایزدان خارجی نیستند وفقط درهمین یك مورد بخصوص است که نظریه‌ی «هرتسفلد» استوار می‌نماید. زیرا دلیلی در دست نیست‌که توضیحات اجمالی سنگ‌نبشته‌ی خشایارشاه [الزاماً] باروایات نویسندگان ومورخین‌یونانی‌مرتبط باشد،

چه اینان به درگیری‌های مذهبی درمحدوده‌ی امپراطوری ایران توجه چندانی نداشتند .

باتوجه به آگاهی‌هایی که درباره‌ی‌شرایط وموقعیت مذهبی‌ایران درعصرهخامنشیان‌ازمنابع موجود[1] به دست‌آوردیم [اکنون] یك توجیه مقرون به حقیقت وپذیرفتنی[مفاد سنگ نبشته‌ی خشایارشاه] خود به خود حاصل می‌گردد . پس بهتر است [ضمن بازنگری آنچه آمد] موضوع را خلاصه کنیم :

۱ـ هیأت فونتیك واژه‌های دینی درزبان پارسها نشان‌می‌دهدکه این واژه‌ها ، حتی اسم «مزدیسن» که به پیروان مذهب رسمی شهریاران هخامنشی اطلاق می‌شد ، از زبان مادها به عاریت گرفته شده است . از این نکته نتیجه می‌گیریم که زندگی مذهبی قبایل ایران باختری ، یعنی مزداپرستی به شیوه‌یی متفاوت با آیین زردشتی ایران خاوری ، سخت تحت نفوذ مغان‌مادی قرارداشت. هردوت به صراحت‌می‌گوید‌آیین‌پارسها که مذهب رسمی شهریاران هخامنشی بود، توسط مغان رهبری می‌شد.

۲ـ مغان مادی روحانیون‌وموبدانی بس‌دانش‌فروش وکهنه‌پرست بودند .

۳ـ درسرزمین ماد، میان‌مزداپرستانی‌که توسط مغان رهبری می‌شدند ، گروهی به آیین ایرانی دیگری که در قدمت با آیین مغان

۱ـ رك به بخش سوم همین‌کتاب .

پهلو می‌زد اعتقاد می‌ورزیدند و «اندر»، «سرو»، «ناهیتی» وایزدان‌طراز دومی چون «تروی»، «زریچ»، «بوذی» وغیره را پرستش می‌کردند. این ایزدان از دیرینه دیوخوانده می‌شدند وستایش‌کنندگان‌آنها را بی‌گمان درگویش مادی «دویزن» (درمقابل «مزدیزن») می‌نامیدند. وندیداد که تاریخ نگارش آن جدیدتر ازسنگ نبشته [ی خشایارشاه] است کینه‌توزی مغان نوآیین[1] را به دیوپرستان [آشکارا] نشان می‌دهد و تردید نیست رفتار مغان دربرابر دیوپرستان قبل‌از گرویدن [مغان] به آیین زردشتی وبعداز آن نیز خصمانه بوده است.

ازآنچه گذشت نتیجه می‌گیریم که درسنگ نبشته‌ی موردبحث، خشایارشاه به یورشی‌علیه معبد یایکی‌ازمعابددیوان‌درسرزمین ماداشاره‌می‌کند. [واز قرائن‌وامارات] چنین برمی‌آیدکه این‌یورش به‌وسوسه‌ی مغان انجام گرفته است، بنابراین جای تعجب نیست که مورخین‌یونانی ازاین رویداد محلی بی‌خبر باشند [وازآن ذکری نکنند].

۱ـ مراد مغانی است‌که به آیین زردشتی‌گرویدند.

بخش پنجم

اهریمنان و دیوان درادبیات ایرانی میانه

منبع اصلی ادبیات مذهبی به زبان پهلوی اوستای ساسانی است. این اثر [به‌طوری‌که معلوم‌است] به همراه‌پازندپس‌ازسقوط‌امپراطوری ساسانی مفقود شد واز دست رفت[1]. بدیهی است مردم متدیّن عصرساسانی قادر نبودند مانند ما آن قسمت ازمتون دینی راکه درشرق‌ایران‌نگاشته‌شده‌بوداز بخشهای‌جدیدتر که‌توسط مغان‌مادی‌فراهم‌آمده بود ازیکدیگر تمییزدهند. درکتب پهلوی تجسّم دیوان وپریان[2] حد فاصلی است بین تصور یشتها و وندیداد [ازاین زیانکاران].

درافسانه‌ی زردشت‌ازفعالیّت [فزاینده‌ی] دیوان نشانها داریم. این افسانه که درادوار پیشین درروایت زردشتی یشتهای کهن راه یافته‌بود به همراه آنچه [نگارندگان] وندیداد [از دیدگاه خاص خود] به

۱ـ رك به «کیانیان»، ص ۳۵.

۲ـ «دو Dev وپریغ Pari» درپهلوی.

آن افزودند باشرح وتفصیل تازه‌یی دراوستای ساسانی نقل شده بود[۱]. دیوان، پریان وجادوگران که از زمان بسته شدن نطفه‌ی زردشت در بطن مادر وسپس هنگام زادن او به هراس افتاده‌اند هر بار می‌کوشند به پیامبر آینده گزند برسانند، اما کوشش آنها باشکست روبرومی‌شود وسرانجام [به دنبال] گرویدن ویشتاسپ [به آیین زردشتی] دیوان، پریان و جادوگران ناتوان [و زبون] می‌گردند.

از ورای آنچه بندهش و دیگر مجموعه‌های مشابه[۲] درمورد تکوین وفرجام جهان نقل می‌کند، ما صف‌آرایی و رژه‌ی سپاه اهریمنان را به رأی‌العین می‌بینیم. هنگامی که اورمزد «وهومن»[۳] [= بهمن] را آفرید، اهریمن بدسگال نخست «می‌ثوخت» وسپس «اك مـن»[۴] [= بدنهاد] را به وجود آورد. وسپس، آنگاه که اورمزد امشاسپندان («امش‌سپنت»[۵] به‌آوانگاری اوستایی) را هستی بخشید، اهریمن به‌نوبه‌ی خود «اکومن اندر»[۶]،

۱ـ از افسانه‌ی زردشت به ویـژه درکتـاب هفتم دینکرد (West, PT V) ودرمنظومه‌ی پارسی زردشت نامه که به‌سال ۱۹۰۴ توسط «روزنبرگ F. Rosenberg» در «سن‌پطرزبورغ» منتشر شد، نشان داریم.

۲ـ رك به: «کیانیان»، ص ۴۴.

۳ـ Vohu Manah

۴ـ [دراین مـورد رك به: «اساطیر ایرانی»، برگردان احمد طباطبائی، ص ۱۲].

۵ـ Ameša Spenta

۶ـ Akoman Indra

«سرو»، «ناهثیی ترومتی»[۱]، «تروی» و «زریچ» را آفرید. این شش اَبر دیو با [رهبری] اهریمن گروه خصم ومتضاد هفت امشاسپند را تشکیل می‌دهند. سرانجام اهریمن دیگر دیوان را خلق کرد[۲]. به‌گفته‌ی مینوی‌خرد[۳]، دیوان، دروج‌ها وجادوگران را اهریمن باعمل استمناء به‌وجود آورد. آنگاه که اهریمن به کیومرث (نخستین مرد) می‌تازد جهان در پی‌آمد یورش دیوان، با سیارات در نبرد بود. پس آنگاه اهریمن «استوویذاتو» را باهزار دیو مرگ‌آفرین علیه کیومرث بسیج کرد. اما چون واپسین ساعت کیومرث فرا نرسیده بود اینان کاری ازپیش‌نبردند[۴] [ولی] کیومرث بعدها به هلاکت رسید[۵].

درپایان جهان، ایزدان براهریمنان چیره می‌شوند: اورمزد

۱ـ به‌گمان نگارنده درمتن [مورد بحث در] بندهش‌بایدکلمه‌ی«سپس» را بین «ناهثیی ذی Nāhaiθya» و«ترومت Tarōmat» نادیده‌گرفت‌زیرا دربخش‌دیگری ازبندهش‌که درسطور زیر خواهد آمد، از «ترومت» (متضاد «ارمتی Aramati») به عنوان تالی «ناهثیی ذی یا» (یا «نن‌هثیذ Nanhaiθ»، «نان‌هثیذ Nānhaiθ») یاد شده است. لازم به یادآوری است‌که آوانوشت واژه‌های اوستایی در خط پهلوی باتغییر وتحریف بسیار همراه است.

۲ـ رك به: Ed. Anklesaria, p. 14_15; éd. de Westergaard, p. 5.

۳ـ مینوی خرد، ۸، ۱۰.

۴ـ رك به: Anklesaria, p. 44, I. 9_14; Westergaard, p. 10_11; West PT l, p. 18_19.

۵ـ رك به: Christensen, Le premier homme, I, p. 15

براهریمن ، بهمن بر «اك من» ، «رت وهیشت»[۱] بر «اندر» ، «خشثروری»[۲] بر «سوور»[۳] ، «سپنت‌ارمتی»[۴] بر «تروَمت» ، «هروتات» و «امرتات» بر «تریچ» و «زریچ» و سخن راستین بر گفتار دروغ و «سراوش» بر «خشم»[۵] (ائشم) پیروز می‌گردند . وبالاخره اهریمن بدسگال و «ازی» (حرص وآز) از برکت نیایش‌های جادوی گاهان برای همیشه زبون وناتوان می‌شوند و مار موسوم به «گوچهر»[۶] (یعنی مظهر پری شهاب‌گونه یا ستاره‌ی دنباله دار) که قبل‌از ستیز نهایی به وسیله‌ی نور ماه به زمین فرود آورده شده‌است[۷] درفلز گداخته سوزانده می‌شود[۸].

بندهش تقریباً نام جملگی اهریمنان‌یاد شده دریشتها و وندیداد را به اضافه‌ی اهریمنانی دیگر که‌بی‌شك از نسك‌های از دست رفته‌گرفته‌شده‌اند حفظ کرده . [به عنوان مثال] نبرد دیو خشکی «اپ اوش»[۹] با

۱- Rta Vahišta

۲- Xsaθra Varya

۳- Sauvar [= «سرو»] .

۴- Spenta Aramati

۵- Xešm

۶- Gočhir

۷- رك : به صفحه‌ی ۱۹ همین‌کتاب .

۸- رك به : Anklesaria, p. 227; Westergaard, p. 76; West PT I, p. 128-129.

۹- [ازپژوهشهای اخیر ایرانشناسان چنین برمی‌آید که افراسیاب سرکرده‌ی تورانیان ، آنکه آب برایرانیان می‌بست ، مظهر «اپ اوش» دیو خشکی است .
رك به : G. Husing, Die iranische Uberlieferung und des arische System, Leipzig 1909, p. 17].

فرشته‌ی باران «تیشتری» بر اساس گفته‌ی یشت هشتم نقل می‌شود. در بندهش این نبرد [= دیو خشکی و فرشته‌ی باران] افسانه‌یی نیز به همراه دارد. دراین افسانه [آمده است] که «سپن جغری» هم‌رزم «اپ اوش» به دست «واز یشت» مغلوب می‌شود[۱]. [از این گذشته] بخش خاصی [در بندهش] به اهریمنان اختصاص یافته[۲]. در فهرست [نام اهریمنان] ابتدا به شش اَبر دیو («اك من» ، «اندر» ، «سوور» ، «نانهئیث» ، «تریچ» ، «زیریچ») وسپس به «تروهت»[۳]، «میثوخت» ، «ارسك»[۴] (رشك)، «خشم» («ائشم»)، «ویزرش» ، «اك تش» ، «زرمان»[۵] (پیری)[۶]، «چشمغ»[۷]، «اوذغ»[۸]،

۱ـ رك به : بخش هفتم بندهش هندی (West PT I, p. 27) ؛ صفحه‌ی ۶۳-۶۴ بندهش ایرانی (چاپ «انکل‌ساریا») . درمورد «سپن جغری» و «وازیشت» رك به : صفحه‌ی ۳۷-۳۸ همین کتاب .

۲ـ رك به : Chap. 27 chez West ; p. 181 - 188 de l'éd. d'Anklesaria . برای وضوح بیشتر، برخی ازاسامی باحروف اوستایی درمتن پهلوی آوانگاری شده است .

۳ـ درمورد یکی‌دانستن هویت این دیو با «نانهئیث» درفهرست یاد شده ذکری نرفته .

۴ـ Arask ؛ دراوستا واژه‌ی «ارسك» تنها به صورت اسم معنی بکار رفته .

۵ـ Zarmān

۶ـ این اسم معادل واژه‌ی اوستایی «زرون» است که همواره به صورت اسم معنی بکار می‌رود .

۷ـ čēšmaγ ؛ ازمفهوم این کلمه آگاهی نداریم .

۸ـ ōδaγ ؛ بخش مربوط به «اوذغ» محتملا در هر دو روایت تحریف شده و ضمناً درآن دگرگونی‌های ناروشنی به چشم‌می‌خورد. (رك به : Anklesaria, p.

←

←

184, I, 8_12; Westergaard, p. 67, I. 18_68, 1. 2.)

درمنابع یاد شده ازاین دیو به نام «وذغ Vaδaγ» یاد شده . ضمناً سطور اول و دوم صفحه‌ی ۶۸ مفقود شده‌است . [ازقراین چنین برمی‌آید] که این دیو باوادار_ کردن مردان به حرف زدن وپیشاب ریختن هنگام صرف طعام آنان را گمراه واز [ورود به] بهشت محروم می‌سازد. در سوذکر نسك (رك‌به : Denkard, éd. de Madan, II, p. 810; West PT IV, p. 212_213) آمده است که «اوذغ» درنهاد شهریار افسانه‌یی جمشیدآتش میل غیرقانونی وبی‌حد وحصربه‌لذات دنیوی را برافروخت واین به [پیدایش] تباهی ، دریـوزگی ، آز، شهوت‌پـرستی، گرسنگی وتشنگی وسلطه‌ی اهریمنان انجامید . «اوذغ» به احتمال زیادآوانوشتی تحریف شده از «وذغ» است . در وندیداد (۱۹، ۶) ازفرمانروایی به نام «وذغن» که ازپیروان اهریمن بود نام رفته . بعدها ازاین‌واژه نوعی نام خانوادگی‌استنباط_ کردند ؛ «وذغان» از دودمان یاپسر «وذغ». درمینوی خرد (۵۷، ۲۴_۲۵) که متن مـورد بحث وندیـداد را تفسیر مـی‌کند چنین مـی‌خـوانیم ؛ « وذغـان » سالار سرزمین «دهاك» . براساس شجره نامه‌یی‌که بندهش به دست می‌دهد (West PT I p. 131 _ 132, chap. 31. 6; Westergaard, p. 77, I. 13 _ 15 ; Anklesaria, p. 229, I. 1-2.) پدر «دهاك» «خروذاسپ» ومـادرش «اوذغ» نام داشتند (این نام به‌حروف اوستایی دربندهش هندی به صورت «اودی ūdayē» آمده است) . از دینکرد (۷۸ ، ۲ ; West PT II 228) چنین درمی‌یـابیم‌که «دهاك» را با «وذغ» مناسبتی بود . دربخشی ازسوذکرنسك نیزکه دردینکردنقل_ شده (دینکرد ۹ ، ۱۰ و Madan, II, p, 794) درمیان آفـرینش زیانکاران چون «اژی دهاك» ، «سروور» وقاتل افسانه‌یی زردشت از «وذغ»کـه تخمـه‌ی پلید برصحنه‌ی‌گیتی پدید می‌آورد یاد شده . روایت کلامی عصر ساسانی در مورد مـادر «دهاك» درادبیات اسلامی بجای مانده . طبری (صفحه‌ی ۲_۳) متذکرمی‌گرددکه‌به گفته‌ی مغان مادر ضحاك «وذغ» بوده است .

«ورنو»[۱]، «بوشاسپ»[۲]، «سژ»[۳]، «نیاز»[۴]، «آز»[۵] (در اوستاآزی)[۶]، «نس»[۷] («نسو»ی دروج)، «فرفتار»[۸] (فریبنده)، «سپزگ اراست»[۹] (ناواقع)، «ای غش»[۱۰]، «بوذ»[۱۱] (نامی‌که محتملاً با «بوتی» و «بوذی» اشتباه کرده، این دو را مظهر «بودا» دانسته‌اند)[۱۲]، «استوویداذ»[۱۳]، «اپ اوش»،

۱ـ Varnav ؛ واژه‌ی اوستایی «ورنو varnava» درفهرست‌چارپایان‌زیانکار آمده است (یشت ۵، ۹۰).

۲ـ Būšāsp ؛ این واژه هیأت مسخ شده‌ی «بوشینست» است.

۳ـ Sēž ؛ این واژه ازپاره‌ی اول عبارت اوستایی «ایثی یچ مرش اونو (i) θyaǰah maršauno» گرفته‌شده. رك به Benveniste, MO 1932, p. 180 ؛ وهمچنین مقایسه شود باصفحه‌ی ۱۶ همین‌کتاب.

۴ـ Niāz

۵ـ Āz

۶ـ Āzi

۷ـ Nas

۸ـ Frēftār

۹ـ Spasg Arāst ؛ در اوستا ازواژه‌ی «سپزگ spazga» بمعنای مفتری نشان داریم.

۱۰ـ Aighaš ؛ در اوستا واژه‌ای «اغشی aγaši» به معنای بدچشم یاشور-چشم آمده.

۱۱ـ Būδ

۱۲ـ درباره‌ی بخش‌موردبحث‌بندهش(Anklesaria, p. 186, I, 11-12) ترجمه‌ی «بیلیBaily» را عیناً نقل‌می‌کنیم (The word «But» in Iranian,

←

۱۳ـ Astōvidāδ

«اسپن‌جروی»[۱] [= «سپن‌جغری»] (که‌باران را ازفروریختن‌باز می‌دارد)، «کوندك»[۲] («کوند»)[۳] و سرانجام به هفت سیاره ، به سر و دُم ستاره‌ی دنباله‌دار (اژدهای «گوچهر») و «موش پری»[۴] (که او نیز دم دارد) برمی‌خوریم .

ازواژه‌ی اوستایی «جهی»[۵] که [در واقع] وجه تسمیه‌ی اهریمنی زن بود [درادبیات پهلوی] ماده دیوی به نام «جه»[۶] پرداختند . این‌ماده دیو درآغاز ستیز بزرگ کیهانی اهریمن را به یورش به جهان اورمزد-

←

(BSOS , VI, 2, 1931, p. 297 : «بوت» ی دیورا درهند می‌پرستند ودر انگاره‌یی‌که از او دارند بویژه‌روح یا نماد «بوذاسف Bōδāsaf» موردپرستش‌قرار می‌گیرد». در آثار برخی از نویسندگان دوره‌ی اسلامی از « بوذاسپ Bōδāsp » («بوذی ستو» Bodhisattva) یاد شده . او پیامبری است‌که در دوران افسانه‌یی شهریاری طهمورث بت‌پرستی را بنیادگذاشت و رواج داد . پیروان این پیامبر فرقه‌ی‌صابئین‌را تشکیل‌می‌دهند. رك‌به: Christensen, Le premier homme, I, p. 193.

۱- Aspenjarvya

۲- Kundak

۳- Kunda

۴- رك به صفحه‌ی ۴۵ همین‌کتاب .

۵- jahī

۶- jēh ؛ رك به : West PT I, chap. 3; Anklesaria, p. 40; Westergaard, p. 8.

[آفریده] برمی‌انگیزد واهریمن بابوسیدن سر «جـه» ناپاکـی دشتان (حیض) را در وی پدید می‌آورد[۱].

اکنون به بررسی اژدهایان ودیگراهریمن‌آفریدگانی‌که دربشتها آنان را دیدیم می‌پردازیم. درکتب‌پهلوی به این‌موجودات اشارات‌بیرون ازشمار رفته . نبردهای «کرشسپ» با «سروور» ، «گندرو» وغیره براساس گفته‌ی سوذکرنسك در روایت پهلوی‌نقل می‌شود[۲] ودرمینوی خرد (۲۷، ۴۹ ـ ۵۳) نیز [ماجرای این نبردها] به اضافه‌ی دو رویدادکه دربشتها ازآن نشانی نیست آمده است . این دو رویداد به شرح نبرد «کرشسپ» باگرگی به نام «کپوذ»[۳] یا «پشن»[۴] وپرنده‌یی به نام «کمغ»[۵] می‌پردازد . «کپوذ» (گرگ‌آبی فام، یعنی آسمانی) موجودی است اساطیری و تجلّـی او درافسانه‌های ایرانی حداکثر به قرن ششم میلادی برمی‌گـردد . این [موجود اساطیری] همان نیای توتمی[۶] تـرکان است که ایرانیان بـراو «پشن»[۷] نام نهاده‌اند و [چنانچه] می‌دانیم «کرشسپ» وی وهفت پسرش‌را

۱- درمورد اسطوره‌ی«جهی» رك‌به: Benvensite, MO 1932, p. 181-192.

۲- رك به: صفحه‌ی ۲۲-۲۷ همین‌کتاب .

۳- Kapōδ

۴- Pašan

۵- Kamaγ

۶- [«توتم Totème» حیوانی است‌که برخی از قبایل وحشی آنرا سرمنشاء نژاد خود می‌دانند وبه همین ملاحظه‌پاس‌می‌دارند] .

۷- Paθana

هلاك کرده (یشت ۱۹، ۴۱) . و نیز ممکن است ایرانیان «کپوذ» را «پرتن»[۱] («پشن»)[۲] آنکه به‌گفته‌ی یشت (پنجم‌بندصد ونهم) به دست ویشتاسپ مغلوب‌شد، دانسته باشند . دربندهش[۳] ازاین موجود به اسم «پشنگ»[۴] پدر افراسیاب سرکرده‌ی تورانیان وخصم قوم ایرانی یاد شده[۵] . به موجب روایات متأخر[۶]، «کمنغ» پرنده‌یی است که باسایه‌ی بالهایش سطح زمین را تاریك می‌ساخت . [این پرنده] راه را برباران می‌بست ومردان و چارپایان‌را به مثابه‌ی مرغی‌که دانه می‌چیند می‌اوبارید، تاآنکه به دست «کرشسپ» به هلاکت رسید .

دربخشهای مربوط به «اژی دهاك» و واژگون شدن امپراطوری وی به دست فریدون که [عیناً] در دینکرد[۷] ومینوی خرد[۸] نقل شده چیز تازه‌یی به چشم نمی‌خورد . ولی در روایات مذهبی‌که در اوستای ساسانی

۱- Pratana

۲- Pešana

۳- رك به : Anklesaria, p. 230, I. 10

۴- Pašang

۵- رك به : Markwart-Messina, Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr (Analecta Orientalia 3, Roma 1931) p. 7.

۶- رك‌به: Sad-dar-Bund. 20. 37-45. درمورد کرشسپ یاسام درادبیات ایرانی میانه رك به: «کیانیان»، صفحه‌ی ۹۹ .

۷- رك به : Denkard, VII, I. 26, 4. 27, 11. 3; West PT V, p. 10, 66, 116.

۸- رك به : Mēnōyexrad, 27, 34, 39

کتابخانه عمومی تاریخ اسلام ایران
۱۳۷۴

به‌جای مانده [چنین آمده که] مقدّر است ضحاك درمعیت گروهی موجود افسانه‌یی زیانکار که‌مانند او از گونه‌یی زندگی جاودان و [درعین حال] محدود برخوردارند درروزرستاخیز نقشی بازی کنند و [سرانجام] دراین روز جملگی به‌هلاکت رسند. بندهش دراین‌مورد ازضحّاك، افراسیاب، «واتن»[1] (هیأت دیگری از نام «ومون»)[2] و دیوان مشابهی نام می‌برد[3]. از «واتن» درجای دیگر نشانی نداریم. ولی برعکس افراسیاب («فرهرسین»[4] دراوستا)، شهریار قوم تورانی و دشمن دیرینه‌ی پادشاهان افسانه‌یی ایران ازدوران [شهریاری] منوچهر تاعصر کیخسرو ازموقعیت مهمی درادبیات مذهبی وبعدها درادبیات حماسی ایران برخوردار است[5]. به گمان «بنونیست»[6] افراسیاب [احتمالاً] درآغاز چهره‌یی اساطیری وتالی «اپ‌ورت» ی دیو بوده و ویژگیهایی شخصیت او در روایات ایرانی میانه بازتاب ونشانگر این اسطوره‌ی جالب وقدیمی است. بهرحال تکوین‌شخصیت این موجود [و دگرگونی چهره‌ی او براساس موازین عقلی] ازعصر نگارش یشتهای کهن آغاز شده است.

۱- Vātan

۲- Vamūn

۳- رك به: Anklesaria, p. 224; Messina, Mito, legganda e storia nella tradizione iranica, Orientalia IV, Roma 1935, P.274

۴- Frahrasyan

۵- رك به: «کیانیان» صفحه‌ی ۱۹-۲۳؛ ۸۵-۹۱؛ ۱۰۷-۱۱۱.

۶- رك به: MO 1932, p. 192

متون مذهبی پهلوی به دفعات ازدیوپرستان یاد می کند ودر بیشتر موارد [مراد از دیوپرستان] مخالفین زردشت پیامبر و ویشتاسب است، یعنی آنانکه به گونه‌یی مبهم در زوایای تاریك افسانه‌ی زردشت نقشی داشته‌اند. [درمتون یاد شده] اشارتی به دیو یسنان به شیوه‌ی وندیداد نیز رفته است. بهمین‌ملاحظه به موجب ملخص‌دینکرد[1] بخشی‌ازاوستای ساسانی بنام «سغاذوم نسك»[2] گرد نصایحی پیرامون اجتناب ازپرستش اهریمن و دیوان دورمی‌زد. [دراین‌نسك چنین‌آمده] که خواه‌پرستش‌کردن وخواه به رسمیت شناختن اینان [= اهریمن و دیوان] برقبح کردار منافی اخلاق می‌افزاید و زیان وفساد ناشی ازآنها را مضاعف‌می‌گرداند.

دربخشی‌ازیك‌نسك دیگرگمشده یعنی«ورشت مانسرنسك»[3] تفسیر وتوصیفی از دو ایزد ابتدایی‌موسوم به«همزادان‌فرمانروا» براساس‌روایت گاهان به چشم می‌خورد (یسنا ۳۰، ۳). درملخص دینکرد[4] تصریح‌شده که‌دربخش‌مورد بحث‌مراد از[دیوپرستان] ملحدینی‌بوده‌که دیوپرستی‌را با اندیشه‌های«زروانی» درمی‌آمیختند. «ارش»[5] دیو به مردان [چنین]

۱- رك‌به: Dk. VIII. 43. 36 d'après West (PT IV), VIII. 42. 36 de l'éd. de Peshotan Sanjana; Mdan, II, 776.

۲- Saγaδūm ؛ این نسك از دست رفته است.

۳- Varštmānsr

۴- رك به: Dk. IX. 30. 4 d'après West, IX. 29. 4 dans l'éd. de Peshotan Sanjana; Madan II, 829; voir Schaeder, Iran, Beiträge, p. 90.

۵- Araš ؛ هیاتی دیگر از «ارسك»، دیو رشك.

بانك می‌زند : «اورمزد واهریمن دو برادر همزاد بودند وبین ایشان «امهرسپند»[۱] راه نادرست پیش‌گرفت وپرستش دیوان طرفدار خود را توصیه کرد[۲]، به‌این‌سخن‌گویا: ازاین‌پس‌چارپایان‌رادرراه‌دیوان[و]سیارات [=اهریمنان]قربانی‌کنید». «امهرسپند»، آنکه‌پرستش‌دیوان را تجویز می‌کندهمان«ائشم»است.وی[همان طورکه‌می‌دانیم]با«ارسك»و«میثوخت» یك مثلث دوزخی‌وبسیار مهم را تشکیل می‌دهد[۳]. بدیهی‌است ازبخشهای یاد شده نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که دیوپرستی به این شیوه درعصر ساسانیان نیز وجود داشته . ما به درستی‌ازتاریخ نگارش‌متون موردبحث آگاهی نداریم ، ولی می‌دانیم «سغاذوم نسك» و «ورشت مانسرنسك» به اوستایی تعلّق داشت‌که طی قرن اول‌شهریاری ساسانیان نگاشته شد و طبعاً اشارات و روایات مأخوذ از [این دو نسك] به دورانی کهن‌تر برمی‌گردد .

آنچه ازنظر فرهنگ عامیانه جالب می‌نماید انگاره‌ی ابتدایی موجودات خارق‌العاده و زیانکار است‌که در ورای‌کلّیه‌ی ملاحظات دینی دراعماق روح ایرانی نقش بسته . این انگاره بار دیگر درپاره‌یی از اسطوره‌های عامیانه بارنگ وبازتابی‌کم وبیش سطحی ازافکار زردشتی، درکتب پهلوی برای ما به جای مانده . نخست داستانی راکه در دینکرد

۱ـ Amahrspand

۲ـ رك به : Benveniste, MO 1932, p. 210-211

۳ـ رك به : Benveniste, l. c.

و زادسپرم نقل شده‌بازگومی کنیم[۱]. درزمانهای دور، کیکاوس‌به «سریت»[۲]ی جنگجو ، فرمان داد گاوی اساطیری را که شهریـار ایران را ازیورش به سرحدّات دشمنان [دیرینه‌ی] ایرانیان یعنی تـورانیان بازمی‌داشت به قتل رساند . آنگاه که «سریت» به‌گاو نزدیك شد،گاو به زبان‌آدمیان اورا مخاطب‌قرارداد و[چنین]پیشگویی‌کرد: هرگاه[«سریت»]به‌این‌بزه دست بزند نادم وپشیمان خواهدشدوپیامبرآینده، زردشت ، کردارناپسند اورا دربرابر دیدگان همگان‌زشت وقبیح جلوه‌گرخواهدکرد . «سریت» نزد کیکاوس برگشت وسخنان گاو را بازگو کرد . ولی شهریـار ایـرانی [دراجرای فرمانش] پافشاری کرد . فرجام داستان درزادسپرم [چنین] آمده[۳]: به فرمان کیکاوس «سریت» گـام به جنگلی مـی‌نهد که درآنجا پریان باپوزه‌ی گشوده اورا می‌نگرند ، به‌این سخن‌گویا : «رحم به خود راه نده وضربه [ی نهایی] را وارد آور» . آنگـاه رحم از دل او [= «سریت»] رخت برمـی‌بندد وبا ضربه‌ی مشت کمرگـاو را در سه نقطه می‌شکند . سپس [«سریت»] نادم وپشیمان ازکرده‌ی خـود نزد کیکاوس

۱ـ رك به : Dk. VII. 2. 62-66, (VII. I. 62-66, Peshotan Sanjana); Zsp. 12. 7-25 (West PT V, p. 135); Les Kayanides, p. 76.

۲ـ Srit ؛ در اوستا به صورت «ثریت θrita»، سومین، به کار رفته . رك به: «کیانیان» صفحه‌ی ۷۷ ، پاورقی ۱ .

۳ـ رك به : Codd. Av. et Pahl, Bibl. Univ. Hafn. IV (K 35), fol. 245v, I. 1-17.

باز می‌گردد و از شهریار ایرانی می‌خواهد که به زندگی او پایان دهد وگرنه او ، «سریت» ، شهریار ایرانی را ازپا درخواهد آورد . کیکاوس [ناچار] به او فرمان می‌دهد به جنگل برود تا به دست یك پری که به صورت ماده سگی ظاهرخواهد شد به هلاکت رسد . «سریت» به جنگل می‌رود وآنگاه که پری براو ظاهر می‌شود آنرا زیر ضربات [شمشیر] می‌گیرد . ناگهان ماده سگ [که تا این لحظه تنها بود] به دو ماده سگ تبدیل می‌شود وبا هرضربه‌یی‌که «سریت» وارد می‌آورد برتعداد ماده سگها افزوده می‌گردد تا آنکه شمارآنها به هزارمی‌رسد و «سریت» را هلاك می‌سازند .

دیوان ازسوی شمال فرا می‌آیند . آنان رنگی‌سیاه وهیأتی‌رعب‌آور دارند[1] . بوزینه و خرس و دیگر چارپایان زیانکار ثمره‌ی پیوند «یم» [= جمشید] که درپی ازدست دادن فرّشاهی سر به بیابان‌گذاشته بود ، بایك ماده دیو ونیز [ثمره‌ی] پیوند خواهر او «یمغ» بایك دیو نر هستند . سیاهان هم از مقاربت یك زن جوان ویك دیو و یك مرد جوان ویك پری برخاسته‌اند ، واین ماجرا در زمان شهریاری ضحاك رخ داد[2] .

۱ـ رك به : Dk. VII. 6_7, d'après le sectionnemenc de West (PT V).

۲ـ رك به : Bund. 23. 1_3, Anklesaria, p. 108, I. 8_109 I.3 ماجرای «یم» و «یمغ» بادیوان با شرح وتفصیل بیشتری دریك روایت فارسی نقل ←

طی اعیاد فصلی کهن ، گاهانباران ، رسم براین بود که ماده‌گاوی را ذبح کنند وگوشت آنرا باسیر وسداب برای دور ساختن قحطی بخورند. افسانه‌ی زیرکه به زبان فارسی برای ما باقی مانده روشنگر این مراسم است : جمشید[1] را عادت چنین بودکه هربار بیگانه‌یی ازسفر فرا می‌رسید شهریار ایرانی اورا به آشپزخانه‌ی [کاخ] می‌فرستاد تا آتش گرسنگی فرو نشاند وبه راه خودادامه دهد. روزی یکی ازدیوان به صورت مردی در یوزه به بارگاه جمشید آمد و طلب طعام کرد . جمشید به شیوه‌ی همیشگی اورا به آشپزخانه فرستاد . دیو آنچه طعام درآشپزخانه‌ی سلطنتی بود اوبارید وگفت من همچنان گرسنه‌ام . آشپز خبر به جمشید برد . شهریار ایرانی به وی فرمان داد ازگله‌ی گاوان وگوسفندان طعامی بپردازد وپیش بیگانه بگذارد تا او سیر شود . ولی هرقدر آشپز به او طعام می‌داد [بیگانه] باز طعام می‌طلبید . آشپزکه درکار فرو مانده بود بار دیگر نزد جمشید شتافت وحال را بگفت. جمشیدکه [ازاین ماجرا]

←

Dârâb Hormazyār's Rivâyat, by Ervad M. R. Unvala, شده. رك به: II, Bombay 1922, p. 208-210; The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz, trans. by Ervad B. N. Dhabhar, Bombay 1932, p. 580-581; comp. S. Larionoff, JA 1889, p. 59.

۱ـ هیات فارسی جمشید ماخوذ از «یم شد Yam-šēδ به پهلوی و «یمخشئیت Yama - xšaita» (جمشید شاه) به اوستایی است .

به عجب آمده بود خروش برداشت : «شرم‌آور است که بگویند در آشپزخانه‌ی جمشید آنقدر طعام نبود که مردی با آن گرسنگی فرو-نشاند . باردیگر ازگله‌ی‌گوسفندان وگاوها طعام بپرداز وپیش او بگذار تاخشنود شود . آشپز فرمان جمشید را به‌کاربست ولی‌سرانجام درمانده-شد وشکایت به شهریار ایرانی برد . جمشید از دادار اورمزدیاری طلبید و دادار اورمزد بهمن را [به یاری جمشید] گسیل داشت . بهمن [به جمشید] گفت: «گاونر زردفامی‌بگزین وآنرا به نام ایزد ذبح‌کن. آنگاه فرمان ده گاو را درسرکه‌ی کهنه طبخ کنند وبه‌آن سیروسداب بیفزایند وسپس‌آنرا از دیگ درآورند. تو این طعام‌را پیش‌او [= دیو]خواهی گذاشت تا آنرا بخورد» . جمشید چنین کرد وآنگاه‌که دیو لقمه‌یی از آن طعام به دهن گذاشت بگریخت وناپدید شد[1] .

دیوان با هیأت رعب‌آور وچهره‌ی زشت و ترسناك و رنگ سیاه خود دربوزینگان وخرسان وسیاهپوستان که همانا ثمره‌ی درآمیختن آنها با آدمیان است باز شناخته می‌شوند . دیوان درنده وپریان گاهی به صورت هیولایی باپوزه‌ی گشوده وگاهی (مانند «خنن ثتی» ، رك به صفحه‌ی ۴۸) به‌صورت زنانی‌جذّاب وفریبنده‌ظاهرمی‌شوند. تسلط‌پریان برمردان احتمالاً از طریق جلوه‌گر شدن به صورت زنی زیبا اعمال

۱ـ رك به : Dârâb Hormazyâr's Rivâyat, II, p. 162-163; traduction de Dhabhar, p. 322-323. Comp. Thomas Hyde, Hist. Religionis Veterum Persarum, Oxon. 1700, p. 485.

می‌گردد . پریان نیز مانند دیوان می‌توانند هرگاه اراده‌کنندتغییرشکل‌دهند . آنچه در وصف دیوان وپریان آمد برای کسانی‌که در زمینه‌ی فرهنگ عامیانه‌ی اقوام هند و اروپایی پژوهش‌می‌کنند، تازگی ندارد . اینها همان شیاطین، غولها وساحره‌های‌داستانهای عامیانه‌ی مغرب‌زمین هستند . ولی ازآنجا که تقریباً جمله‌ی‌آثاربدست‌آمده از دوران ایرانی‌میانه رسالات دینی است به درستی نمی‌توانیم از رویه ی ابتدایی این معتقدات عامیانه [که باروح مذهبی اختلاط وامتزاج یافته] انگاره‌ی روشنی داشته باشیم . درمیان آن دسته ازداستانها ومنظومه‌های حماسی که نشانگرروایات ملی است[1] تنها ایاتکار زریران‌است‌که درباره‌ی‌دیوان اشاراتی دربردارد ، آنهم اشاراتی‌که جنبه‌کلیشه‌ی‌ادبی به خودمی‌گیرد . [دراین‌اثر] دشمنان‌بادیوان مقایسه می‌شوند (بندبیست ویکم) ونیزه‌ی «ویدرفش»[2] جادو سلاحی است که به دست دیوان دوزخی پرداخته شده (بند هفتادوچهار ویکصدم) .

در کارنامه‌ی اردشیر بابکان سردودمان سلسله‌ی ساسانی باردیگر به [بازتاب] اسطوره‌ی نبرد با اژدها برمی‌خوریم . «هفتان بخت»[3] مالك

۱ـ درمورد روایت دوگانه‌ی عصر ساسانیان‌که‌نگارنده‌آنها را روایت مذهبی و روایت ملی می‌خواند ، رك به : «کیانیان» ، صفحه‌ی ۳۵ .

۲ـ Vidrafš

۱ـ Haftānbōxt ؛ این واژه «آنکه توسط هفت (ستاره) بازخرید شده» معنی می‌دهد . به یاد دارندکه سیارات درعداد اهریمنان قرار داشتند .

کرم [هفتواد] در دژخیالی «گوچهر»[۱] شهریاری می‌کند. این نام درعین حال [به طوری که می‌دانیم] یادآور ستاره‌ی دنبالـه‌دار واپسین روز جهان (رك به صفحه‌ی ۷۴ همین کتاب) و «گوچهر» پادشاه پارسی است که به دست بابك، پدر اردشیر، به قتل رسید. ازگروه ناباوران که گرد «هفتان بخت» جمع می‌آیند به عنوان بت‌پرست («اوسدس‌پرست usdēsparast) نه‌دیو-پرست، یاد می‌شود. اردشیرمورد حمله‌ی سپاهیان «هفتان بخت» قرار-می‌گیرد و به دنبال یـك سلسله شکست سرانجام پس‌از مست کردن بت-پرستان خادم‌کرم، فلزگداخته درپوزه‌ی کرم فرومی‌ریزدو آنرامی‌کشد. آنگاه سپاهیان اردشیر که درگوشه‌یی کمین کرده بودند دژ را باحمله‌یی برق‌آسا متصرف می‌شوند و «هفتان بخت» را هلاك می‌سازند[۲]. این‌افسانه براساس‌روایتی که قطعاً ازکارنامه‌ی کهن‌تری نشان‌دارد درشاهنامه‌ی‌فردوسی آمده است [حال آنکه] متن پهلوی که ما دراختیار داریـم خـلاصه‌یی بیش‌از این کارنامه‌ی کهن نیست. شاعر به ملاحظه‌ی ضرورت شعری نام «هفتان بخت» را به هفتواد تغییر داده. [ضمنـاً] آغـاز داستان کـه در کارنامه‌ی پهلوی مسکوت مانده در [حماسه‌ی] فردوسی‌حفظ شده‌است[۳]. [این داستان چنین‌است]: دختر هفتواد در درون یك سیب‌کرمی‌می‌یابد وآنرا درکاسه‌ی دوك خود می‌گذارد. ازبرکت نیروی جادوی‌کرم، دختر

۱ـ رك به: Wikkander, Männerbund, p. 106.

۲ـ رك به: Kārnāmaǰ, chap. VI _ VIII.

۳ـ رك به: Ed. de Téhéran, VII, p. 1947.

موفق می‌شود که بیش‌از حد معمول پنبه بریسد و هرقدر بیشتر سیب به خورد کرم می‌دهد میزان پنبه‌ی روزانه افزایش‌می‌یابد . آنگاه هفتواد به مکنت وقدرت می‌رسد وکرم روزبروز تنومندترمی‌گردد. هرروزبرای او یك دیگ مالامال ازبرنج مهیا می‌کنند وظرف پنج سال کرم داری جثه‌یی همانند فیل می‌شود[۱].

اهریمنان آیین مانوی همانند اساطیر نمادی این مذهب ثمره‌ی تصورات وتوهمّات بنیانگذار آن است. به منظور تبلیغ [مؤثرتر] بین ایرانیان ، مانی فهرست اسامی خاص اساطیری زردشتیان را [یکباره] متملك شد و [به این ملاحظه است که] درکتاب او اهریمن وآز یعنی فعال‌ترین ارواح پلید وسپس دیوان ، پریان ، «خشم»ها (وجه تسمیه‌ی جمع، مرکب از «ائشم» ، «خشم»)، مازانها (دیوان مازانی‌دین‌زردشتی)، «آشرشتار»ها [۲] و «دروخش»ها [۳] (مشتق از ریشه‌ی واژه‌ی‌اوستایی «دروج»)[۴]را بازمی‌یابیم. «کوندی» وندیدادنیز[درکتاب مانی]ناشناخته-

۱- شباهت داستان‌کرم هفتوادبابخشی از افسانه‌ی «راگنرلودبرك Ragnar Lodbrok» به دفعات‌گوشزد شده . رك به : - F. Liebrecht, Zur Volkskunde, p. 65; P. Hermann, Dänische Geschichte des Saxo Grammaticus (Leipzig 1932), p. 634-638.

۲- Ašrēštār ؛ از این طبقه اهریمنان درمتون‌زردشتی‌که به جای مانده نشانی نداریم .

۳- Druxš

۴- رك بویژه به جلد اول متون «اندراس - هنینگ» . درپاورقی شماره‌ی‌دوم صفحه‌ی ۱۹۴ این‌کتاب توضیحی درباره‌ی «آشرشتار»ها داده شده است .

نیست ودر متون مانوی از او به نام «کونی»[۱] یاد شده[۲]. [از این گذشته] مانی چند شخصیت سامی نیز ازپیروان مکتب ادریه به عاریت می‌گیرد وآنها را به دیوان ایرانی می‌افزاید. [ازآن جمله‌اند] «اشقلون»[۳] پسر فرمانروای ظلمت وهمسر او«نم‌رئل»[۴].

۱ـ Kunī

۲ـ رك به . Benveniste, MO 1932, p. 203.

۳ـ Ašaqlūn

۴ـ Namarël ؛ رك به : Cumont, Recherches sur le manichéisme, I (Bruxelles 1908), p. 42.

بخش ششم

دیوان ، پریان و اژدهایان در حماسه‌ی نو ایرانی

به رغم بُعد زمانی بین عصر فردوسی وعهد ساسانیان و[با وجود تحول و دگرگونی‌درنحوه‌ی] تصوّرجهان درفاصله‌ی بین‌دوران ساسانیان [و دوره‌ی غزنویان] روند کلام درشاهنامه نشان از [رنگ] دوران ایرانی میانه دارد . منبع اصلی فردوسی [درسرودن‌شاهنامه] خدای‌نامك است . این اثرکه در واپسین دهه‌های‌عصر ساسانی تصنیف شده وبه دنبال نشر ترجمه‌های عربی آن از دست‌رفت، برپایه‌ی سنن و روایات ملی استوار است . ولی فردوسی ازمنابع دیگر (ترجمه‌ها واقتباسهای عربی وفارسی متون‌پهلوی، چنداندرزنامه‌یاپندنامه‌ی مشحون‌ازمعتقدات مذهبی) نیز بهره گرفته . به این ملاحظه در لابلای اندرزها و سخنان حکیمانه‌ی بزرگمهر که مأخوذ ازیك پندنامه‌ی پهلوی‌است[1] [ودرشاهنامه

۱ـ مقایسه شود با A. Christensen, La légende du sage Bu-zurǰmihr, AO VIII, p. 81.

ازآنها ذکر رفته] بایك سلسله انگاره‌های مجرّد [و نمادی] که نشانگر عیوب وبلیات بوده وبه صورت دیو تجلی می‌کند، روبـرو می‌شویم. [از آن جمله‌اند] آز، نیاز، خشم، رشك، ننگ وغیره[۱].

فردوسی فعالیّت دیوان وپریان را درآغاز تـاریخ بشر براساس روایات افسانه‌آمیز دوران ساسانیان نقل می‌کند. سیامك، پسر کیومرث نخستین شهریار جهان، به چنگال دیو سیاه گـرفتار وکشته مـی‌شود. [به دنبال این رویداد غم‌انگیز] طهمورث وهوشنگ، پسر سیامك، با لشکری مرکب ازپریان وحیوانات درنده به مصاف دیو سیاه مـی‌شتابند وبراو چیره می‌گردند[۲]. طهمورث نیز پیروزمندانه باسلطه‌ی دیـوان به ستیز برمی‌خیزد و جهان را برپشت اهریمن که به صورت‌اسب درآمده، درمی‌نوردد[۳]. جمشید نیز دیوان، پریان وپرندگـان را به زیر فرمـان می‌کشد[۴]. درعصر ضحّاك‌ماردوش(معرّب واژه‌ی «دهاك»)، همان اژدهای سه سر اوستا که درشاهنامه به عنوان شهریاری‌جابرباهیأت وگوهربشری ظاهر می‌شود[۵]، دیوان به انواع بزهها دست می‌یازند[۶]. ضحّاك زیرنگین

۱ـ رك به: Ed. de Téhéran, VIII, p. 2451.
۲ـ رك به: شاهنامه، چاپ «فولرز»، صفحه‌ی ۱۵ـ۱۷.
۳ـ ایضا، صفحه‌ی ۲۰ـ۲۲.
۴ـ ایضا، صفحه‌ی ۲۳، بیت چهارم.
۵ـ رك به صفحه‌ی ۲۸ همین‌کتاب.
۶ـ رك به: شاهنامه، چاپ «فولرز»، صفحه‌ی ۳۵، بیت‌پنجم.

انگشتر خود سراسر جهان ، حیوانات ، پرندگـان ، مردان ، دیوان و پریان را دراختیار دارد[۱].

دیوان زشت‌رو ، سنگدل وستمکار بوده واز نیروی بدنی عظیمی برخوردارند. آنان می‌توانند تغییرشکل بدهند ودرانـواع افسونگری نیز چیره‌دستند. یك دیو به صورت موسیقی‌دانی آزموده به‌بارگاه‌کیکاوس رو می‌آورد تا اورا بانوای موسیقی خود به سوی ماجرای خطرنـاك و نافرجامی سوق دهد[۲]. بار دیگر، ابلیس(یعنی‌اهریمن) بادیوان به‌رایزنی می‌نشیند تابرای رهایـی از کار سخت وبی‌اجری که کیکاوس به دیـوان تحمیل کرده چاره‌یی بیابد. یك دیومکّار درلباس‌مردی‌آراسته به خدمت کیکاوس درمی‌آید وشهریار ایرانی را اغوا می‌کند تـا آهنگ صعود به آسمان‌کند[۳].

به‌رنگ‌سیاه دیوان به‌دفعات‌اشاره می‌رود. مع‌الوصف‌نام‌آورترین دیوان شاهنامه‌ی فردوسی، دیو سپید سرکرده‌ی دیوان مـازندران است. کاوس شاه بی‌پروا به مصاف این دیونیرومند شتافت [ولی] هنگام یورش سپاهیان کیکاوس ، دیو سپید چیره دستی‌خود را درافسونگـری نمودار- ساخت : وی چتری از دود سیاه برفراز سر ایرانیان پدید آورد وپس‌از تیره وتار ساختن دیدگان آنان، بارانی ازسنگ و آجر از آسمان فرو-

۱- ایضا ، صفحه‌ی ۳۸ ، بیت شصت وهشتم .
۲- ایضا ، صفحه‌ی ۳۱۶-۳۱۷ ، بیت بیست و دوم وابیات بعدی .
۳- ایضا ، صفحه‌ی ۴۰۹ وصفحات بعدی .

ریخت . سحرگاهان کیکاوس و دو سوم سپاهیان او بینایی‌خودرا از دست‌دادند[۱]. دراین وقت‌است‌که [جهان] پهلوان‌رستم‌به‌یاری‌خوانده می‌شود. وی دیو سپید را خفته درغار تاریکی غافلگیر می‌کند. دیو باجثه‌ی عظیم خود که به کوهی سیاه می‌مانست (به‌رغم‌نامش!) تمام فضای غار را اشغال‌کرده بود ویالی همچو یال شیر دور گردن داشت[۲]. رستم دیو را می‌کشد وبا چکاندن خون دیو در دیدگان کاوس ولشکریانش بینایی را به آنان باز می‌گرداند[۳].

۱ـ ایضا ، صفحه ۳۲۹ ، بیت دویست وهشتم وابیات بعدی .

۲ـ ایضا ، صفحه‌ی ۳۵۳ ، بیت ۶۱۲ـ۶۱۴ .

۳ـ ایضا ، صفحه‌ی ۳۹۵ ، بیت ششصد وشصت ویکم وابیات بعدی ؛ به‌اعتقاد «تئودورنولدکه»(رك‌به:,Archiv für Religionswissenchaft, 18 (1915) p. 597)، وجه تسمیه‌ی دیو سپید باتجسم‌معمولی‌دیوان‌به‌صورت‌موجوداتی‌بارنگ‌سیاه یا لااقل تیره تعارض دارد ونشانگر این نکته‌است‌که [دراینجا] بایکی از ایزدان مردم مازندران روبرو هستیم ، دیـوی درمفهوم اصلی و واقعـی‌کلمه ، ودر ورای افسانه‌ی مورد اشاره‌ی فردوسی باید خاطره‌ی مبهم‌نبرد بین‌مزداپرستان و دیویسنان را که در زمانهای دور رخ داده جستجوکرد. «نولدکه» یادآور می‌شودکه‌ازسپید‌ایزدان یعنی ایزدان فروغ درمذاهب هندوان ، اسلاوها ویونانیان شواهدی دردست‌است . ولی نبرد رستم بادیو سپید آخرین خوان ازهفت خوان رستم است و گذشته ازآنکه تاریخ نگارش آن جدید می‌نماید خود تقلیدی از هفت خوان اسفندیار به شمارمی‌رود (رك به: «کیانیان» ، صفحه‌ی ۱۳۱) . لازم به تذکراست‌که این ماجرا در داستان اسفندیار نیز معادل ندارد ودر نتیجه احتمال تعلق آنرا به افسانه‌یـی کهن‌تر نمی‌توان انکارکرد [ونادیده‌گرفت] .

ماجرای نبرد رستم با اکوان دیو از دیگر داستانهای عامیانه‌یی است که درافسانه‌ی‌پهلوان ملی ایرانیان راه یافته است[۱]. اکوان دیو به صورت گورخری وحشی درگله اسبهای کاوس‌شاه زیانکاری می‌کند. کاوس رستم را برای راندن دیو فرا می‌خواند. رستم سوار براسب به گورخر حمله می‌کند ولی هر بار کـه برآن می‌تازد، گـورخر ناپدید می‌شود. رستم خسته و درمانده، درکنار چشمه‌یی به خواب می‌رود. آنگاه دیـو بستر پهلوان ایرانی را از زمین برمـی‌کند وهنگامـی‌که رستم دیده از خواب می‌گشاید خود را در دست‌اکوان بین زمین‌وآسمان معلق‌می‌یابد. دیو از او می‌پرسد مایل است به دریاپرتاب شود یا درکوهها سرنگون‌گردد؟ طبعاً رستم ترجیح می‌دهد به دریا افکنده شود ولی چون آگاه‌است که‌دیوان‌همواره‌برخلاف‌وعکس آنچه‌ازآنان‌طلب‌می‌شودعمل‌می‌کنند، از دیو می‌خواهد اورا به کوه انـدازد و در نتیجه دیـو وی را به دریا‌می‌افکند. رستم باشنا خود را به ساحل می‌رسانـد وبه دنبال ماجـرایی دیگر به محلی‌که اکوان اورا ربوده بود باز می‌گردد. این باراکوان دیو مصمّم به نبرد دربرابر رستم ظاهر می‌شود وپهلوان ایرانی‌اورا به‌کمند‌می‌کشد وباضربات گرز به هلاکت می‌رساند.

همان طور که دیدیم به پیروی ازیك شیوه‌ی تداعی و مـلازمت [متداول در] متون کهن، درشاهنامه‌ازجملگی‌جاندارانی‌که‌ازشهریـاران

۱ـ رك به: شاهنامه، چاپ «فولرز»، صفحه‌ی ۱۰۴۹ وصفحات بعدی.

افسانه‌یی فرمان می‌برند به عبارت «مردان ، دیوان وپریان» یاد می‌شود وگاهی واژه‌ی‌چارپایان‌وپرندگان وغیره نیز به این‌عبارت اضافه می‌گردد. دیوان شاهنامه تقریباً جملگی ویژگیهای منش دیوان کتب مذهبی پهلوی‌را حفظ‌کرده‌اند وتنها اختلاف [بین‌آنان و دیوان ادبیات‌پهلوی] تکیه‌ی بیشتر برعناصرکهن انگاره‌های عامیانه [درشاهنامه] است . ولی درمورد پریان این امر مصداق پیدا نمی‌کند . اینان [= پریان] که دارای منشی مبهم وناروشن وسرشتی بویژه شرور و بدخواه هستند ، به گونه‌یی متفاوت ازمتون کهن ومتون ایرانی میانه درشاهنامه ظاهر می‌شوند . درشاهنامه واژه‌ی پری به عنوان عبارت تشبیهی همواره در مفهوم چهره‌یی جذاب و دلنشین به کار می‌رود . مهراب پادشاه کابل‌که‌از شنیدن خبرمهرورزی دختردلبندش به زال به خشم‌آمده می‌گوید : « چه کس دربین مردان پاك سرشت پیوند یك پری بایك اهریمن را پذیرا می‌شود ؟ »[1]. آنگاه‌که همسرکیکاوس، سیاوش شاهزاده‌ی‌خوبرو را به دنیا می‌آورد این فرخنده رویداد این‌چنین به‌آگاهی‌شهریار ایرانی‌می‌رسد : «فرخ کودکی زاده شد . اکنون گاه آن است که تو تخت [شهریاری] برفراز ابر نشانی[چه] طفلی‌که به یك پری می‌ماند ازمادر جداگشت»[2].

۱ـ ایضا ، صفحه‌ی ۱۸۴ ، بیت ۹۹۲ـ۹۹۳ [متن شاهنامه :که با اهرمن جفت‌گردد پری] .

۲ـ ایضا ، صفحه‌ی ۵۲۷ ، بیت ۷۳-۷۴ [متن شاهنامه : یکی بچه‌ی فرخ آمد پدید ــ کنون تخت برماه بایدکشید ــ جدا گشت از اوکودکی چون پری] .

چنین انگاره‌یی درمورد پری احتمالاً در دوران ایرانی میانه پدید آمده است ولی چون از زبان پهلوی متون غیردینی معدودی برای ما به جای مانده ، نمی‌توانیم [به درستی] مراحل مختلف این دگرگونی را ترسیم کنیم . با اینحال مشاهده می‌کنیم که درحماسه‌ی نو ایرانی از زیانکارانی که برای فریفتن مردان به صورت زنان خوبرو ظاهر می‌شوند به جای پری به عنوان «زن جادو» یاد می‌شود . یك چنین افسونگری درهفتخوان اسفندیار که ازمضامین داستانهای عامیانه نشانهای بسیار دارد، نقشی ایفا می‌کند . درخوان چهارم[1] یك زن جادو دربرابر قهرمان ایرانی [= اسفندیار] ظاهر می‌شود . فردوسی می‌گوید آنرا [= زن جادو] غول می‌خوانند. [به این ترتیب حماسه سرای ایرانی] اینگونه ساحره‌ها را تالی غولان آدمخوار که [دراصل] به فرهنگ عامیانه‌ی اعراب صحرانشین تعلق دارند می‌شمارد . [زن جادو] که در واقع زشت‌رو و دارای صورتی پرچین وچروك بود ، به صورت زیبا دختر ترکی درمی‌آید وبه اسفندیار نزدیك می‌شود . [ولی اسفندیار] با انداختن یك زنجیر جادوی پولادین به گردن زن جادو افسون وی را خنثی می‌کند . آنگاه زن جادو خود را به صورت شیردرمی‌آورد ، اما اسفندیار اورا وادار می‌سازد که به‌صورت راستین خودظاهر شود وآنگاه [زن‌جادو] به صورت پیرزنی متعفّن ، خمیده پشت، باموهای سپید همچو برف وچهره‌یی سیاه [همچو

۱ـ ایضا ، صفحه‌ی ۱۵۹۴ وصفحات بعدی .

قیر] تجلّی‌می‌کند . [دراینحال] اسفندیار باشمشیر برّان خود زن جادو را به قتل می‌رساند . درهفتخوان رستم نیزکه از روی نمونه‌ی هفتخوان اسفندیار تنظیم شده ، ماجرای زن جادو درخوان چهارم می‌آید[۱] .

درشاهنامه از نبرد با اژدهایان به دفعات یادشده‌است. «اژی‌دهاك»، اژدهای سه سر اوستا که نام او معرّب شده و به ضحّاك تبدیل گشته ، با باچهره‌یی بشری [درشاهنامه] تجلّی‌می‌کند[۲]. ولی هیأت ایرانی‌وکوتاه‌شده‌ی این واژه ، یعنی اژدها، به صورت‌اسم عام بکار می‌رود و به هرگونه اژدها اطلاق می‌شود . سام پهلوان[۴] درنامه‌یی به منوچهر دلاوریهای خود را برمی‌شمرد و به نابود ساختن اژدهایی‌که درحوالی شط «کشف»[۳] دست به زیانکاری می‌زد اشاره می‌کند . [بدیهی است] این روایت دیگری از نبرد «کرشسپ» با «سروور» است . همه ازبیم این اژدها [= اژدهای مورد اشاره‌ی سام] که به درازای یك شهر و به‌پهنای یك‌کوه‌بود، برخود می‌لرزیدند. پرکرکس‌را باآتش‌پوزه‌ی خود می‌سوزاند و زمین راباژهر خویش ویران می‌کرد . این دیوکوه‌پیکررا یالی بود به درازای ریسمان کمند و زبانی بسان یك درخت سیاه . سام [نخست] اورا باپیکان سخت

۱ـ ایضا ، صفحه‌ی ۳۴۲ وصفحات بعدی .
۲ـ رك به : صفحه‌ی ۳۰ همین‌کتاب .
۳ـ این نام معمولی «کرشسپ» درشاهنامه است .
۴ـ Kašaf

می‌آزارد وپس باگرز ازپا درمی‌آورد[۱]. نابودساختن یك‌اژدهای‌سهمگین وآتش‌زا موضوع سومین خوان ازهفتخوان رستم[۲] وهفتخوان اسفندیار است[۳]. شاهزاده گشتاسب («ویشتاسپ») پیش‌ازآنکه‌برتخت شاهی‌بنشیند اژدهایی را در دیار روم[۴] می‌کشد. اسکندر نیز طی سفر خارق العاده‌یی‌که درباختر زمین پیش می‌گیرد، اژدهایی را نابود می‌سازد. این اژدهاآتش ازپوزه می‌تافت و اسکندر به جای غذای روزانه‌ی اژدها که مرکب از پنج گاو بود به آن پوست گاو اکنده ازمواد سمی بخوراند [واژدها را بکشت][۵]. درمیان شهریاران ساسانی نیز از اژدهاکشان نشان داریم. اردشیر کارکرم هفتواد را یکسره می‌کند[۶] وافسانه‌ها از دوپیروزی بهرام‌پنجم معروف به بهرام‌گور براژدهایان یاد می‌کند. واپسین بازمانده‌ی اژدهایان اکنون چه درآب وچه درخشکی زندگی می‌کنند[۷].

پرنده‌ی پرآوازه سیمرغ‌گاهی به صورت‌یك هیولای بالدارتجلی می‌کند. دگرگونی وتحوّل اسطوره‌ی مربوط به این موجودافسانه‌یی

۱ـ رك به : شاهنامه ، چاپ «فولرز» ، صفحه‌ی ۱۹۴ـ۱۹۶ .
۲ـ ایضا ، صفحه‌ی ۳۳۹-۳۴۲ .
۳ـ ایضا ، صفحه‌ی ۱۵۹۰ـ۱۵۹۴
۴ـ نیت از روم یونان است . ایضا ، صفحه‌ی ۱۴۷۴ـ۱۴۷۶ .
۵ـ رك به : Ed.de Téhéran, p. 1879_1880
۶ـ رك به صفحه‌ی ۸۹ همین‌کتاب .
۷ـ رك به : Ed.de Téhéran, p. 2154 et 2234_2236

خالی ازلطف نیست . سیمرغ همان «سن مورو»[۱] پهلـوی است کـه مرغ «سن» معنی می‌دهد[۲]. دراوستا (یشت ۱۴ ، ۴۱) ، نـام «سن» («سئن»)[۳] به یك پرنده‌ی شکاری واحتمالاً به عقاب اطلاق می‌شود[۴]. ما می‌دانیم که فراز آمدن عقاب را ازسوی راست پارسها به فال نیك می‌گرفتند[۵] و نیز [نگاره‌ی] پرچم شهریاران هخامنشی عقابی زرین بود[۶]. دریکی ازنو-یشتها (یشت ۱۲ ، ۱۷) ، «سن» به صورت یك پرنده‌ی اساطیری تجلّی-می‌کند . درخت «سن» درمیان دریای فـراخکرت یـا اقیانـوس آسمانی نشانده شده است . این درخت همه [بیماریها] را شفا می‌بخشد واز بذر آن کلیه‌ی نباتات می‌رویند[۷]. برفراز این درخت آشیانـه‌ی «سن مورو» قرار دارد[۸]. پرنده‌ی نام‌آور که درعین قدرت سرشتی نیك دارد بارها در شاهنامه‌ی فردوسی ظاهـر می‌شود[۹]. این‌سیمرغ است‌که زال را به‌آشیانه وبه میان بچگان خود می‌برد . زال را پـدرش [سام] دربیغوله‌یی رها-

۱- Sēn-murv

۲- مقایسه شود با Nyberg, JA 1929, p. 291

۳- Saēna

۴- به‌گمان «لومل» این واژه شاهین معنی می‌دهد .

۵- رك به : Xén. Cyr. II. 1. 1.

۶- رك به : Xén. Cyr. VII. 1. 4; Anab. I. 10. 12

۷- مقایسه شود با Bund. Anklesaria, p. 19, 1. 14

۸- رك به : Mx. 62. 37

۹- [رك به : «سیمرغ درچند حماسه‌ی ملی» نوشته‌ی‌احمد طباطبائی، نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز ، شماره‌ی ۱ ، بهار ۱۳۳۵ ، ص ۴۴-۵۱] .

کرده بود چه به هنگام زادن موهای نوزاد سپیدبود واین به نظر [سام] شگون نداشت. [بعدها] هنگامی که سام زال را باخود [به خانه] می‌برد، سیمرغ یکی ازپرهای خود را به زال می‌دهد وبه او می‌گوید هرگاه به وی نیاز باشد [کافی است] پر را بسوزاند[۱]. دیرگاهی بعد، آنگاه که زال ازشکست پسرش رستم درنبرد با اسفندیاربیمناك می‌شود، باسوزاندن پر سیمرغ آنرا به یاری می‌خواند. اما انگاره‌های عامیانه، افسانه‌ی سیمرغ را به خصیصه‌هایی آمیخته که به گونه‌یی خیره کننده باسرشت نیك وتقریباً مقدس این پرنده تعارض دارد. معمولاً نام سیمرغ به صورت اسم خاص به کار می‌رود، چه این پرنده را به رغم بچگانی که درکنار دارد درنوع خود بی‌همتا ومنحصربفرد تلقی می‌کنند. ولی انگاره‌ی تعدد سیمرغ حقیقتی است‌که درشاهنامه‌ی‌فردوسی‌بازتاب‌یافته. اسفندیار درپنجمین خوان ازهفتخوان خود ناگزیر می‌شود به نبرد با سیمرغی تن در دهد. ازاین سیمرغ به صورت هیولایی‌سهمگین و درنده باپیکری همچو یك کوه بالدار وتشنه‌ی ستیز یاد می‌شود. اسفندیار از نبرد پیروز بیرون می‌آید وپرنده‌ی غول‌پیکر را هلاك می‌سازد[۲]. [لازم

۱ـ از این خصیصه دربسیاری از داستانهای عامیانه‌ی شرقی نشان داریم. رك به: Chauvin, V, p. 5; Stith Thompson, Motif-Index of Folk-Literature, D 2074. 2. 2; A. Christensen, Märchen aus Iran (Jena 1939). p. 287.

۲ـ رك به: شاهنامه، چاپ «فولرز»، صفحه‌ی ۱۵۹۷ـ۱۶۰۰.

به یادآوری است] که این سیمرغ سیمرغی که بازال و رستم پیوند دوستی‌ـ دارد نیست زیرا نبرد رستم واسفندیار که طی آن سیمرغ [بهزال] اندرزـ می‌دهد ، نسبت به هفتخوان اسفندیار متأخر است .

آنچه وقایع نگاران تازی طی سده های نخستین دوران اسلامی درباره‌ی تاریخ کهن ایران آورده‌اند به مراتب از اثر فردوسی مختصرتر وموجزتر است ، گو اینکه آنان نیز مانند فردوسی ازمنبع مشابه و یکسانی بهره گرفته‌اند . بنابراین درآثار وقایع نگاران تازی برویهم اشارات کمتری به دیوان رفته. مع‌الوصف درنوشته‌های آنان [= وقایع نگاران تازی] برخی جزییات وشروح تازه به چشم می‌خورد . نامهای ایرانی بیشتر اوقات جای خود را به نامهای مأخوذ از اهریمن شناسی تازی می‌دهد . بدین ملاحظه است که درآثارطبری، ثعالبی، ابن‌مسکویه و دیگران واژه‌ی جنّ (وبندرت عفریت) وشیاطین به جای [نام ایرانی] دیو به کار رفته است . درآثار نویسندگان یاد شده (و برحسب تصادف در حماسه‌ی فردوسی) واژه‌ی ابلیس به جای اهریمن به کار می‌رود . پری نیز درمفهوم قدیمی کلمه (یعنی ساحره) به غول برگردانده مـی‌شود . ثعالبی تنها نویسنده‌یی است که ماجرای هفتخوان اسفندیار را نقل کرده . [دراین روایت] نویسنده به جای اژدها واژه‌ی تازی ثعبان (مار قطور ومار داستانهای عامیانه) ، به جای زن جادو ساحره وبالاخره به جای سیمرغ داستانهای ایرانی کلمه‌ی عنقارا به کار می‌برد. لازم به یادآوری است

که عنقا نیز مانند سیمرغ شاهنامه بادو سرشت متضاد تجلّی می‌کند[۱].

طبری درشرح ادوار مختلف شهریاری جمشید می‌گوید: [جمشید] ازیکصد وپنجاهمین تادویست وپنجاهمین سال [شهریاری خود] به ستیز باشیاطین واجنّه برخاست وسرانجام آنان را به زیرفرمان آورد، آنسان که آنها [= شیاطین واجنّه] خوار شدند وفرمان اورا گردن نهادند. درفاصله‌ی دویست وپنجاهمین وسیصد وشانزدهمین سال [شهریاریش]

۱ـ در ادوار نخستین [آفرینش] جهان پروردگار مرغی آفریدکه زیبایی آن چشمها را خیره می‌کرد . [دادار یکتا] این پرنده را به‌نسبت‌مساوی‌ازجمیع کمالات برخوردار ساخت . مرغ را چهره‌یی بود همانند مردان وپروبالی آراسته به‌زیباترین وغنی‌ترین الوان. چهاراندام این مرغ به بال و دو دستش به چنگال زیور یافته‌بود وانتهای منقارش درسختی به[منقار] عقاب می‌مانست. سپس پروردگار جفتی‌همانند آن [مرغ] به هستی آورد وبرآنها عنقا نام نهاد . آنگاه خداوند بین موسی واین دو پرنده پیوند دوستی برقرارکرد . در زمان یوشع نژاد عنقا قـوم اسرائیل را ترك‌گفت ودر نجد و حجاز ، موطن قیس عیلیان، آشیانه‌گزید و دست به‌اوباریدن کودکان ، حیوانات وحشی وچارپایان یازید . سرانجام درفاصله‌ی بین عصر مسیح و دوران محمد ، خلیفه‌یـی به نام خالدبن صفوان درقبیله‌ی عبس ظهورکرد وآنگاه وی را دل به حال مردانی که فرزندانشان طعمه‌ی عنقاها می‌شد بسوخت و دست به دعا برداشت واز پروردگار نابودی نسل این پرندگان را خواستار شد. پروردگار [دعای خالد را اجابت‌کرد و] نسل آنها را برانداخت . ترسیم صورت عنقا برروی قالی و دیگر اشیاء از این تاریخ‌معمول‌شد. رك به : Mas'iūd , Les Prairies d'Or, de Barbier de Menyard, IV, b. 19-26; com. R. Basset, Mille et un contes et légendes arabes (Paris 1924), I, p. 193-194.

جمشید به شیاطین فرمان داد تا به تراشیدن سنگ وتهیه‌ی مرمر، گچ و آهك بپردازند وبه کمك خاك رس ازآنها خانه‌ها وگرمابه‌ها بنا کنند. [وی همچنین شیاطین را فرمان داد] تانوره فراهم کنند واز دریاهـا و کوهها، ازمعادن وبیغوله‌ها آنچه مردان را به کار آید ونیز زر وسیم و دیگرموادی‌که ازطریق‌ذوب‌بدست‌می‌آید وانواع‌عطرو داروفرازآورند. وآنان [= شیاطین] جمله فرامین اورا اجرا کـردند[۱]. ایـن روایت درنوشته‌ی ثعالبی نیزآمده است[۲].

بلعمی درتفسیرطبری هرجاکه‌درمتن شیطان وجن‌آمده درگزارش خود همواره واژه‌ی دیو به کار می‌برد. دیگر وقایع نگارانی‌که به زبان فارسی تصنیف می‌کنند نیز مانند ابن‌بلخی ترجیح می‌دهند واژه‌ی اصیل پارسی را به کار گیرند.

داستان سپهبد بهرام چوبینه درشاهنامه‌ی فردوسی ودرنوشته‌های وقایع‌نگاران‌عرب(طبری، ثعالبی، مسعودی،بلعمی، دینوری ونگارنده‌ی نزهت القلوب) براساس یك داستان پهلوی که دیگر ازآن نشانی نیست نقل می‌شود. [به طوریکه میدانند] بهرام چوبینه درسال ۵۹۰ میلادی تاج وتخت [ایران] را غصب کـرد وپس‌از سلطنتی‌کـوتاه ازخسرو دوم شکست خورد وبه [دربار] پادشاه ترکان پناه برد. این شخصیت‌تاریخی قهرمان داستانی‌قلمداد شده‌که وی را درعداد[دلاوران] بزرگ‌اژدهاکش

۱ـ طبری، صفحه‌ی ۱۸۰.

۲ـ ثعالبی، چاپ «زوتنبرگ»، صفحه‌ی ۱۲.

درمی‌آورد . بهرام چوبینه طی دوران تبعید درسرزمین ترکان ، شاهزاده خانمی را ازچنگ یك هیولا رهایی می‌بخشد . درمنابعی [که دراختیار داریم] ازاین هیولا به گونه‌های متفاوت یاد شده است . درشاهنامه ، سخن ازچارپایی است تنومندتر از اسب ، بارنگ زرد، باپوزه وگوشهای سیاه وبا چنگالی [به‌تیزی چنگال] شیرکه آنراشیر«کپی» می‌خوانند[۱]. به‌گفته‌ی‌مسعودی[۲] که به صراحت‌داستان‌بهرام‌چوبینه‌را منبع[اظهارات] خود معرفی‌می‌کند ، پهلوان [ایرانی] دختر شهریار ترکان را ازچنگ حیوانی به نام «سمع»[۳]که به درشتی بزی تنومندبودآزادکرد. درنهایت[۴] ازبوزینه‌یی[۵]سخن رفته ودرکتاب بلعمی[۶]ازیك خرس‌گفتگومی‌شود، بدون اینکه به این ماجرا در روایات‌طبری، ثعالبی و دینوری‌اشارتی‌رفته‌باشد.

درادبیات کلاسیك فارسی به استثنای شاهنامه پیرامون دیو وپری کمتر سخن رفته وآنچه هم بندرت [درادبیات کلاسیك فارسی] به کار ـ رفته صورت نمادی داشته است . واین‌امردرمورد حماسه‌هایی‌که موضوع آنها ازتاریخ واساطیر ایران باستان گـرفته شده نیز صدق می‌کند . در

۱ـ رك به : Ed.de Téhéran, p. 2809-2811.

۲ـ رك به : Prairies d'Or, II, p. 223.

۳ـ واژه‌ای تازی ؛ مقایسه شود باواژه‌ی سمع ، حیوانی‌که ازیك مـاده‌گرگ ویك‌کفتار زاده باشد .

۴ـ رك‌به : Browne, p. 241.

۵ـ شاید بتوان واژه هندی «کپی Kapi» (بوزینه) را باشیرکپی‌شاهنامه یکی دانست .

۶ـ رك به : Bal'ami, Zotenberg, II, p. 302.

داستان ویس‌ورامین، عشق لجام‌گسیخته‌ی‌ویس به‌رامین به‌دیوی‌تشبیه شد که‌باچنگال‌زهرآلودخودقلب‌وی [ویس] رامی‌خلد[۱]. دراثر[پرآوازه‌ی] نظامی ، دلداده‌ی افسانه‌یی شیرین ، یعنی‌فرهاد، ضمن شکوه‌ی عاشقانه‌ی خود [چنین] می‌گوید : «من دیو نیستم که از برابرمردمان بگریزم»[۲]. [ازاین‌شواهد که بگذریم] در دیگرآثارادبی‌واژه‌ی جن‌بجای دیونشسته وما دربخشی‌که درپیش است دراین زمینه مجـدداً سخن خواهیم گفت . درادبیات منظوم نیز پری به صورت صفتی مبتذل وپیش‌افتاده‌بکار می‌رود ویك زن خوبرو ویك معبود به پری یابتی پری‌وش تشبیه می‌شود .

۱ـ رك به ، «ویس ورامین» به تصحیح مینوی ، صفحه‌ی ۱۵۰، بیت سی‌وپنجم وابیات بعدی .

۲ـ رك به ، Herbert W. Duda, Ferhād und Schīrīn (Praha, 1933), p. 165, vers 42.

بخش هفتم

دیوان تازی و دیوان ایرانی

اسلام گونه‌های [تازه‌یی] از دیوان تازی را برای [نویسندگان ایرانی] به ارمغان آورد و اینان کوشیدند دیوان تازی را با آنچه در معتقدات کهن خودشان [درباره‌ی دیوان آمده بود] متجانس سازند. ماقبلاً دیدیم آن دسته‌ازنویسندگان‌تازی‌که به شرح تاریخ ایران‌باستان می‌پردازند واژه‌ی دیو وپری را چگونه به زبان عربی برمی‌گردانند. [کتاب آسمانی] قران مشحون است ازملامت ارواح پلید که آدمیان را گمراه می‌سازند و راه رستگاری را برآنها می‌بندند.

اَبرشیطان یاابلیس‌راکه ایرانیان‌بااهریمن‌می‌نمودند، [تازیان] ازمسیحیان به عاریت گرفته‌اند. این‌کلمه احتمالاً تحریفی‌است ازواژه‌ی «دیابلوس». ابلیس‌گروه انبوهی ارواح پلید درکنار دارد واز اینان در قرآن به نام شیاطین یا اجنه یاد می‌شود. [لازم به یادآوری است که] یکی دانستن اینان [= شیاطین واجنه] بادیوان درخور تأمل است. ضمناً جن در زبان قرآن به صورت اسم جمع‌بکار رفته ومفردآن عفریت

ذکر شده (سوره‌ی ۱۷، آیه‌ی ۳۸)[۱]. بدون‌تردیداختلاف قابل‌ملاحظه‌یی بین اجنه و دیوان وجود دارد. اجنه درعین‌آنکه منشی متفاوت‌باسرشت آدمیان دارند مطلقاً وانحصاراً همانند دیوان موجودات زیانکاری بشمار نمی‌روند و[درمیان آنان برخی] اجنه‌ی مؤمن یافت می‌شودکه به‌آیین اسلام گرویده‌اند وگروهی نیز بر پروردگار شوریده‌اند. گروه اخیر را طغیانگران (ماردین) یاشیاطین می‌خوانند. پاره‌ی ازنویسندگان تازی عفاریت را پس‌از ماردها نیرومندترین اجنه دانسته‌اند[۲]. دیوی که غول نام دارد نیز درعداد اجنه جای دارد. غول زنی است‌که درصحراروزگار می‌گذراند. وی به صورتهای‌گونه‌گون ظاهرمی‌شود ومسافران را گمراه ساخته آنان را می‌اوبارد[۳]. «سعلاة»[۴] یاساحرة الجن غالباً تالی غول قلمداد می‌شود ومعادل نر یا مذکرآن قطرب آمده. معروف است که

۱- برخی ازپژوهشگران کوشیده‌اند واژه‌ی جن را ازمشتقات «ژینوس genius» زبان‌لاتین‌قلمدادکنندولی«نولدکه» نشان داده‌است (رك به : ZDMG41. p. 417) که جن براستی یك واژه‌ی تازی است.

۲- رك به : The Haft Paikar, by Nizāmi, trans. by C. E. Wlison, II, (London1924) p. 169, commentaire du verr 1. 677.

۳- رك به : Enzyclopädie des Islam, article «ghul»; G. van Vloten, WZKM, VII, p. 179, d'après le Kitābu'l-haiwān de ǰaḥiz; Qaswīnī, éd. de Wüstenfeld, p. 370; Damīrī, II, p. 167.

۴- یا«سعلاء» ، جمع این‌کلمه سعالی است.

سعلاه‌ها و اجنه‌ی مادینه گاهی با آدمیان پیمان زناشویی می‌بندند[۱]. دیگر گونه‌های ارواح پلید را [که در] صحرا [بسر می‌برند] وزیانکاری می‌کنند تخیل اعراب ویژگیهای کم وبیش وحشتناکی بخشیده است. از آن جمله‌اند عیزارها، دلهاث‌ها، شق‌ها، نسناس‌ها وغیره. [حقیقت آن است که] جملگی این ارواح پلید انواع گونه‌گون جن یعنی چهره‌ی اصلی علم‌الشیاطین تازی هستند. درقرآن واژه‌ای جان که باجنّ هم ریشه است به صورت مترادف کلمه‌ی جن بکار رفته (رك به سوره‌ی ۵۵، آیه‌ی ۳۹). مع‌الوصف برخی ازنویسندگان بین جنّ وجان تفاوت می‌گذارند وجان را ضعیف‌تر و ناتوان‌تر ازجن می‌دانند[۲]. تازیان درزبان عامیانه باواژه‌ی جان نوعی جن را که به صورت ماری سپید باچشمان سیاه ومعمولاً بی‌آزار ظاهر می‌شود نشان می‌دادند وآنرا حامی‌ونگهبان خانه می‌شمردند[۳].

قرآن به ما فرا می‌دهد (سوره‌ی ۵۵، آیه‌ی ۱۳ـ۱۴) که پروردگار آدمیان را ازخاك واجنه را ازآتش بدون دود به وجود آورد. بنابراین [روشن است] که فقه اسلامی اجنه را به مثابه موجوداتی زبردست و چالاك وسبکتر ازهوا تجسم‌می‌کرد. قزوینی‌می‌گویدفرشتگان‌ازروشنایی

۱ـ رك به: Kremer, II, p. 258_259; Lane, Arab. Society, p. 33.

۲ـ رك به: Lane, Arab. Society, p. 27.

۳ـ رك به: Basset, Mille et un contes. I, p. 55_56.

آتش ، اجنه ازشعله‌ی آتش وشیاطین از دود آتش زادند[۱]. اجنه قبل‌از آفرینش آدم برروی زمین مأوا داشتند وابلیس‌که در آغاز عزازیل نام‌داشت جنی بود که درمیان فرشتگان مقام ومنزلتی والا داشت . وی پس ازآنکه به سروری اجنه رسید ازستایش آدم خودداری کرد وبا اراده‌ی ایزدی مخالفت ورزید[۲]. عصیان اجنه‌ی نامؤمن ازاین لحظه آغـاز شد .

[اجنه] به سبب طبیعت شعله‌وش خـود ازانظـارآدمیان مخفی‌می‌مانند ولی می‌توانند باغلظت دادن به وجود خویش مرئـی گردند وبه صورتی که‌می‌خواهند درآیند[۳]. غولان به صورت زنی‌خوبروتجلی‌می‌کنند ولی چون پای آنها [کماکان] بسان سُم درازگوش باقی‌می‌ماند، طبیعت راستین آنها [به سرعت] آشکار می‌شود . اجنه ازگونه‌های چارپایان به صورت مرکوب بهره می‌گیرند ولی‌هیچگاه برپشت خرگوش‌وکفتارسوار‌نمی‌شوند[۴]. به هنگام ظاهر شدن برسلیمان ، اجنه باهیأتهای‌گونـه‌گون [وبا رنگ] سفید ، سیاه ، زرد ، سرخ و دیگر الوان وبه شکل اسبان ، قاطران ، شیران ، آراسته به‌خرطوم ، دم ، چنگال‌وشاخ متجلی شدند[۵]. وقتی اجنه به‌آدمیان ظاهرمی‌شوند معمولا قدآنها ازبلندترین درختهای

۱ـ رك به : Wüstenfeld, p. 368.
۲ـ قران ، سوره‌ی ۲ ، آیه‌ی ۳۲ .
۳ـ رك به : Qazwini, 1. c.
۴ـ رك به : Kremer, II, p. 258.
۵ـ رك به : Qazwini, p. 372. Comp. l'extrait de Kisā'i chez Salzberger, Die Salnmo-Sage in der semitischen Literatur, Berlin 1907, p. 99.

نخل فزون می‌نماید[۱].

درافسانه‌ی سلیمان که محتملاً منشاء ایرانی دارد[۲]، زیر فرمان‌آوردن دیوان ازموضوعهای مورد علاقه است. دراین افسانه مضامینی‌به چشم می‌خورد که بعدها راویان‌تازی ازآنها بهره‌گرفتند[۳]. [ازجمله‌این مضامین می‌توان از] مهرسلیمان‌که به او سلطه‌ی‌مطلق‌بردیوان می‌بخشد واز دیو زندانی درسبوی ممهور به مهر سلیمان نام بـرد. [ازمـاجرای اخیر] در داستان صیاد وجن درکتاب هزار ویکشب که بافت ایرانی‌آن مورد قبول همگان است نشان داریم.

شبـاهت بین افسانـه‌ی جمشید[۴] و داستـان سلیمـان به دفعـات نویسندگان اسلامی را به تفکر وا داشته. مطهربن طاهرالمقدیسی‌چنین می‌گوید: «معجزاتی‌را که مسلمین‌واهل‌کتاب به سلیمان نسبت می‌دهند[۵]، ایرانیان عیناً به جمشید نسبت می‌دهند ولی نمی‌دانم آیا جمشید را نیز

۱- رك به : A. Moberg, Arabika Myter och Sagor. Stockholm 1927, p. 76.

۲- رك‌به: Salzberger, I. c. p. 4؛ دربارهٔ‌این‌قسمت‌ازافسانه در«وصیت نامه‌ی سلیمان» (Testamentum Salomonis, Salzberger, p. 9-10; com. p. 92.) شرح وتفصیل بیشتری داده شده است.

۳- رك به : Salzberger, p. 97.

۴- [دربارهٔ‌ی افسانه‌جمشید رك به : اساطیرایرانی، برگردان‌احمدطباطبائی، ص ۶۶-۸۴].

۵- ازقبیل به زیر فرمان‌کشیدن اجنه وآدمیان وارواح پلید، آشنایی‌به‌زبان پرندگان وچارپایان، نیروی استفاده ازباد به صورت مرکوب، استخراج نوره و گچ وسنگهای معدنی ازخاك، بناکردن‌گرمابه‌ها وغیره.

[ایرانیان] تالی سلیمان‌می‌دانند یانه[۱]. همانندی دوافسانه‌براستی‌حیرت‌آور است بویژه اگر درصدد مقایسه‌ی داستان جمشید بـراساس روایت طبری آنگونه‌که درصفحه‌ی ۱۰۴ این کتاب آمده با ماجرای سلیمان‌به روایت قزوینی برآییم[۲]. قزوینی می‌گوید او [= سلیمان] مـاردها را به زنجیرکشید وآنان را به گروههای‌گونه‌گون تقسیم‌کرد تا به استخراج آهن وبرنز وسنگ ، قطع اشجار وساختن دژها بپردازند . به همسران آنان [= ماردها] فرمان داد تا ابریشم خام وپنبه بریسند و [با آنها] قالی‌وقالیچه زرین ببافند. [سلیمان‌همچنین] به‌گروهی‌ازماردها فرمان‌داد تا درساختن تالارها ، مجسمه‌ها ، کاسه‌های بزرگ به پهنای حـوض مسین ، دیگهای سخت به ریسمان کشیده‌که یکی ازگونه‌های سنگی‌آن برای‌تغذیه‌ی هزارمردبسنده‌بود، بکوشند. وبازگروهی‌دیگررا فرمان‌داد تا [گندم] آسیا کنند ونان بپزند ، چارپایان‌را ذبح‌کرده پوست بکنند، ازآب مروارید برکشند ، چاه وقنات حفرکنند واززمین‌گنجینه‌ها ومواد معدنی استخراج کنند وبالاخره به تربیت اسبان همت‌گمارند .

ازآن بخش ازقرآن که به سلیمان‌اختصاص‌یافته وشمه‌یی‌ازآنرا براساس روایت قزوینی‌بازگوکردیم چنین‌برمی‌آیدکه نکات اصلی‌داستان

۱- رك‌به: Livre de la Création et de l'Histoire, Cl. Huart, III (Paris 1903), p. 106, traduction p. 109. Comp. Kitābu'l-Fihrist d'En-Nadim, éd. de Flügel, I, p. 399. Wüstenfeld, p. 372.

۲- رك به :

جمشید در دوره‌های پیش‌از اسلام درسرگذشت سلیمان راه یافته ونیز در سوره‌ی سی وچهارم ، آیه‌ی (۱۱ـ۱۲) آمده : «درجمع ماردها گروهی زیر نظر او [= سلیمان] وبه اجازه‌ی پروردگار کارمی‌گزاردندوهرکه ازفرامین‌تخطّی‌می‌کرد طعم شکنجه با لهیب‌را می‌چشید». ماردها هرچه سلیمان اراده می‌کرد انجام می‌دادند وتالارها ، مجسمه‌ها ، و دیگهـا به پهنای حوض مسین وکماجدانهای محکـم به ریسمان کشیده [بهـر او] می‌ساختند» . همگان ازنقش اجنه در [کتاب] هزار ویکشب آگاهند . «اوسترپ» دراثر اساسی خود درباره‌ی هزار ویکشب[1] به وجود سه رویه دربافت اصلی این مجموعه قایل است : ۱ـ شالـوده‌ی اصلی‌که شامـل داستانهایی است که از هزار افسانه تـرجمه شده ونسخه‌ی اصلی پهلوی آن در دست نیست . ۲ـ داستانهای تازی که بازتاب گونه‌یـی رئالیسم جالب است واز دوران خلافت بغداد نشان دارد . ۳ـ داستانهای مربوط به آشوبگران و راهزنان که تقریباً طی‌قرون هشتم ونهم‌میلادی درمصر تصنیف شده . تجلّی عنصرخارق‌العاده بـویژه درمحتوای‌رویـه‌ی اول و سوم چشم‌گیراست . هرگاه بخواهیم پیش‌داوری‌کرده‌باشیم، می‌توان‌چنین پنداشت[2] که اجنه‌ی متعلق به مجموعه‌های ایرانی‌همان‌دیوان [ایرانی] هستند که تغییرشکل‌داده‌اند وآنان [= اجنه] که در داستانهای مصری

۱ـ رك به : Studier over Tusind og een Nat, Cop. 1891.

۲- رك به : Studier, p. 90.

تجلی مـی‌کنند ازخصوصیات ارواح پلید تازی بهـره‌ی بیشتری دارند. «اوسترپ»[۱] زیـرکانه وبا دقت نظری در خـور تحسین یـادآور شده در داستانهایی‌که منشاء ایرانی دارد اجنه ضمن دخالت[مستقیم] درجریان حوادث ازگونه‌یی آزادی عمل برخوردارند، حال آنکه در داستانهـای مصری وضع بدین منوال نیست.

درواقع می‌توان به خصوصیاتی‌که دیوان‌ایرانی‌را از اجنّه تازی ممتاز می‌کند ویژگی پرمعنای دیگری نیز افزود. ازخلال توضیحاتی‌که فقهای اسلامی درباره‌ی منش اجنه می‌دهند، می‌توان اینان [= اجنه] را تجسم ابتدایی ترس ونگرانی‌ناشی‌ازشبهای‌صحرا دانست و [می‌دانیم که] تازیان نسبت به این وحشت و دلهره حساسیت‌بسیار نشان می‌دادند. بیغوله‌ها ومناطق لم یزرع وبویژه ویرانه‌ها را اعراب بـدوی جایگـاه موجودات سهمگین و رعب‌آور تصور کرده‌اند و بدیـن مـلاحظه چنین می‌پنداشتند که جنّ درمحل‌یامحلهایی‌بامحیط و وسعتی‌محدود ومشخص رفت وآمد می‌کند. به موجب یك انگاره‌ی عامیانه، جن‌باگونه‌یی‌طلسم مرتبط است‌ومالك‌طلسم‌می‌تواند جن را به‌اطاعت‌ازفرامین‌خود وادارکند.

این همان مضمونی است که در داستان علاءالدین وچراغ جادوبه آن برمی‌خوریم. دیوان برعکس آزادانه درآمد و رفتند وتا زمانی‌کـه بانیرویی برتر ازنیروی خودشان مواجه نشوند به اراده‌ی خویشتن‌عمل-

۱- J. Ostrup

می‌کنند . عفریتی‌که صیاد تهی‌دست وی را ازسبوی‌ممهور به مهرسلیمان رهایی می‌بخشد واجنه‌یی‌که درمورد زیباتر بودن شاهزاده قمرالزمان از شاهزاده خانم بدر ویابالعکس بایکدیگرستیزمی‌کنند، باتوجه به‌استقلال عمل‌آنها، نشان‌ازمنشاءایرانی‌آنان [= اجنّه] دارد. درداستان‌شاهزاده احمد وپری بانو که درترجمه‌ی[فرانسه‌ی] «گالان»[1] آمده ولی‌نسخه‌ی اصلی تازی‌آن ازدست رفته، جنی با نام ایرانی‌پری بانوکه دخترشهریار اجنه است باشاهزاده [احمد] پیمان زناشویی‌می‌بندد. جای تردیدنیست که این قصه نشان ازبافت ایرانی دارد .

مجموعه داستانهای ایرانی مانند هزار ویکروز که به تقلید از هزار ویکشب تصنیف شده واز متن فارسی [اصلی] آن آگاهی نداریم‌و همچنین گلچینی‌که نام نگارنده‌ی آن در دست نیست وتوسط «بریکتو» به فرانسه برگردانده شده[2]، نشانگرآمیزه‌ی مشابهی از دیوان ایرانی و ارواح پلید تازی است . درصفحه‌ی دوازدهم اثر اخیر [= گلچین‌بدون نام نگارنده] سخن ازدیوی غول‌آسا می‌رود. وی سیاهپوستی‌وحشتناك و شیطانی زشترو است که بدنش به دیو وچهره‌اش به عفریت می‌ماند .

در داستانهای خارق‌العاده که درکتب فارسی آمده[3] و [معمولاً]

۱- Galland

۲- رك به : Contes persans, Bibl. de la Faculté de Philosophie et de Lettres de Liège, fasc. XIX.

۳- رك‌به: A. Christensen, Märchen aus Iran, Introduction, p. 15-16,

به زیور افسانه وقصص فرح‌انگیز آراسته‌است، همانند هزار ویکروز و گلچین «بریکتو» عناصر ایرانی وتازی دریکدیگر دخل وتصرف‌می‌کند. هرگاه بر آن‌باشیم که به بررسی روایتی‌اصیل‌یانیمه‌اصیل‌ایرانی‌بپردازیم، بایدآن روایت را در داستانهایی‌که دهن‌به‌دهن[وسینه به سینه] می‌گردد جستجو کنیم . « د . ال . ر . لوریمر» و «ا ـ او ـ لوریمر»[1] چنین گلچین زیبایی را اززبان مردم‌کرمان‌ومردم قبیله‌ی‌بختیاری‌جمع‌آوری‌کرده‌اند. دراین‌زمینه‌نگارنده ذکر ده داستان‌نخستین‌اثرخود به نام «قصص‌ایرانی» را لازم می‌داند . این داستانها توسط‌یك بانوی‌ایرانی‌که‌آنها را دردوران طفولیت از زبان یکی ازبانوان حرم شنیده بود بروی‌کاغذآمده و [لازم به یادآوری است که] بانوان حرم بدون تردیدامین‌ترین‌حافظان‌روایات کهن هستند . داستانهای این دو مجموعه [= «قصص ایرانی» وگلچین «لوریمر» ها] نمونه‌ی راستین قصص‌عامیانه‌را که به شیوه‌ی‌هند واروپایی ومتفاوت‌ازقصص‌تازی‌است بخوبی‌می‌نماید[2] ودرآنهاازگونه‌های داستانهای عامیانه که مقبول ملل اروپایی است نشانهایی به چشم می‌خورد . در این

۱ـ D. L. R. Lorimer and E. O. Lorimer؛ رك به : Persian Tales, written down for the first time in the original Kermani and Bakhtiari, London 1919.

۲ـ درمورد مساله‌ی انتقال داستانهای هند واروپایی وتکوین آنها به صورت نمونه‌های متناسب بامحیط نزد اقوام هند واروپایی زبان وهمچنین اختلاف اساسی بین داستانهای هند واروپایی و داستانهای سامی رك به : C. W. von Sydov, Folksagoforskningen, dans le journal suédois «Folkminnen och Folktanker», 1925, p. 105.

داستانها سخنی ازغول‌وجن درمیان‌نیست، بلکه ازدیووپری‌بحث‌می‌رود. پریان معمولاً ازجنس مخالفند، اما به پریان نر ودیوان‌ماده نیز اشاراتی‌می‌شود. قهرمان [داستان‌بیشتراوقات] بادخترشاه پریان روابط عاشقانه برقرارمی‌کند و [پری محبوب‌خود را] باعبورازموانع وکشتن‌اژدهایان گونه‌گون به کف می‌آورد. گاهی نیز [قهرمان‌داستان] شاهزاده خانمی را که به دام دیوی اسیرآمده رهایی‌می‌بخشد، وآنگاه‌که دیوان به‌تعقیب او می‌پردازند با انداختن اشیاء جادوی به پشت سر خود ازچنگ آنها می‌گریزد. دیوان موجوداتی زشترو وشاخدارند. آنها معمولاً بسیار حیله‌گرند ودرعین حال‌ازهوش‌اندکی‌برخوردار وبدین‌سبب به [سهولت] فریب مکر قهرمان[داستان] را می‌خورند. [ضمناً] دیوان ازخوردن گوشت آدمی روگردان نیستند وشامه‌ی آنها بوی گوشت آدمیان را به آسانی تشخیص می‌دهد. [نقل می‌کنند] دیوی که دراثر ضربات شمشیر قهرمان [داستان] تاسرحدمرگ‌زخمی‌شده‌از[خصم‌پیروزمند] می‌خواهد تاضربه‌ی دیگر براو وارد کند ولی‌قهرمان می‌داند هرگاه چنین‌کند دیو نیرو وقدرت[پیشین] را باز خواهدیافت[1]. به طورخلاصه دراین‌داستانها ویژگیهایی به چشم می‌خورد که [از هرنظر] یادآور غولها و اجنه‌ی قیصرالقامه‌ی داستانهای عامیانه‌ی اسکاندیناوی است. [به رویهم] با تجزیه وتحلیل‌خصوصیات‌بازیگران این‌قبیل‌داستانها به بقایای‌یک‌رویه‌ی

۱- [مقایسه شود بانبرد «هراکلس» با «آنته» پسر «پوزئیدون» ایزد دریا و همچنین بانبرد «هراکلس» با اژدهای «لرن»، دراساطیریونان].

کهن انگاره‌ی ایرانی وهند و اروپایی درباره‌ی موجودات اهریمنی دست می‌یابیم‌ونیز به نمونه‌ها و رسوبهایی برمی‌خوریم که‌ازلابلای‌روایات مذهبی کتب مزداپرستی سر برمی‌آورد . بدیهی‌است دراین روایات ازنبرد با اژدهایان نیز به دفعات سخن رفته .

مع‌الوصف‌اجنّه همواره نقش‌بزرگی‌درمعتقدات‌عامیانه‌ی‌ایرانیان بازی می‌کنند ولی منش‌آنها [درمقام مقایسه] باطبیعت اجنه‌ی روایات کهن تازی ونیزاجنه‌ی‌داستانهای‌ادبی به شیوه‌ی هزارویکشب به‌گونه‌یی دیگر تجلّی می‌کند .

هرگاه‌بپذیریم‌که دیوان را باغولان‌فرهنگ‌عامیانه‌ی مغرب‌زمین شباهتی‌است ، [بایدیادآورشویم‌که] اجنه به‌انگاره‌ی عامیانه‌ی‌ایرانیان بیشتر به موجودات خارق‌العادی روایات‌اروپایی‌واسکاندیناوی می‌مانند[۱]. عجب است‌که معتقدات رایج دراروپا یعنی‌معتقداتی‌که از دیرباز ایرانیان آنها را می‌شناختندواین چنین‌بایك‌موجودخارق‌العاده‌ی غیرایرانی‌پیوند خورده باشد . اجنه درنظرمردم‌بزدل همچوغولان می‌نمایند ولی‌چنانچه به آنها نزدیك شوند [بتدریج] از حجمشان کاسته می‌شود وکوچك و

۱ـ این موجودات‌که درفارسی معادل‌دقیقی‌ندارند عبارتند از «لوتن lutin»، «گنم gnome» ، «کوبولدkobold» ، «نیسرnisser» ، «اندرژوردیسك Under-jordiske» (آنان‌که در دل خاك بسر می‌برند) .

کوچکتر می‌گردند[۱]. آنان [= اجنّه] نه تنها در ویـرانه‌هـا بلکه در آبشتن‌گاهها ، چاهها و گرمابه‌ها بویژه شب هنگام رفت وآمد مـی‌کنند چه ظلمت را عزیز می‌دارند . برای اجتناب ازبـردن نام اجنه به اشاره ازآنان به عنوان از «ازما بهتران» اسم می‌برند، همانسان‌که انگلیسی‌ها «روبن» جادوگر را نیکمرد ، سوئدیها ونروژیهـا «نیس» را «گـوانیس Goa Nisse»، «نیس گودرنگ Godreng » ، «گودبـوند Godbonde » (به ترتیب نیك جادوگر، بچه‌ی خوب و روستایی‌خوب) می‌خوانند[۲].

[ازآنچه آمد] چنین‌می‌توان نتیجه‌گرفت‌که‌این‌اجنه به‌گونه‌یی با اعضای یك خانواده پیوند وقرابت دارند.آنها درگوشه‌های تاریك‌خانه وشامگاهان دراطاقها نیز یافت می‌شوند . لذا هنگام قدم گذاشتن به یك اطاق تاریك باید بسم‌الله‌یادعای مشابهی‌را برزبان‌آورد، چه‌اجنه درهمه حال همسایگانی مزاحمند . آنها [ضمناً] موجوداتی‌کینه‌تـوز وآزار ـ دهنده‌اند و هرگاه احساس مزاحمت کنند دست به انتقام‌می‌زنند ومزاحم را مبتلا به جنون می‌سازند یاحداقل اورا دربیهوشی فرو می‌برند . به

۱- نگاه‌کنید‌به‌اثر نگارنده‌به‌زبان دانمارکی Hinisiudes det kaspiske Hav, p. 110 ؛ شرحی‌که آمدکلا ازکتاب نیرنگستان نـوشته‌ی صادق هدایت (تهران ۱۹۳۳) و «معتقدات و رسوم وآداب ایرانیان» (پاریس ۱۹۳۸) جلددوم صفحه‌ی ۳۶۵ وصفحات بعدی ، اقتباس شده . دراثر اخیر مـوضوع جـن باشرح و تفصیل بیشتری مورد بحث قرارگرفته است .

۲- رك به : H. F. Feilberg, Nissens Historie, Danmarks Folkeminder no. 18, Cop. 1919, p. 105.

هنگام زمین روفتن درشب احتمال تصادم با اجنه بسیار است و هرگاه آبجوش به زمین بریزند آنان به گونه‌یی دردناك احساس سوزش می‌کنند. از این انگاره درمغرب زمین نیز نشان داریم، چه دراین قاره نیز کینه وانتقام‌جویی ارواح [پلید] خانگی موضوع افسانه‌های بسیار قرار گرفته است. [دریك افسانه‌ی دانمارکی چنین آمده که] در «تلمارکن» زن‌جوانی به بیماری [مرموزی] گرفتار آمد، چون شبانگاه روز شنبه به هنگام شستن پیراهن خود آبجوش [طشت رختشویی] را به زمین ریخته و با آن دختر یك جن را سوزانده بود[1].

به هنگام پرتاب سنگ احتمال دارد جن کوچکی مورد اصابت قرار گرفته به هلاکت رسد ودر نتیجه دیگر اجنه به انتقام‌جویی برخیزند. ازقراین چنین برمی‌آید که [دراین قبیل روایات] دیگر باموجوداتی غول‌آسا وکوه‌پیکر روبرو نیستم بلکه باهمزادانی کوچك اندام سروکار داریم. این نکته داستان سوداگر وعفریت هزار ویکشب را به یاد می‌آورد. دراین داستان که منشاء ایرانی آن مسلم است چنین آمده که سوداگر با انداختن یك هسته خرما به زمین موجب نابودی طفلی از تخمه‌ی عفاریت یا اجنه گردید.

بخشی از رزق‌وطعام اهل‌خانه حقّا به اجنه می‌رسد وهمان طور که در [سرزمین] اسکاندیناوی به مناسبتی (شنبه شب یاشب میلاد مسیح)

۱- رك به: Olrik - Ellekilde, Norten Gudeverden, p. 232; comp. ibid, p. 269.

شکم «نیس»ها را از آش بلغور انباشته می‌کنند[۱]، درایران نیز توصیه می‌شود استخوان را تابن به دندان نکشند وگمی‌گوشت روی آن برای اجنه باقی بگذارند.

هرگاه بین اجنه‌ی خانه مراسم ازدواج برپا شود؛ آنان معمولاً جامه‌ی اهل‌خانه را می‌برند وبه تن می‌کنند ولی همواره‌آنرا قبل‌ازپگاه باز می‌آورند. به طورکلی‌اجنه علاقه [ی خاصی] به استفاده ازمتعلقات آدمیان ازخودنشان می‌دهند اما پس‌ازبهره‌گیری‌آنهارا به جای خودباز-می‌گردانند. [نقل می‌کنند] شب هنگام مردی که درحال حفرقنات در بیغوله‌یی‌بودجنّی‌را دیدکه‌جامه‌ی‌نوفرزندش[= فرزندقنات‌کن]رار بود. مرد به شتاب پشت جنّ را بادست گل‌آلود خود لمس کرد امـا در حال بیهوش به زمین افتاد. فردای آنروز هنگامی‌که پسرآهنگ پوشیدن جامه‌ی خود داشت جای دست پدرش را برآن مشاهده کرد[۲].

برخی‌اوقات هنگامی‌که قرآن‌تلاوت می‌شودآوای خنده ونجوای اجنه ازسرداب‌ها به گوش می‌رسد[۳]. گاهی نیزآنها را درحال شنا کردن درآب انبار خانه می‌بینند. وباز دیده می‌شودکه جنّی‌اسبان را ازاصطبل بیرون کشیده تمام شب درصحرا می‌دواند واسبان [پگاه] خسته وکوفته

۱ـ رك به : Feilberg, 1. c., p. 58.

۲ـ رك به: A. Christensen, Hinsides det kaspiske Hav, p. 110; comp. Massé, II, p. 358.

۳ـ مقایسه شود باخنده‌ی«کوبولد»؛ رك به : Feilberg, 1. c., p. 82.

باز می‌گردند[۱].

برای محفوظ ماندن ازگزند اجنّه و دور ساختن آنها بایدکارد یا آلت فلزی یاپولادی دیگری‌همراه داشت[۲]. اجنه بویژه‌ازنیش‌سنجاق درهراسند. هرگاه سنجاق به گردن یك جن که خود را به صورت دراز-گوش درآورده بنشانند، می‌توانند آنرا برای بار کشیدن بکار گیرند و هرگاه سنجاق را بیرون کشند [حیوان بارکش] دگرباره به صورت جنّ درمی‌آید ومی‌گریزد[۳].

پاره‌یی اوقات وتحت شرایطی اجنه دست یاری به سوی آدمیان دراز می‌کنند. [بطور مثال] ازما بهتران صادق هدایت[۴] نیاز به قابله‌یی ازنژاد بشر پیدا می‌کنند و اورا باچشم بسته به مأوای خود می‌برند وبه هنگام باز پس فرستادن وی بجای پول مشتی پوست پیاز به او اجرت می‌دهند. هرگاه قابله [شبانگاه] پوستها را زیر قالی‌بگذارد، هرروز صبح به جای آنها سکه‌یی زر می‌یابد، اما اگر راز را به کسی افشاکند

۱- رك‌به: Feilberg, 1. c.; Hins. det kasp. Hav, p. 110؛ که‌در آن ازهمین موضوع درسرزمین‌اسکاندیناوی (ص ۷۹) ودر روایات اقوام اسلاو (ص ۲۷) سخن رفته است.

۲- این انگاره‌که آهن نیروی ارواح پلید را زایل می‌سازد درسراسر اروپا تعمیم یافته، به عنوان مثال رك به: Marian Roalfe Cox, An Introduction to Folklore, New. ed., London 1904, p. 14-16.

۳- رك به: Massé, II, p. 360.

۴- رك به «نیرنگستان»، صفحه‌ی ۱۸.

پوستهای پیاز خاصیت خود را ازدست می‌دهد. این مضمون که ازآن که در روایات عامیانه‌ی ارمنی[۱] ودریك داستان عامیانه‌ی عراقی[۲] نشان داریم ، در اروپا نیز سابقه دارد وتنها درمورد شیئی جادوی که به عنوان پاداش[۳] داده می‌شود باروایات [شرقی] اختلاف دارد. [ازآنچه آمد] چنین می‌توان نتیجه گرفت که این قبیل مضامین به مجموعه‌ی مضامین متحرك و سیار تعلق دارد .

جن هیأت‌های گونه‌گونی به خودمی‌گیرد. گاهی به صورت گربه‌ی سیاه تجلی می‌کند وبدین ملاحظه هرگز نباید درصدد آزارگربه‌یی به‌این رنگ برآمد. دربرخی ازافسانه‌های اروپای مرکزی وسرزمین اسکاندیناوی، همزادان خانگی نیز به صورت گربه ظاهر می‌شوند[۴]. اما ظاهراً جن بیشتر به صورت ماری بی‌آزارجلوه‌گر می‌شود. خانم «کولیوررایس»[در

۱ـ رك به: Abeghian, Der armenische Volksglaube, Leipzig 1899, p. 107-108.

۲ـ رك به: E. S. Stevens, Folk-Tales of Iraq, p. 37.

۳ـ رك به: Hartland, The Science of Fairy Tales, London 1891, 37; Feilberg, Bjaergtagen, Danmarks Folkminder, no. 5, Cop. 1910, p. 69.

۴ـ رك به: Feilberg, Nissens Historie, p. 110; Inger M. Boberg, Sagnet om den store Pans Dod, Cop. 1933, p. 53-65, 97-100, 115, 128-132, 137-140, 147-150, 151.

این زمینه] داستان زیررا نقل می‌کند[۱]: [روزی] خدمتکارخانم «رایس» سراسیمه وارد [اطاق] می‌شود ومی‌گوید درمرغدان مار قطوری دیده است. خانم «رایس» موضوع را بایك بانوی ایرانی درمیان می‌گذارد و او می‌گوید مارخانه‌سالار است وهرگاه آنرا بکشید جفتش به‌کین‌خواهی می‌آید. [بهتر است آنرا به حال‌خودبگذارید] زیرا گزندی‌نمی‌رساند.

[انگاره‌ی] مار خانگی که بهروزی به ارمغان می‌آورد از عهد باستان تا به‌امروز درمعتقدات اقوام اروپایی‌راه‌یافته[۲]. ارامنه می‌پندارند که درهرخانه یك مار نامرئی‌بسرمی‌برد و [نقش آن] خوشبخت ساختن اهل خانه و راندن ارواح‌پلید و زیانکاراست[۳]. [دربخشهای‌پیش] دیدیم اعتقاد به اجنه (یا جان‌ها) که به صورت مارهای کوچك ظاهر می‌شوند نزدتازیان نیزسابقه دارد[۴] واینان [= تازیان] محتملا آنرا [= اعتقاد] از ایرانیان به عاریت گرفته‌اند. ونیز محتمل است انگاره‌ی کهن مار خانگی از زمانهای دور دزسرزمینهای [واقع در] گرداگرد دریای

۱- رك به: C. Colliver Rice, Persian Woman and their Ways, London 1923, p. 242-243.

۲- رك به: Handwörterbuch des dautschen Abergjaubens, VII, p. 1140, art. Schlange; Pauly-Wissowa, Real-Enzyclopädie d. class. Altertumswissen-schaft, 2' sér., II, p. 517, art. Schlange; J. S. Moller, Husslangen Jydske Samlinger, 5' sér., t. IV.

۳- رك به: Abeghian, Der armenische Volksglaube, p. 74.

۴- رك به صفحه‌ی ۱۱۰-۱۱۱ همین‌کتاب.

مدیترانه اشاعه یافته باشد .

درمورد روایات ایرانی [دراین مقوله] «ماسه» رویداد زیر را نقل می‌کند : درمشهد زنی فرزندش را جلوی یك کاسه ماست رها کرد و از خانه بیرون شد . هنگام بازگشت طفل را دید که ماری به دست دارد و هردم سرمار را داخل ماست می‌کند و سپس آنرا می‌مکد. [به هنگام بازگشت زن] مار به درون چاهی گریخت و [آنگاه که] زن به سوی آن سنگ پرتاب کرد[۱] طفل مشاعر خود را از دست داد چه آن مار [درواقع] جنّ بود . دراینجا نیز می‌توانیم شواهد مشابهی ازفرهنگ عامیانه‌ی سرزمین اسکاندیناوی ، فنلاند وآلمان ارائه بدهیم.

«مولر» در رساله‌ی خود افسانه‌هایی دراین زمینه گرد آورده[۲] و ما به ذکر دو فقره ازآنها بسنده می‌کنیم . درجزیره‌ی «لانگلاند» (در دانمارك) مارگُرزه‌یی هرروز به کنار پسربچه‌یی می‌شتافت وپسربچه با مهربانی پشت آنرا نوازش می‌کرد. سرانجام پسربچه خواستار شدکه‌مار با او همکاسه گردد اما پدر طفل که با این کار همداستان نبود مار را به هلاکت رساند ولختی بعد پسربچه دیوانه شد. در داستان دیگرکه به‌سال ۱۹۳۷ در«گرینشتد» (در ژوتلاند) ضبط شده چنین آمده: مردی‌روستایی نقل می‌کرد که در دوران طفولیت [روزی] پدرش را با کاسه شیر وچند تکه نان به روی پلکان نشسته دید. مادر[مرد روستایی] هنگام بازگشت

۱- رك به : Massé, II, p. 359.

۲- رك به : M. J. S. Moller, Husslangen, p. 3.

فرزند را دید که باقاشق به چیزی می‌کوبد ومی‌گوید تو بایـد نان نیز بخوری . آنگاه [مادر] مشاهده کرد که مار گرزه‌یی در حال نـوشیدن شیر فرزند او است . افسانه‌ی همانندی دردیگر داستانهای دانمارك‌نقل‌می‌شود واین نشانگر انگاره‌یی‌است بس‌متداول درمغرب‌زمین. به‌موجب این انگاره (که تجربه ضد آنرا نشان می‌دهد)[۱] مار شیر را دوست دارد. ارامنه نیز [همواره] مقداری شیر برای مارنامرئی‌کنارمی‌گذارندوبدین امید می‌بندند که درکاسه‌ی تهی شده [ازشیر] سکه‌یی زر بیابند[۲].

اجنّه بویژه به فرزند آدمیان‌گرایش نشان می‌دهند. آنها گاهی طفلی را باخود می‌برند ولختی بعد برمی‌گردانند. برخی‌اوقات دیده شده که اجنه به جای طفل ربوده شده دیوی کـودك نما می‌گـذارند[۳]. و باز می‌پندارند هرطفل را همزادی ازتخمه‌ی اجنه است که همزمان باطفل زاده می‌شود وبا او نشست وبرخاست می‌کند[۴].

آل موجود زیانکاری است‌که زن تازه‌زای رامی‌آزاد وجگراورا

۱ـ ایضاً ، ص ۹ـ۱۰ .

۲ـ رك به : Abegian, p. 74.

۳ـ درمورد این انگاره‌نزدملل‌مختلف رك به : Hartland, The Science of Fairy Tales, chap V.

۴ـ رك به : «نیرنگستان»، صفحه‌ی ۱۳ و«معتقدات ورسوم‌وآداب‌ایرانیان»، نوشته‌ی «ماسه» ، جلد دوم ، صفحه‌ی ۳۵۸ . دربین روستاییان نـروژ امـروزه به چنین‌انگاره‌یی‌برمی‌خوریم.این روستاییان چنین‌می‌پندارندکه‌هرآدمی‌زادرا موجودی به نام fylgja ازگهـواره تا گـور همراهـی می‌کند (رك به : O. T. Olsen, Norske Folkeenventyr og Sagn, p. 67.

بیرون کشیده درسبدی پنهان می‌کند. هرگاه آل موفق‌شود باسبد ازآب بگذرد زن تازه زای جان می‌دهد. این زیانکار که نامش ریشه‌ی ترکی دارد[۱] [معمولاً] به صورت زنی بادست وپای لاغر وچهره‌یی سرخ فام و دماغی ازخاك رُس تجلّی می‌کند[۲]. ارامنه نیز ازاین [دیوبد سرشت] هراس دارند[۳].

فرهنگ عامیانه‌ی ایران از ارواح پلید دیگری‌نیز باویژگیها و وظایف‌معینی‌نام می‌برد. پالیس‌کف پای‌آدمی‌زادی‌راکه درصحرا به‌خواب رفته آنقدر می‌لیسد تاتمامی خون اورا بمکد. دوال پا (آنکه پاهایش دراز وباریك‌مانندوال‌باشد) مرد سالخورده‌یی‌است که‌به‌کنار راه‌می‌نشیند واز رهگذران می‌طلبد اورا قلم‌دوش کنند. هرگاه [رهگذری] اورا برشانه بکشد، پاهایی به درازای سه‌گز وهمانند مار از شکم دوال‌پاسر بیرون می‌کشد وگردکمر رهگذرمی‌پیچد. دراین حال رهگذر ناگزیر‌است کمر به خدمت دوال پا ببندد وتنها بامست کردن او [= دوال پا] می‌تواند ازبند بگریزد[۴]. [دوال] همان‌پیرمرد دریا است‌که در پنجمین سفر سند باد بحری سر راه [سند باد] قرار می‌گیرد[۵]. سپس نوبت به

۱ـ رك به: Massé, II, p. 356.

۲ـ رك به: «نیرنگستان»، صفحه‌ی ۷ و Massé, II, p. 44-46.

۳ـ رك به: F. Macler, Quatre conférences sur l'Arménie (Paris 1932), p. 98; Abeghian, Der armenische Volksglaube, p. 118.

۴ـ رك به: «نیرنگستان»، صفحه‌ی ۱۲۷ و Massé, II, p. 353

۵ـ رك به: Chauvin, VII, p. 21-24.

نسناس‌ها می‌رسد که [ایرانیان] آنها را ازتازیان به عاریت گرفته‌اند. نسناس‌ها دیو مردمی هستند که به صورت نیم انسان تجلی‌می‌کنند. آنها را یك نیمه بدن، یك نیمه‌دست ویك نیمه‌پا استوباجست‌وخیزحرکت‌می‌کنند[1].

۱ـ رك به: «نیرنگستان»، صفحه‌ی ۱۳۰. توصیف همانندی [از نسناس] دراثر قزوینی آمده (چاپ Wüstenfeld صفحه‌ی ۴۴۹). مع‌الوصف ایرانیان از این دیو شناخت زیادی ندارند وآنرا به‌گونه‌های متفاوت وصف می‌کنند. قاطر-داری‌که «ادوارد بروان» را از انواع ارواح پلید آگاهی‌داد، نسناس را به دوال پا تشبیه می‌کند («یکسال درمیان ایرانیان»، چاپ جدید، اکسفورد ۱۹۲۶، ص ۱۸۰). یکی دیگر از راویان «براون» نسناس را موجودی بی‌آزار وشوخ و هزال قلمداد می‌کند. [نقل می‌کنند] مردی‌که با اسب به شیرازوبوشهرسفرمی‌کرد درکنار راه موجودی را دیدکه به بره‌یی می‌مانست. مرد آنرا برداشت و برزین [اسب خود] گذاشت. لختی بعد، مرد سوار باتعجب مشاهده‌کرد بره چنان‌تنومند شده‌که سر و دمش از هردو سوی مرکوب به زمین‌کشیده می‌شود. آنگاه بیمناك شد وبره را فرو افکند وچهار نعل‌گریخت. راوی [«براون»] اضافه می‌کند این گونه لودگی [به دفعات] ازنسناس سر می‌زند ولی آزاری ازآن نمی‌رسد (ایضا، صفحه‌ی ۲۹۱). نظامی عروضی نگارنده‌ی چهار مقاله روایت زیر را به نقل‌ازیکی از اهالی نیشابور بازگو می‌کند (چهار مقاله، چاپ میرزا محمدخان قزوینی، لندن ۱۹۱۰، ص ۶ ترجمه‌ی «ادواردبراون»، لندن ۱۹۲۱، ص ۹)، به هنگام سفر با کاروان این مرد وهمسفرانش برفراز یك تپه‌ی شنی زنی زیبا، برهنه، سروقد، ماهرو و درازگیسو دیدند. آنگاه‌که با او سخن می‌گفتند پاسخ نمی‌داد و زمانی‌که به وی نزدیك می‌شدند باچنان سرعتی می‌گریخت‌که هیچ اسبی به‌گردش نمی‌رسید. قاطرداران ترك ما گفتند این موجود مردی (؟) وحشی است‌که نسناس نام دارد. وباید دانست‌که آن [= نسناس] به ملاحظه‌ی‌محامد سه‌گانه‌اش ازجمله‌ی حیوانات شریف است.

ازجمله زیانکاران محلی می‌توان ازسیاهگالش (شبان سیاه) که گونه‌یی «روبستال»[۱] ایرانی‌است نام برد. این زیانکار به جنگلهای گیلان رفت وآمد می‌کند. [قطعاً] به یاد دارنـد که درعهد باستان گیـلان و مازندران مأوای دیوان و دیوپرستان بود. سیاهگالش با گلـه گاوهـای وحشی خود درانزوا بسر می‌برد وکنام اورا پناهگاه چارپایان خـوانند. مردان نباید دراین محل به شکار بپزدازنـد و هرگـاه کسی از این سنت تخطی‌کند سیاهگـالش اورا تنبیه خـواهد کـرد. به دفعات دیـده شده شکارچیان ناباور که دراین منطقه به تعقیب شکار پرداخته بودند فردای آنروز جان می‌دادند یا فاجعه‌یـی دامنگیرآنها یا احشامشان مـی‌شد. می‌گویند سیاهگالش جمعه‌ها برای فروش کره به بازار می‌رود. آن‌کره که ازسیاهگالش خریداری شود تمامی ندارد و [هرروز] برمقدار آن افزوده می‌گردد، ولی هرگاه خریدار راز [این ماجرا] را افشا کندکره درحال می‌خشکد[۲].

درخاتمه [بد نیست] ازحیوان مرموزی به نام دجّال یـاد کنیم. مقدّر است خر دجّال در روز رستاخیز ازچاهی دراصفهان سر برآورد. رنگ این خر سرخ وپاهـایش خـاکستری‌است. جثّه‌ی آن به کوهـی

۱ـ Rübezahl [شخصیت افسانه‌یی‌آلمانی‌که برفرازکوهستان ماواء داشت. نام قدیمی‌آن دم شلغم است ولی در زبان عامیانه اورا شلغم شمـار Rübezagel می‌خوانند].

۲ـ رك به، «نیرنگستان»، صفحه‌ی ۱۱۸ و Massé, II, p. 365-366

می‌ماند ودر هرقدم شش فرسنگ [راه] می‌نوردد. هریك‌ازتارهای موی بدنش [در روز قیامت] نغمه‌یی مخصوص ساز مـی‌کند . از گـوشهایش پاره‌های نان فرومی‌ریزد ومدفوعش به خرما تبدیل‌می‌شود. جمله‌کسانی که خردجّال را دنبال مـی‌کنند به دوزخ خـواهند رفت[1]. «ماسه» [در دنباله‌ی مطلب] اضافه می‌کند: «منشاءآن سنت عامیانه‌که [برپایه‌ی‌آن] بریده‌های ناخن رادرآستانه‌ی در مدفون می‌کنند ، ناشی از این انگاره است [= روایات مربوط به خردجّال] ، چه ناخنها به صورت خارزار انبوهی خواهد رویید و[درجلوی‌در] سد [محکمی] ایجادخواهدکرد. ازاین‌گذشته، هرگاه‌انسان نامعتقدباشدناخنها نخواهدرویید و[نامعتقد] به رغم میل خویش خر دجّال‌را به دوزخ دنبال‌خواهدکرد . این‌گونه‌یی تعبیر جدید ازشیوه‌ی کهن مدفون ساختن ناخـن است که در وندیداد[2] ازآن ذکر رفته و [دراینجا] با انگاره‌ی مسلمین درمورد فرجام جهان منطبق گردیده است .

از لابلای آنچه در منابع مربوط به عهد پیش‌ازاسلام [درباره‌ی

۱ـ ایضا، صفحه‌ی ۱۳۰ و Massé, II, p. 368

۲ـ رك به صفحه‌ی ۴۳ـ۴۴همین‌کتاب. [یادآورشویم‌که] روستاییان«زوتلاند» در دانمارك می‌پندارندکه هرگاه روز یکشنبه ناخن بگیرند شیطان از آن بـرای تسلیح سم خود سودمی‌برد . هرگاه ریزه‌های مورا به دوراندازند وپرندگان‌آنهارا برای ساختن لانه‌ی خود به‌کارگیرند به‌آسایش درگور امیدی نخواهد بود . رك‌به: E. Tang Kristensen, Sagn og overtro fra Jylland, 2' sér., t. 2, p. 49 (no. 539, 530).

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
۱۳۷۴

دیوان واهریمنان آمده] ما بنـدرت و برحسب تصادف از ویـژگیهـای کهن انـگاره‌ی عامیانه‌ی ایرانیان درباب دیوان آگاهی می‌یـابیم وآنچه نیز به جای مانده عاری از رنگ فقه اسلامـی نیست . اما [در عوض] روایات ارمنی پاره‌یی جزییات تکمیلی [این انگاره] را حفظ کـرده است . درعصر اشکانیان وساسانیان علایق معنوی ونزدیکی ؛ ارامنه را به ایران زمین پیوند می‌داد . ارامنه با گرویدن به مزداپرستی تمدن پارتها وپارسهارا پذیرا شده‌بودند وباآنکه طی‌قرون‌چهارم وپنجم‌میلادی‌مذهب مسیح‌درارمنستان‌برآیین‌مغان چیره‌آمد. مع‌الوصف‌رویه‌یی‌ازانگاره‌های عامیانه‌ی ایرانی ضمن آمیختن باسنن بومی و محلـی [ارامنه کماکان] بجای ماند . تطابق معتقدات ارامنه درباب دیوان با انگاره‌های ایرانیان دراین زمینه توجه بسیاری ازسیّاحان و دانشمندان امروزی را به خود معطوف داشته و نشانگر این حقیقت است که این سنن و انگاره‌هـای عامیانه سابقه‌یی بسیار کهن دارد . تطابـق یاد شده از هیـأت قـدیمی واژه‌هایی‌که‌ارامنه [ازفرس قدیم و زبان‌پهلوی] به‌عاریت‌گرفته‌اندکاملاً هویدا است ، اما تمییز این عناصر کهن‌ازآن دسته از معتقدات ایرانی‌که بعدها درسنن ارامنه راه یافت چندان آسان نیست .

ارامنه دیوان را زیانکارانی‌کوهستانی ، زمخت وابله، بسیاربلند‌بالا وغالباً دارای دو یاسه یاهفت سر می‌دانند. دیوان به صورت انفرادی یا به صورت دسته جمعی [مرکب از] دو یا هفت یا چهـل برادر ظاهر‌می‌شوند وبه شکار وقطع درختان‌می‌پردازند.آنان سنگ‌آسیا یاصخره‌ها

را به عنوان سلاح به کار می‌گیرند. دیوان در دل کوهها از گنجینه‌های زر، نقره، سنگهای قیمتی و اسبانی چموش (که هرگز سوار بر آنها نمی‌شوند) پاسداری‌می‌کنند. آنان نه تنها دست به سرقت گاوها می‌زنند بلکه گاهی شاهزاده خانمهایی از نژادآدمی‌را نیزمی‌ربایند. ماده دیوان قدی به بلندی کوه دارند وپستانهای درشت وسنگین‌خود را بروی‌دوش می‌اندازند. اینان کمتر ازنرّه دیوان با آدمیان خصومت می‌ورزند، حال آنکه دیوان نرآدمخوارند و هرگاه ماده دیو، مرد تازه ازراه رسیده‌یی را پنهان کرده باشد، بوی گوشت آدمی‌زاد را حساس می‌کنند[۱].

ارامنه آن گروه از ارواح پلید را که اسم ایرانی کهن آنها برای ما ناشناخته است وهمچنین اجنه را در انگاره‌ی نوایرانی کلمه، «کجك» می‌خوانند[۲] واز آنان مانندایرانیان به عنوان از«مابهتران» یاد می‌کنند. مأوا یاقصر «کجك»ها برفراز صخره‌ها یا در دلغارها قراردارد. انعکاسی که ازصدا در دره‌های کوه آلپ یا گردنه‌ها به گوش‌می‌رسد نتیجه‌ی تقلید استهزاآمیز«کجك» است. آنان همچنین همانند دیوان باد [آفرین] در هوا برفراز درختان بویژه برفراز درخت‌گردو سکنی می‌گزینند. به‌طور کلی، آنها همه جا یافت‌می‌شوند، در نزدیکی‌خانه‌ی‌آدمیان، دراصطبل، درانبار وبخصوص درآستانه‌ی درها. دراصطبل‌اسبان‌را می‌ربایند وآنقدر

۱ـ رك به: Abeghian, Der armenische Volksglaube, p. 111-113.

۲ـ K'ajk؛ این واژه احتمالا ریشه‌ی راستین ارمنی دارند.

می‌دوانندتابه‌هنگام پگاه [اسب‌سالاران] آنهارا خسته وخوی کرده‌باز-یابند. هرگاه بدن اسب را قبلاً به قیر بیالایند یاسنجاقی درآن بنشانند می‌توان به «کجك» دست یافت زیرا با این کار خاصیت نامرئی بودن‌دیو زایل می‌گردد. از دوران قرون وسطی[۱] چنین نقل می‌کردند که «کجك» ها به شکار ونبرد می‌رفتند، گندم می‌ربودند وهمانند جادوگر روایات اسکاندیناوی وآلمانی(که‌آبجو را ازچلیك‌برمی‌کشید)[۲]، خمره‌ی شراب راتهی‌می‌کردند. امروزه [ارامنه] چنین می‌پندارندکه «کجك» ها بویژه به «خویك Xavic»[۳]، نان شیرینی یا مربای انگور علاقه دارند. ظاهراً «کجك» ها ازهمزادان اسکاندیناوی خوش اشتهاترند چه اینان [= همزادان اسکاندیناوی] تنها به آش بلغور قناعت می‌کنند. به هنگام جشن عروسی، «کجك» ها گاو را ذبح می‌کنند و سپس آنرا می‌پزند و می‌خورند. [اما لختی بعد] پوست و استخوانهای گاو را گرد می‌آورند وحیوان را دوباره زنده می‌کنند. [دراین ماجرا] تنها یك پای گاوفلج باقی‌می‌ماند چه خنیاگر یا آرایشگری که به مجلس جشن خوانده-شده برای حصول اطمینان ازهویت [گاو ذبح شده] یکی‌ازاستخوانهای

۱- دراین مورد «آبغیان» از اثری‌یاد می‌کندکه در آن‌اطلاعاتی درمورد کهن آیین چند ایزدی ارمنستان به دست می‌آید. این اطلاعات درآثار قرون وسطایی ارمنی‌نیز آمده. رك به: Alischan, Der alte Glaube oder die heidnische Religion Armeniens (Venice 1895).

۳- رك به: I. M. Boberg, Sagnet om den store Pans Dod, p. 37, 68, 104.

۴- این خوردنی را با آرد، کره وعسل می‌پردازند.

آنرا ربوده است . ازبازتاب این رویت ارمنی دراروپا وسرزمین هندنیز نشان داریم[۱].

«کجك» ها کودکان را می‌ربایند و به شبانی وا می‌دارند.آنان‌این قبیل کودکان را ازقدرت تغییرشکل دادن وغیب‌شدن‌برخوردارمی‌سازند. «کجك» ها بویژه دوست دارند کودکان سالم را بربایند وبه جـای آنها دیوانی کودك نما بگذارنـد . همانند اجنه ایـرانی ، «کجك» ها نیز به هنگام وضع حمل همسرانشان قابله‌یی از نژاد آدمی را فرا می‌خوانند وبه جای دستمزد مشتی پوست پیاز به او می‌دهندوهرگاه قابله این هدیه را به حقارت ننگرد پوستهای پیاز به طلا تبدیل می‌شود[۲].

پری را درارمنی به نام ایرانی‌دیگری‌یعنی «یور ژهرسونك»[۳] نیز می‌خوانند . پریان درآب ، جنگلها ، مراتع وکرانه‌ی رودخانه‌ها بسر- می‌برند .

آنان بسیار خوبرویند و (نکته‌ی جالب این که) چشمانشان به

۱ـ رك به : Köhler, Kl. Schcriften, I, p. 259, 273, 586; Fr. von der Leyen, Des Märchen in den Göttersagen der Edda (Berlin 1899), p. 40, 81; Wesselski, Der Hodscha Nasreddin, I, (Weimer 1911), Einleitung, p. XXVI.

۲ـ رك به : Abeghian, p. 110-104

۳ـ Yaveržahersunk . مقایسه شود با «یوئجی Yavaē-ǰi» اوستایی (آنکه از زندگی‌ابدی برخورداراست). رك‌به: Hübschmann, Armenische Grammatik, I, p. 198.

رنگ آبی وگیسوان بلندشان که تا پا آویخته به رنگ طلایی یا قرمز است . برخی اوقات پری یکی ازآدمیان را به همسری برمی‌گزینند و اورا باخود به زیرامواج می‌برد. [پریان‌ارمنی] همانندپریان‌داستانهای عامیانه‌ی ایرانی وپریان افسانه‌های اروپایی به صورت پرنده نیز تجلّی‌ می‌کنند وآنگاه‌که بال فرومی‌اندازند به زنانی‌خوبروتغییرشکل‌می‌یابند ودر دریاچه به آب‌تنی می‌پردازند[۱].

پریان غالباً درمعیّت «کجك»ها ظاهر می‌شوند وچنین به نظر می‌رسد که «کجك»ها [پاره‌یی از ویژگیهای] سرشت خود را به آنها منتقل کرده‌اند . درمراسم شب زفاف پریان جمع می‌آیند و عروس و داماد را[به‌حجله] همراهی‌می‌کنند وتا هنگام‌بانگ‌خروس به پایکوبی ونوازندگی می‌پردازند. پریان زیباترین البسه‌ی زنان جوان‌را ازاشکاف بیرون آورده می‌ربایند. سپس‌آنها را دربرمی‌کنند وسرگرم پایکوبی می‌شوند وآنگاه که جامه‌ها را ملوث کردند پیش‌از برآمدن آفتاب‌آنها را باز می‌گردانند . ارامنه برای آنکه پریان‌جامه‌نربایند درآن سنجاق می‌نشانند[۲]. درمیان ارواح پلید ارمنی از «ویشپ»[۳] نیز باید یاد کرد . تعیین دقیق سرشت این موجود که از [انگاره‌های] ایرانی نشان دارد

۱ـ رك به : Abeghian, p. 103_104

۲ـ ایضا ، صفحه‌ی ۱۰۶ .

۳ـ رك به : صفحه‌ی ۳۵ همین‌کتاب .

دشواراست. به‌طورکلی‌از «ویشپ» به‌عنوان‌اژدهایادمی‌شود ولی‌دربسیاری از داستانها وی به صورت دیو تجلی می‌کند[۱]. ازسوی دیگرچنین‌به‌نظر- می‌رسد که درتجسّم «ویشپ» معتقدات مربوط به «کجك» نقشی داشته و مؤثر بوده است. «ویشپ»ها گاهی درخفا به دوشیدن [شیر] گاو تمایل- نشان می‌دهند وبرخی اوقات نیز به صورت قاطر یاشتر[ظاهرشده] دانه وگندم از انبار می‌ربایند. آنـان [ضمناً] گاهـی به صورت آدمیان یا مانند «اژی دهاك» به صورت مار ظاهر می‌شوند. [آنگاه‌که] «ویشپ»ها درجمع آدمیان راه می‌یابند، آنان را وادار به پرستش خویش‌می‌کنند و بانفس خود آنها را مسموم می‌سازند. «ویشپ»ها ازشکار به شیوه‌ی‌قدیم[۲] دربیشه‌ها نیز رو گردان نیستند وپس‌از پایان کار به مأوای خود می‌روند ودرآنجا از زندانیان خود که درمیان آنها شهریارانی فخیم نیز وجود- دارند حراست می‌کنند. اسکندرکبیر و «ارت وزد»[۳] شهریـار ارمنستان [ازجمله کسانی هستندکه به دست «ویشپ»هاگرفتارآمده‌اند]. [چنین آمده که] «ارت وزد» به دست قهرمان ملی ارامنه «وهغن»[۴] رهایی‌می‌یابد

۱- رك به : Abeghian, p. 111

۲- [نیت شکاری است‌که طی آن شکارچی با اسب دربی شکار ساعتها می‌تازد].

۳- Artavazd

۴- رك به : Benveniste, Revue des études arméniennes, VII, p. 7-8 ؛ این واژه هیأت ارمنی «ورث رغن» است ومحتملاازکهن ایزدانی است‌که [هویت خود را] تحت یك نام ایرانی‌پنهان‌کرده. رك به : Benveniste-Renou, Vrtra et Vr θragna, p. 75.

واین قهرمان درپی‌آمد نبرد [ی که برای رهایی «ارت‌وزد» درمی‌گیرد] به لقب «ویشپ‌کات»[1] ملقب می‌شود .

۱- Višapak'at ؛ این کلمه خفه‌کننده‌ی «ویشپ» ها معنی می‌دهد .

فرایند گفتار

ما [درصفحات پیش] آنچه را که طی قرون‌واعصار درباب دیوان واهریمنان [در روایات] ایرانی‌آمده باز نمودیم و دانستیم چگونه این ناپاکان و زیانکاران تحت تأثیر اندیشه‌های [گونه‌گون] مذهبی هر بار به رنگی ملّون شدند . ازمیان دیوان، یعنی‌ایزدان برخی‌ازجوامع بزرگ ایرانی ، آن گروه که گرد «میتر» و «اناهیتا» جمع می‌آمدند در آغاز توسط زردشت طرد شدند وسپس به طور انفرادی درحلقه‌ی‌ایزدان‌یاری‌دهنده‌ی مزدا راه یافتند و منزلت [والای] خود را نزد زردشتیان بازیافتند . دیگردیوان[بویژه‌آنان] که درایران‌باختری پیروانی‌داشتند (مانند «اندر» واصحابش) ، برای همیشه به مأوای دوزخی‌که مغان برای آنها فراهم آورده بودند رانده شدند . ولی زردشتیان باختر و خاور [ایران] کلمه‌ی دیو را درآغاز برای نشان دادن ایزدان دشمن‌به کار ـ می‌بردند . بعدها مفهوم این واژه دگرگون‌شد و[انحصاراً] به موجودات خارق‌العاده وبد سرشتی‌که باآیین راستین مخالفت می‌ورزیدند اطلاق‌گردید. سرانجام به دنبال‌یك‌توسعه وتحول‌بطئی‌غولان و دیگرموجودات

اهریمنی مشابه که در معتقدات پیشینیان رسوخ کرده بودند ، در عداد دیوان قرار گرفتند . این انگاره که متعاقب پیروزی آیین اسلام دیگر نشانی ازخاطرات مبهم گاهان وافکارموبدان نداشت، بار دیگر به وضوح در [منش] دیوان وپریان داستانهای عامیانه‌ی ایرانی متجلّی شد .

اسلام برای ایرانیان دیوان تازی [بیشماری] به ارمغان آورد . اما واقعیّت این است که جملگی دیوان تازی نمادهای گونه گون جنّ یعنی دیو اصلی [و بزرگ دیو] اعراب بدوی هستند . به هنگامی که ایرانیان اجنه را [به جمع‌دیوان خویش] راه دادند، اجنه منش«گنوم» ها ، «لوتن» ها یا «گوبلن»[1] ها را به خود گرفتند . این زیانکاران بدان سبب که درفقه مزدایی راه نیافتند ، چندان نشانی درمتون و منابع کهن به جای ننهادند ولی [درعوض] خاطره‌ی خود را در [قالب] زیانکاران مشابهی دراروپا زنده کردند . امروزه با نتایجی‌که ازجمع‌آوری روایات عامیانه‌ی ایرانیان بدست آمده (گو اینکه هنوز راه درازی در پیش است) ، ما می‌توانیم مراحل گونه‌گون این تحول را ترسیم کنیم : «دیو وپری (یادگار مزداپرستی) وجنّ (که توسط آیین اسلام به ارمغان‌آمد و عرق ملی ایرانیان آنرا دگرگون ساخت) به ملاحظه‌ی نقشی که در فرهنگ عامیانه‌ی ایران باز می‌کنند ما را به سوی رویه‌های‌بسیارکهن انگاره‌های هند اروپایی سوق می‌دهند .

۱ـ Gobelin [ازجمله‌ی شیاطین وارواح پلید مغرب زمین است] .

آخرین یادداشت

«اف . اس . آندراس» کوشیده پاره‌یی ازخصوصیات‌زبان اوستایی را به گونه‌یی‌که درخط مربوط به آغاز عصر ساسانی منعکس است به پدیده‌یی انحصاراً ناشی از [دگرگونی] رسم‌الخط تعبیرکند ، زیرا متون مورد نظر قبلاً به الفبای آرامی نوشته شده بود . این فرضیه مورد قبول «لومل» و دیگران قرار گرفت ودر [پندار] «ریشلت» و «بنونیست» نیز بی‌تأثیر نبود . «بنونیست» بدون آنکه تمامی نقطه نظرهای «آندراس» را پذیرا شود و با اوهمداستان گردد ، در آوا نوشت‌های خود املای اوستایی را از دیدگاه رسم الخطی‌گزارش می‌کند . نگارنده کلاً از روش آوانگاری «بنونیست» پیروی کرده ، گو اینکه چنین آوا نوشتی طبعاً نمی‌تواند چیزی جز یك تلفّظ تخمینی [و نموداری] از تلفظ اصلی به دست دهد . ما قادر نیستیم تصّور دقیقی ازهیأت فونتیك گویش‌گاهان و یشتها داشته باشیم واین امر بویژه در مورد حروف بی‌آوا صادق‌است.

به تازگی «مورگن شتیرن»[1] به پیروی از «بارتولومه» و «جکسن»

۱ـ رك به : M. G. Morgenstierne, Norsk Tidsskrift for Sprogvidenskab, XII, 1940, p. 30.

در بیشتر موارد برای خصوصیات مورد بحث گونه‌یی ارزش فونتیك قایل است ولی مدعی نمی‌شود که ازاین راه به تلفظ اصلی دست خواهیم یافت. املای اوستایی آنطور که از ویژگیهای اصلی آن برمی‌آید نشانگر تلفظ اوستایی درادوار اولیه‌ی عصر ساسانی است وتنها از راه ملاحظات تطبیقی وتقریبی می‌توان به بازسازی کم وبیش درست تلفظ اصلی امید بست.

به هرتقدیر [بابررسی وبازنگری] ضروریات شعری [به‌گونه‌یی که درمتون کهن منعکس است] متوجه می‌شویم دراین زبان [= زبان اوستایی] که مدتها پیش‌از تنظیم الفبای اوستایی زبانی مرده بشمار می‌آمد، دگرگونی‌های شگرفی صورت گرفته‌است. این دگرگونی‌ها احتمالاً ناشی ازتأثیر گویشهای زنده‌ی ایرانی میانه است وموبدان که به [این گویشها تکلم می‌کردند] ازگویش اوستایی [کهن انحصاراً] به عنوان یك زبان مقدس سود می‌جستند. بدین ملاحظات نگارنده باپذیرا- شدن پاره‌یی از دلایل «مورگن شتیرن» چنین می‌پندارد که توجیه رسم- الخطی درمواردی که «مورگن شتیرن» ازتوجیه فونتیك یاری می‌گیرد مرجّح است.

فهرستها

ایزدان وفرشتگان ، اهریمنان ، موجودات خارق‌العاده

آذر ۴۵،۳۱
آذرمزدا اهورا ۳۲،۳۱
آز ۹۰،۷۷
آزی ۷۷،۷۴،۴۵
آشرشتار ۹۰
آل ۱۲۸،۱۲۷

ائشم ۹۰،۸۳،۷۵،۷۴،۴۴،۱۷،۱۵،۶
ابلیس ۱۱۱،۱۰۸،۱۰۳،۹۴
اپام نپات ۳۲
اپ اوش ۷۷،۷۵،۷۴،۲۲،۱۷
اپ ورت ۸۱،۴۵،۱۸،۱۷
اچوین ۳۸
ارت ۶۰
ارسك ۸۳،۸۲،۷۵
ارش ۸۲
ارمتی ۷۳
اژی ۲۸
اژی دهاك، دهاك ۹۳،۹۳،۸۰،۷۶،۳۴،۳۳، ۳۲،۳۱،۳۰،۲۹،۲۸،

اسپن جروی ۷۸
استو ویداذ ۷۷
استو ویذاتو ۷۷،۷۳،۴۸،۴۶
اسود ۲،۱
اش ۶۰،۲۹،۴
اك تش ۷۵،۴۶
اك من ۷۵،۷۴،۷۲،۶
اکوان ۹۶
اکومن اندر ۷۲
امرتات ۷۴،۵۰،۴۹
امهرسپند ۸۳
اناهیتا ، ناهید ۱۳۸،۶۳،۵۵،۵۴،۲۹
اندر ۱۳۹،۷۵،۷۴،۷۰ ،۵۶،۵۳،۵۲،۴۹،۳۸،۳۷،۲۸،۱
اوذغ ۷۶،۷۵
اورانوس ۳۷
اورمزد ۸۷،۸۳،۷۸،۷۳،۷۲،۵۷
اوزیگ ۷
اهرمئینیو ، اهریمن ۴۵،۴۴،۳۱،۲۸،۲۷،۲۶،۲۵،۲۱ ،۱۷،۱۵،۱۳،۸،۶

۴۹،۵۰،۵۷،۷۲،۷۳،۷۴،۷۵،۷۶،
۷۸،۷۹،۸۲،۸۳،۹۰،۹۳،۹۴،۹۷،
۱۰۳،۱۰۸
اهورا ۲،۴
اهورامزدا ۸،۱۸،۲۶،۳۱،۴۳،۴۵،۵۵،
۵۷،۵۸،۵۹،۶۰،۶۲،۶۴
اهی ۲۸
ای غش ۷۷
ای هیا ۵۲

بوتی ۵۲،۷۷
بوجی ۴۷
بودی ۷۷
بوذ ۷۷
بوذاسپ ۷۸
بوذاسف ۷۸
بوذی ۵۰،۵۱،۷۰
بوذی‌ژا ۵۰،۵۱
بوذی ستو ۷۸
بوشاسپ ۷۷
بوشینست ، بوشینستا ۱۵،۱۷،۵۰،۵۱،
۵۲،۷۷

پالیس ۱۲۸
پتیش ۴۶
پشن ۷۹
پرتن ۸۰
پریکا ۱۲،۱۹،۲۰
پریغ ۷۱
پشن ۵۳
پشن (گرگ) ۷۹،۸۰
پوزئیدون ۱۱۸

ترومت ۷۴،۷۵
ترومتی ۴۵،۷۳
تروی ۴۹،۵۰،۷۰
تریچ ، تیریچ ۷۴،۷۵
تیشتری ۱۷،۱۸،۲۰،۲۲،۷۵

جه ۷۸،۷۹
جهی ۷۸،۷۹

چشمغ ۷۵

خرو ۴۷
خرویگنی ۴۷
خشثروری ۷۴
خشم ۹۰
خن ثئیتی ۴۸،۸۷

دئو ، دئیو ۱،۲
دئیوی ۱۸
دجال ۱۳۰،۱۳۱
درشینیك ۵۳
درگوگو ۱۵
دروج ۵،۹،۱۸،۴۳،۷۳،۷۷،۹۰
دروخش ۹۰
درواسپا ۳۰
دلهاث ۱۱۰
دوال پا ۱۲۸،۱۲۹
دوژیاریا ۲۰
دوی ۴۶

دیابلوس ۱۰۸
دیو سپید ۹۵،۹۴
دیو سیاه ۹۳

رت ۶۱،۶۰،۴۴،۳۶،۱۷،۱۸،۵
رت وهیشت ۷۴
رشنو ۳
رك ش ۲۱
رودر ۴۹

زرمان ۷۵
زروان ۷۵،۵۷،۵۶
زریچ ۷۵،۷۴،۷۳،۷۰،۵۰،۴۹

سئین‌یا ۴۷
سپزگه اداست ۷۷
سپنت ارمتی ۷۴
سپنت مینو ۲۷
سپن‌جئوروشك ۵۳
سپن جغری ۷۸،۷۵،۴۸،۴۷
سراوش ، سروش ۷۴،۵۱،۱۵،۱۱،۳
سرو ۷۳،۷۰،۵۶،۵۲،۴۹
سروور ۹۹،۷۹،۷۶،۲۸،۲۴،۲۳
سژ ۷۷
سعلاة ۱۱۰،۱۰۹
سن ، سئن ۱۰۱
سناویذك ۲۷،۲۶
سن مورو ۱۰۱
سوری ۳۶
سوور ۷۵،۷۴
سیاهگالش ۱۳۰
سیمرغ ۱۰۴،۱۰۳،۱۰۲،۱۰۱،۱۰۰

شق ۱۱۰
شوری یش ۳۶

عزازیل ۱۱۱
عنقا ۱۰۴،۱۰۳
عیزار ۱۱۰

فرفتار ۷۷
فروردتی ، فروشی، فروهر ۱۹،۱۱،۴،۳

قطرب ۱۰۹

کپستی ۴۶
کپوذ ۸۰،۷۹
کپی ۱۰۶
کجك ۱۳۷،۱۳۶،۱۳۵،۱۳۴،۱۳۳
کخوژی ۴۷
کرپن ۱۹،۱۲،۷
کرم هفتواد ۱۰۰،۹۰،۸۹
کشویش ۴۶
کمغ ۸۰،۷۹
کوند ۷۸،۵۱،۵۰
کوندك ۷۸
کوندی ۹۰،۵۱،۵۰
کوندی‌ژ ۵۱،۵۰
کونی ۹۱
کوی ۱۹،۱۲

گشی ۴۷

گندرو ۷۹،۲۶،۲۵
گوچهر ۸۹،۷۸،۷۴

مارد ۱۱۴،۱۱۳،۱۰۹
مردوك ۶۵،۶۴
مرشون ۵۲،۴۶،۱۶،۱۵
مروت ۵۲
مزدا ۳۸،۲۳،۱۱،۱۰،۹،۸،۷،۴
موذی ۴۷
مورك ۳۴
موش‌پری ۷۸،۴۵
مهر ، میتر ، میش ۱۳۸،۶۳،۴۹ ،۴۰،۳۹،۳۸،۳۷،۱۹،۱۵،۱۱،۱۰ ،۹، ،۸،۷،۶،۵،۳،۱
میثوخت ۸۳،۷۵،۴۵

ناس‌تی ۴۹،۳۸،۳۷
نانهئیث ۷۵
ناهئیی‌ذی ، ناهئیی‌ذیا ۷۳
ناهئیی ترومتی ۷۳
نپتون ۲۸،۲۰
نس ۷۷
نسناس ۱۲۹،۱۱۰
نسو ۷۷،۴۶
نن‌هئیذ ۷۳
نیاز ۷۷

وات ۵۳،۴۸،۲۷
واتن ۸۱
واتیی ۵۲،۴۸
وازیشت ۷۵،۴۷
وذغ ۶۷
وذغن ۷۶
ورتر ۲۸
ورثرغن ۱۳۷،۱۰،۳
ورشن ۳۴
ورون ۴۹،۳۸،۳۷،۱
ومون ۸۱
وهومن ۸۷،۷۴،۷۲
وی ۴۸
ویذاتو ۴۶،۱۵
ویزرش ۷۵،۴۸،۴۶
ویشپ ۱۳۷،۱۳۶،۳۵
ویشاپ ۳۵
ویو ۵۲،۴۸،۳۰،۲۹

هادس ۵۷
هئوروتات ۷۴،۴۹
هراکلس ۱۱۸
هشی ۴۷
هوم یك ۵۳
هویاریا ۲۰

یاتو ۱۹،۱۲
یورژهرسونك ۱۳۵

کسان

آبتین ۲۹
آبغیان ۱۳۴
آخرورغ ۲۶
آدیستوبول ۴۰
آمنوفیسن ۳۶
آنته ۱۱۸
آنداس ۱۲، ۲۹، ۹۰، ۱۴۱

ابن‌بلخی ۱۰۵
ابن مسکویه ۱۰۳
اثوی ۲۹
احمد (شاهزاده) ۱۱۶
ارت‌تام ۶۲
ارت شوور ۶۲
ارت مینی ۶۰
ارت وزد ۱۳۷، ۱۳۸
اردشیر (بابکان) ۸۸، ۸۹، ۱۰۰
ارسطو ۵۶
ارنواچ ۳۰
استوت ارت ۱۹
اسفندیار ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳
اسکندر ۱۳۰، ۱۳۷
اشقلون ۹۱
افراسیاب ۷۴، ۸۰، ۸۱
اندروت ۳۷
انکل‌ساریا ۷۵
اوتو ۲۷
اودم (دورود) ۵۶
اودی ۷۶
اوزیه ۳۳
اوستروپ ۱۱۴، ۱۱۵

بابك ۸۹
باربروس (فردریك) ۳۳
بارتولومه ۱۹، ۱۴۱
بدر (شاهزاده) ۱۱۶
بروز ۵۶
بریکتو ۱۱۶، ۱۱۷
بزرگمهر ۹۲
بل‌شی مانی ۶۶
بلعمی ۱۰۵، ۱۰۶
بنونیست ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۲۸، ۳۹، ۵۲، ۸۱، ۴۱۱
بودا ۷۷
بهرام ۳
بهرام (چوبینه) ۱۰۵، ۱۰۶
بهرام (گور) ۱۰۰
بیلی ۷۷

پرومته ۷۱

پری بانو (شاهزاده) ۱۱۶
پشنگ ۸۰
پلوتارك ۴۰،۵۶،۵۷
پیرنیا (حسین) ۳۷

تئوپمپ ۴۰
تخم اروپی ۱۳،۲۱

ثرئتئون ۲۹
ثریت ۸۴
ثعالبی ۱۰۳،۱۰۵،۱۰۶

جاماسپ ۵۴
جکسن ۱۴۱
جمشید ۸،۱۳،۷۶،۸۵،۸۶، ۸۷، ۹۳،
۱۰۴،۱۰۵،۱۱۲،۱۱۳،۱۱۴

خالدبن صفوان ۱۰۴
خروذاسب ۷۶
خشایارشاه ۳۹،۵۸،۵۹،۶۱،۶۲، ۶۳،
۶۴،۶۵،۶۶،۶۷،۶۸،۷۰

داریوش ۳۷،۵۹،۶۳
داش تینی ۲۷
دانژن (تورو) ۶۵
دستورجی صاحب تودستجی پاوری ۲۴
دوپرن (آنکتیل) ۵۷
دوشن گیلمن ۱۹
دومزیل (ژرژ) ۳۷
دینوری ۱۰۵،۱۰۶

رایس (کولیور) ۱۲۴،۱۲۵
راگنرلودبرك ۹۰
رامین ۱۰۷
رستم ۹۵،۹۶،۹۹،۱۰۰،۱۰۳
رضی (هاشم) ۳۲،۶۱
روزنبرگ ۷۲
ریشلت ۱۴۱

زال ۹۷،۱۰۱،۱۰۲،۱۰۳
زردشت ۴،۷،۸،۱۱،۱۴،۲۰،۳۹،۴۱،
۴۲،۴۵،۵۳،۵۵،۷۱،۷۲،۷۶،۸۲،
۸۴،۱۳۹
زرووانوس ۵۶
زوتنبرگ ۱۰۵

سام ۲۱،۸۰،۹۹،۱۰۱،۱۰۲
سرکاراتی (بهمن) ۲۱،۲۴،۶۵
سریت ۸۴،۸۵
سلیمان ۱۱۱،۱۱۲،۱۱۳،۱۱۴،۱۱۶
سندباد بحری ۱۲۸
سهواج ۳۰
سیامك ۹۳
سیاوش ۹۷

شمش ادیب ۶۶
شیرین ۱۰۷

ضحاك ۸۱،۸۵،۹۳،۹۹

طاهربن طاهرالمقدیسی ۱۱۲

طباطبائی (احمد) ۳۲،۶۴،۷۲، ۱۰۱ ، ۱۱۲
طبری ۷۶،۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۳
طهمورث ۱۳،۷۸،۹۳

علاءالدین ۱۱۵

فردوسی ۴۰،۳۳،۸۹،۹۲،۹۳،۹۵،۹۸، ۱۰۱،۱۰۲،۱۰۳،۱۰۵
فرهاد ۱۰۷
فرهرسین ۸۱
فریدون ۸۰
فولرز ۹۳،۹۶،۱۰۰،۱۰۳

قزوینی ۱۱۰،۱۱۳
قزوینی (میرزا محمد) ۱۲۹
قمرالزمان (شاهزاده) ۱۱۶
قیصرعیلیان ۱۰۴
کرشسپ ۲۰،۲۳،۲۴،۲۵،۲۶،۲۷،۳۲، ۳۳،۴۸،۷۹،۹۹،۱۱۶
کریستنسن ۲۶
کیخسرو ۲۶،۸۱
کیکاوس ۲۷،۸۴،۸۵،۹۴،۹۵،۹۶،۹۷
کیومرث ۷۳،۹۳

گشتاسپ ۱۰۰
گالان ۱۱۶

لوریمر ۱۱۷
لوکی ۳۳
لومل ۱۰۱،۱۴۱
لوی ۶۳،۶۵،۶۶،۶۷،۶۸

مارکوارت ۱۲
ماسه(هانری) ۱۲۶،۱۲۷،۱۳۱
مانی ۹۰،۹۱
محمد (ع) ۱۰۴
مسعودی ۱۰۵،۱۰۶
مسیح ۳۶،۳۷،۴۳،۱۰۴،۱۲۱،۱۳۲
منوچهر ۸۱،۹۹
مورگن شتیرن ۱۴۱،۱۴۲
موسی ۱۰۴
مولر ۱۲۶
مهدی ۳۳
مهراب ۹۷
مینوی(مجتبی) ۱۰۷

نظامی ۱۰۷
نظامی (عروضی) ۱۲۹
نمدل ۹۱
نوذر ۵۴
نولدکه ۹۵،۱۰۸
نیبرگ ۳،۱۵،۲۴،۲۵،۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۲،۳۹،۴۲،۵۰،۵۱،۵۲،۶۳،۶۴، ۶۵،۶۷
نی‌ویك ۲۷

وذغان ۷۶
وست ۳۰
ویدرفش ۸۸
ویس ۱۰۷

ویست‌دو ۵۴
ویشتاسپ ۵۳،۵۴،۷۲،۸۰،۸۲،۱۰۰
ویکاندد ۵۲
ویوهونت ۸
وهنن ۱۳۷

هارتمن ۶۳،۶۴،۶۵،۶۷
هئوشینهه ۱۲
هدایت (صادق) ۳۵،۱۲۰،۱۲۳
هرتسفلد ۵۸،۶۲،۶۳،۶۵،۶۷
هرقل ۲۸
هرودوت ۲۶،۳۹،۴۰،۴۲،۵۰،۶۵،۶۷
۶۹
هفتان‌بخت ۸۸،۸۹
هفتواد ۸۹،۹۰،۱۰۰
هنینگ ۹۰
هوشنگ ۱۳،۹۳
هوشیه ۱۲،۱۳
هوگ ۱۲

یم ۸۵
یمغ ۸۵
یوشع ۱۰۰

سلسله‌ها ، اقوام ، فرق

اشکانیان ۱۳۲،۴۱
اکئوف چیی ۵۹
اسرائیل ۱۰۴
اسلاو ۹۵

بودذیوت ۵۰

پارتها ۱۳۲،۵۱
پارسها ۱۳۲،۱۰۱،۸۹،۶۹،۳۹،۳۸

تورانیان ۸۲،۸۱

داس ۲۸
داهه ۵۹
دسیو ۲۸

ساسانیان ۱۳۲،۹۳،۹۲،۸۸،۸۳،۷۱،۵۷
صابئین ۷۸

عبس ۱۰۴

غزنویان ۹۲

کاسیت ۳۷،۳۶

مادها ۵۳،۵۲،۵۰،۴۲،۴۱،۴۰،۳۹،۳۸
۶۹
میتانی ۶۱،۴۹،۳۷

ویم بور ۶۴

هخامنشیان ۶۹،۶۱،۶۰،۴۱،۴۰
هیتی ۳۷

جایها

آتن ۶۸،۶۷
آکروپل ۶۸،۶۷،۶۶
آکسفورد ۱۲۹،۲۴
آلپ ۱۳۳

ارزور ۴۳
ارگیلی ۶۱
اخناتون ۳۶
اسوان ۶۲
اصفهان ۱۳۰
الفانتین ۶۲

بابل ۶۶،۶۵،۶۴،۳۷،۳۶،۲۹،۲۸
بغداد ۱۱۴
بودی ۲۸
بوشهر ۱۲۹

پاریس ۱۲۰
پاسارگاد ۴۰
پشان ۳۳

تبریز ۱۰۱،۶۵،۶۴،۳۲،۲۴،۲۱
تخت جمشید ۵۸
تل‌العمارنه ۶۰،۳۶
تلمارکن ۱۲۱

حجاز ۱۰۴

خزر (دریای) ۱۲

داسکی لئیون ۶۲
دجله ۳۷
دماوند ۳۳

زاگروس ۳۷،۲۹

ژوتلاند ۱۳۱،۱۲۶

ساردس ۶۸
سن پطرزبورغ ۷۲

شیراز ۱۲۹

طبرستان ۱۲

فرات ۳۷
فراخکرت ۳۲،۲۵

کرند ۲۹
کشف ۹۹
کلی‌داؤود ۶۲
کورینت ۲۹
کوندرو ۵۱

گرینشتد ۱۲۷
گیلان ۱۲،۲۹،۳۰،۱۳۰

لانگلاند ۱۲۶
لرن ۱۱۸
لندن ۱۲۹

مازندران ۱۲،۱۳،۹۵
مدیترانه ۱۲۶
مشهد ۱۲۶

نجد ۶۵
نیشابور ۱۲۹
نیل ۶۵

ورن ۲،۲۹،۳۰
ورنی ۲۹
وروك رت ۱۷،۱۸
وروکش ۱۷

کتب ، مقالات ، مجلات

(که به فارسی درمتن آمده)

اساطیر ایرانی ۱۱۲،۷۲،۳۲
افسانه کرشسپ ۳۲،۲۷،۲۵
اوستا ۲،۳،۵،۶،۹،۱۷، ۳۲،۵۱، ۵۶، ۶۱،۶۲،۷۱،۷۲،۷۵،۷۷،۸۰،۸۱ ۹۳،۱۰۱
اوستای جدید ۳،۱۱
اوستای قدیم ۳
ایاتکار زریران ۲۴،۸۸
ایران باستان ۳۷
ایزیس واوزیریس ۴۰

بندهش ۳۲،۴۳،۴۷،۷۲،۷۴،۷۵،۷۶، ۷۷،۸۰،۸۱
بهمن‌یشت ۳۲

تفسیر طبری ۱۰۵
تیریشت ۱۷

چهارمقاله ۱۲۹

خدای‌نامك ۹۲

دادستان دینی ۲۳
دین ایرانی برپایه‌ی متون کهن یونانی ۶۵
دینکرد ۲۳،۲۸،۳۲،۷۲،۷۶،۸۰،۸۲، ۸۳
دیو وجوهر اساطیری آن ۶۴

روایت پهلوی ۲۳،۲۷،۳۲
ریگ ودا ۱،۲۱،۲۸،۵۲

زادسپرم ۴۷،۸۴

سغاذوم نسك ۸۲،۸۳
سوذکرنسك ۲۳،۲۵،۲۷،۳۲،۷۶،۷۹
سیمرغ درچند حماسه‌ی ملی ۱۰۱

شاهنامه ۳۲،۸۹،۹۲،۹۳،۹۴،۹۶،۹۷، ۹۸،۹۹،۱۰۰،۱۰۱،۱۰۳،۱۰۴، ۱۰۵،۱۰۶

فرهنگ نامهای اوستا ۳۲،۶۱

قران ۱۰۸،۱۱۰،۱۱۳،۱۲۲
قصص ایرانی ۱۱۷

کارنامه‌ی اردشیر بابکان ۸۸،۸۹
کیانیان ۳،۱۲،۲۶،۳۲،۷۲،۸۰، ۸۱،
۸۴،۸۸،۹۵
گاهان ۱،۳،۴،۵،۶،۷،۸،۹، ۱۰، ۱۱،
۱۲،۴۴،۵۲،۸۲،۱۴۱
گرز نیای رستم ۲۴
مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز ۲۱،۲۴،
۶۴،۱۰۱
معتقدات و رسوم ایرانیان ۱۲۷
مهریشت ۱۰
مینوی خرد ۷۳،۷۶،۷۹،۸۰
نزهت‌القلوب ۱۰۵
نیرنگستان ۲۰،۲۳،۳۰،۱۲۷، ۱۲۸،
۱۲۹،۱۳۰
ودا ۲۵
ورشت‌مانسرنك ۸۲،۸۳
وندیداد ۱۵،۱۷،۳۶،۴۱،۴۲،۴۳،۴۴،
۴۵،۴۶،۴۷،۴۸،۴۹،۵۰،۵۱،۵۲
۵۳،۵۴،۵۵،۷۰،۷۱،۷۴،۷۶،۸۲
۹۰،۱۳۰
ویس‌ورامین ۱۰۷
هزار ویکروز ۱۱۶،۱۱۷
هزار ویکشب ۱۱۲،۱۱۴،۱۱۸
یکسال درمیان ایرانیان ۱۲۹
یسنا ۶،۷،۸،۹،۱۱،۱۴،۱۵،۱۸، ۲۳،
۲۸،۳۴،۴۵،۸۲
یشت ۳،۴،۵،۶،۱۰،۱۱،۱۲،۱۳، ۱۴،
۱۵،۱۶،۱۷،۱۹،۲۰،۲۲،۲۳،۲۵
۲۶،۲۹،۳۰،۳۱،۳۴،۳۸،۴۲،۴۵
۵۳،۵۴،۶۱،۷۱،۷۴،۷۵،۷۷،۷۹
۸۰،۸۱،۸۲،۸۴،۱۰۱،۱۴۱

فهرست علایم اختصاری

Abeghian = M. Abeghian, Der armenische Volksglaube. Leipzig 1899.

Andreas-Henning = F. C. Andreas, Mitteliranische, Manichaica, herausg. von W. Henning, I-III (Sitzungsber. der Preuss. Akad. der Wissenschaften. 1932-34).

Anklesaria, v. Bundahišn.

AO = Acta Orientalia.

Bal'amī = Chronique de Tabari, traduite sur la version persane d'Abou-Ali Mohammed Bel'ami par H. Zotenberg. I-IV. Paris 1867-74.

Basset, Mille et un contes = R. Basset, Mille et un contes, récits et légendes arabes, I-III. Paris 1924-26.

Benveniste, The Pers. Rel. = E. Benveniste, The Persian Religion according to the Chief Greek Texts. Paris 1929.

Benveniste-Renou = E. Benveniste et L. Renou, Vṛtra et Vṛθragna. Paris 1934.

Browne, v. Nihāyat.

Bundahišn (indien), éditions facsimilées: N. L. Westergaard, Bundehesh, liber Pehlvicus, Havniae 1851, et Codd. Avest. et Pahl. Bibl. Univ. Hafn., I (K 20). fol. 88r-129 v; (iranien), éd. facsimilée: The Bûndahishn, ed. by Anklesaria, Bombay 1908. E. W. West, PT, I.

Chauvin = V. Chauvin, Bibliographie des ouvrages

arabes ou relatifs aux Arabes, I-XI. Liège 1892-1909.

Christensen, Arthur, Ét. s. le zor. = Études sur le zoroastrisme de la Perse antique, D. Kgl. Danske Vidensk. Selskab, Hist.-fil.-Medd. XV, 2, Cop. 1928.-Les Kayanides, ibid. XIX, 2, Cop. 1931. — Die Iranier, Handbuch der Altertumswissenschaft, III, 1. 3, München 1933. — Le premier homme = Le premier homme et le premier roi dans l'histoire légendaire des Iraniens, I-II. Upsala 1918-34. — Märchen aus Iran, dans la série «Märchen der Weltliteratur», Jena 1939.

Codd. Av. et Pahl. Bibl. Uuiv. Hafn. = Codices Avestici et Pahlavici Bibliothecae Universitatis Hafniensis, I-X. Cop. 1931-41.

Damīrī = Damīrī, Ḥayātu'l-ḥaiwān, éd. Boulaq 1284 de l'hégire (= 1868).

Dd. = Dāδastān ī dēnīγ, éd. facsimilée : Codd. Av. et Pahl. Bibl, Univ. Hafn., III (K 35), fol. 99r-202v; West, PT, II.

Dk. = Dēnkard. The Dinkard, by Peshotan Sanjana, I-XIX, Bombay 1874-1928; éd. de Madan I-II, Bombay 1911.

Duchesne = J. Duchesne-Guillemin, Les composés de l'Avesta. Liège, paris 1936.

Firdausī = Firdusii liber regum qui inscribitur Schahname, éd. J. A. Vullers, I-III. Lugd. Bat. 1877-84 (édition incomplète); éd.

de Téh. = édition de Téhéran, I-X, 1313 - 15 de l'hégire, nouveau style (= 1934-36).

Iranier, Die, v. Christensen.

JA = Journal asiatique.

JAOS = Journal of the American Oriental Society.

Kayanides, Les, v. Christensen.

Köhler, Kl. Schriften = R. Köhler, Kleinere Schriften zur Märchenforschung, herausg. von J. Bolte, I, Weimar 1898.

Kremer = A. von Kremer, Culturgeschichte des Orients unter den Chalifen, I-II. Wien 1875-77.

Lane, Arab. Society = E. W. Lane, Arabian Society in the Middle Ages. London 1883.

Lommel = H. Lommel, Die Yäšts des Awesta, Göttingen, Leipzig 1927.

Männerbund, v. Wikander.

Massé = H. Massé, Croyances et coutumes persanes, I-II. Paris 1938.

Mx = Mēnōγ'ēxraδ. The Dînâ î Maînû î Khrat, ed. Peshotan Sanjana, Bombay 1895;Codd. Av. et Pahl. Bibl.Univ. Hafn., V (K 43), fol. 131v - 176v; West, PT, III.

MO = Le Monde Oriental.

Nihāyat = Nihāyatu'l-irab fī axbāri'l-furs wa'l-'arab, résumé et extraits par E. G. Browne, JA 1900, p. 195 sqq.

Nyberg, Relig. = H.S. Nyberg, Die Religionen des alten Iran.

Deutsch von H. H. Schaeder. Leipzig 1938.

OLZ = Orientalistische Literatur-Zeitung.

Premier homme, le, v. Christensen.

PT, v. West.

Qazwīnī, Wüstenfeld = El-Cazwini's Kosmographie, herausg. von F. Wüstenfeld. Göttingen 1849.

Relig., v. Nyberg.

R. hist. = Revue historique.

Sad-dar-Bund. = Sad-dar -Bundaheš (lire plutôt Sad - darband-i-huš, Ethé dans le Grundriss der iranischen Philologie, II, p. 123), voir Saddar Nasr and Saddar Bundehesh,

ed. by Dhabhar, Bombay 1909.

Ta'ālibī=Histoire des rois des Perses par Al-Tha'âlibi, texte et trad. par H. Zotenberg. Paris 1900.

Tabarī = Annales auctore At-Tabari, ed. de Goeje, I. Leiden 1879.

Vend. = Vendidad.

West, PT= Pahlavi Texte translated by E. W. West, I-V (Sacred Books of the East, tt. 5, 18, 24, 37, 47).

Westergaard, v. Bundahišn.

Wikander, Männerbund = S. Wikander, Der arische Männerbund. Lund 1938.

Vullers, v. Firdausī.

Wüstenfeld, v. Qazwīnī.

WZKM = Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes.

Y. = Yasna (Gathas: Y. 28-34, 43-51, 53).

Yt. = Yašt.

ZDMG = Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft.

Zotenberg, v. Bal'amī et Ta'ālibī.

Zsp. = Écrits choisis de Zād-sparam. Éd. facsimilée: Codd. Av. et Pahl. Bibl. Univ. Hafn. IV, fol. 233v-254v.

غلطنامه

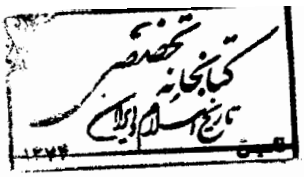
صفحه	سطر	نادرست	درست
یازده	۹	فاری	فارسی
۲	۱۷	اهریمنی	اهریمن
۱۰	۹	مهرپشت	مهریشت
۱۱	۴	پارنیه	پارینه
۱۲	۳	پرپکا	پریکا
۱۳	۱۸	دورنت	دروونت
۱۵	۷	هقتم	هفتم
۱۷	۴	رقته	رفته
۱۸	۱۲	تگرک	تگرگ
۱۸	۱۸	مقاپسه	مقایسه
۱۹	۲۳	هثن	متن
۲۰	۱۰	ستاره»	ستاره‌ی
۲۴	۲۳	دانشکده	دانشکده‌ی
۲۶	۱۲	خلاصه‌ی	خلاصه‌یی
۲۸	۲۱	دنکرد	دینکرد
۳۲	۲۱	دنکرد	دینکرد
۳۳	۲۰	تشییع	تشیع
۴۳	۹	ضدضربه	صد ضربه
۴۶	۲۰	Viðštu	Viðātu
۴۷	۱۴	وندنداد	وندیداد
۴۷	۲۱	Spenǰagrya	Spenǰaɣrya
۵۰	۱۹	Budižjā	Buðižā
۵۱	۱۰	رتبةالنوع	رتةالنوع
۵۳	۴	موسوم	مرسوم

صفحه	سطر	نادرست	درست
۶۱	۷	تقدس	مقدس
۶۴	۶	حرکت	حرمت
۶۴	۹	مخالف	مخالفت
۶۸	۹	تقاص	قصاص
۶۹	۹	مزدیسن	مزدیزن
۷۴	۴	ازی	آزی
۷۹	۱۳	چنانچه	چنانکه
۸۲	۱۸	Saʔaðūm	Saʔāðūm
۸۳	۱	بانك	بانگ
۹۰	۴	داری	دارای
۹۱	۴	نمرئل	نمدل
۹۳	۱۱	نوررد	نوردد
۹۹	۲	هفتحوان	هفتخوان
۱۰۰	۲۰	Mas'iūdi	Mas'ūdi
۱۰۶	۱۷	واژه‌ای	واژه‌ی
۱۰۶	۲۰	واژه	واژه‌ی
۱۰۸	۱۳	ضمناً	ضمناً
۱۱۰	۳	وحشتناکی	وحشتناکی
۱۱۲	۱۳	Arabika	Arabiska
۱۱۲	۱۹	باره	باره‌ی
۱۲۰	۱۵	Hinisiudes	Hinsides
۱۲۵	۱۳	دز	در
۱۲۵	۱۶	dautschen	deutschen
۱۲۵	۱۶	Abergjaubens	Aberglaubens
۱۲۷	۱۳	آزاد	آزارد
۱۲۹	۱۷	نظامی	نظامی
۱۳۰	۶	بپزدازند	بپردازند
۱۳۰	۱۷	ماواء	مأوی

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۳۲	۱۸	غالباً	غالباً
۱۳۴	۲۰	۳	۲
۱۳۴	۲۲	۴	۳
۱۳۹	عنوان	کفتار	گفتار

پاورقی شماره‌ی یك صفحه‌ی ۳۸ مربوط به پاورقی شماره ۴ صفحه‌ی ۳۷ است.





انتشارات مؤسسهٔ تاریخ وفرهنگ ایران

۱ـ **تذکرهٔ حدیقهٔ امان‌اللهی**، تألیف میرزا عبدالله سنندجی متخلص به «رونق» در سال ۱۲۶۵ هجری قمری ، حاوی شرح حال ۴۳ تن از شعرای کردستان درقرن سیزدهم، به‌تصحیح وتحشیهٔ آقای دکترخیامپور، در ۲۴+۵۴۲ صفحه، آذرماه ۱۳۴۰، بها ۲۲۰ ریال (نایاب)

۲ـ **تذکرهٔ روضة‌السلاطین**، تألیف سلطان محمد هروی متخلص به «فخری» در قرن دهم هجری، حاوی احوال واشعار ۸۰ تن از سلاطین و امرا وشش تن از دیگر شعرا ، به‌تصحیح وتحشیهٔ آقای دکترخیامپور، در ۲۰+۱۸۰ صفحه، شهریور ماه ۱۳۴۵ ، بها ۱۰۰ ریال (نایاب)

۳ـ **منظومهٔ کردی مهرو وفا** ، با متن کردی وترجمهٔ فارسی، مقدمه وضبط وترجمه و توضیح ازآقای قادر فتاحی قاضی ، در۸+۱۷۶ صفحه، مهرماه ۱۳۴۵، بها ۸۵ ریال

۴ـ **فرهنگ لغات ادبی** (شامل لغات وتعبیراتی‌که ازمتون‌فارسی‌استخراج شده است)، تألیف آقای محمدامین ادیب طوسی، بخش اول، در ۸۶+۴۳۶ صفحه، بهمن‌ماه ۱۳۴۵ ، بها ۳۶۰ ریال (نایاب)

۵ـ **منظومهٔ کردی شیخ صنعان** ، بامتن کردی وترجمهٔ‌فارسی، مقدمه وضبط وترجمه وتوضیح ازآقای قادر فتاحی‌قاضی، در ۸+۱۳۴ صفحه، مردادماه ۱۳۴۶، بها ۶۰ ریال

۶ـ **فرهنگ لغات ادبی** (شامل لغات و تعبیراتی‌که از متون فارسی استخراج شده است) ، تألیف‌آقای محمدامین‌ادیب طوسی، بخش‌دوم ، در۴+۳۴۸ (۳۴۸=۴۳۶—۷۸۴) صفحه، اسفندماه ۱۳۴۶ ، بها ۲۳۰ ریال (نایاب)

۷ـ **سفینة‌المحمود**، تألیف‌محمود میرزا قاجار درسال۱۲۴۰ هجری‌قمری، جلد اول حاوی احوال و اشعار ۱۶۲ تن از شعرای این تذکره‌که درقرن دوازدهم و سیزدهم میزیسته‌اند، به‌تصحیح وتحشیهٔ آقای دکترخیامپور، در۲۰+۳۸۴صفحه، اسفندماه ۱۳۴۶ ، بها ۱۵۰ ریال

۸ـ **سفینة المحمود** ، تألیف محمود میرزا قاجار در سال ۱۳۴۰ هجری قمری ، جلد دوم حاوی احوال و اشعار ۱۸۴ تن از شعرای این تذکره که در قرن دوازدهم و سیزدهم میزیسته‌اند، به‌تصحیح وتحشیهٔ آقای دکتر خیامپور، در ۴+۳۹۲ (۳۹۲=۳۸۴—۷۷۶) صفحه، اسفندماه ۱۳۴۶ ، بها **۱۵۰** ریال

۹ـ **تخت سلیمان** ، تألیف علی‌اکبر سرفراز، در ۱۲+۱۸۲ صفحه، شهریور ماه ۱۳۴۷ ، بها **۱۰۵** ریال (نایاب)

۱۰ـ **منظومهٔ کردی بهرام و گلندام** ، بامتن کردی وترجمهٔ فارسی، مقدمه وضبط وترجمه وتوضیح ازآقای قادرفتاحی‌قاضی، در ۸+۲۱۶ صفحه، مهرماه ۱۳۴۷، بها **۱۱۵** ریال

۱۱ـ **دیوان وقار شیرازی**، به‌تصحیح آقای دکتر ماهیار نوابی، بخش نخست (قصائد ، الف‌ـر) ، در ۲۴+۴۳۲ صفحه ، شهریورماه ۱۳۴۸ ، بها **۱۳۵** ریال

۱۲ـ **منظومهٔ کردی شورمحمود ومرزینگان**، بامتن کردی وترجمهٔ فارسی، مقدمه وضبط وترجمه و توضیح ازآقای قادر فتاحی قاضی ، در ۱۰+۱۷۰ صفحه، دی ماه ۱۳۴۸ ، بها **۶۰** ریال

۱۳ـ **روضة‌الکتاب و حدیقة‌الالباب** ، تألیف ابوبکربن الزکی المتطبب القونیوی الملقب بـالصدر ، به تصحیح و تحشیهٔ آقـای میر ودود سید یونسی ، در ۶۴+۴۵۶ صفحه ، فروردین‌ماه ۱۳۴۹ ، بها **۱۷۵** ریال

۱۴ـ **تجربة‌الاحرار و تسلیة‌الابرار** ، تـألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی ، به تصحیح و تحشیهٔ آقای حسن‌قاضی طباطبائی ، جلد اول ، در ۳۰+۵۲۳ صفحه ، مردادماه ۱۳۴۹ ، بها **۱۹۰** ریال

۱۵ ـ **تجربة‌الاحرار و تسلیة‌الابرار** ، تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی ، به تصحیح و تحشیهٔ آقای حسن قاضی طباطبائی ، جلد دوم ، در ۱۰+۲۸۰ صفحه، خردادماه ۱۳۵۰ ، بها **۱۲۰** ریال

۱۶ـ **تاریخ خوی** ، تألیف مهدی آقاسی ، در ۲۶+۱۰+۶۲۰ صفحه ، مهرماه ۱۳۵۰ ، بها **۲۴۰** ریال (نایاب)

۱۷ـ **فرهنگ لغات ادبی** (شامل لغـات و تعبیراتی‌که از متون فارسی استخراج شده‌است) ، تألیف آقای محمدامین ادیب طوسی، بخش‌سوم، در ۴+۳۳۲ (۳۳۲=۷۸۴—۱۱۱۶) صفحه ، بهمن‌ماه ۱۳۵۰ ، بها **۲۳۰** ریال

۱۸ـ **دیوان همام تبریزی**، به تصحیح آقای دکتر رشید عیوضی، در ۱۶+۸۴+۳۱۸ صفحه، مرداد ماه ۱۳۵۱، بها **۱۸۰** ریال (نایاب)

۱۹ـ **منظومهٔ کردی شیخ فرخ و خاتون استی**، با متن کردی و ترجمهٔ فارسی، مقدمه و ضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در ۱۰+۱۷۸ صفحه، اسفند ماه ۱۳۵۱، بها **۹۰** ریال

۲۰ـ **دیوان خیالی بخارایی**، به تصحیح آقای عزیز دولت‌آبادی، در ۲۰+۴۸+۲۹۶ صفحه، آبان ماه ۱۳۵۲، بها **۱۷۰** ریال (نایاب)

۲۱ـ **فرهنگ اصطلاحات و تعریفات نفایس الفنون**، (شامل اصطلاحات و تعریفات شصت و شش علم از علوم و فنون مختلف تا قرن هشتم هجری که بترتیب الفبایی ضبط و تنظیم شده است) به‌کوشش آقای بهروز ثروتیان، در ۲۲+۳۷۰ صفحه، اسفند ماه ۱۳۵۲، بها **۲۵۰** ریال

۲۲ـ **آفرینش و نظر فیلسوفان اسلامی دربارهٔ آن**، تألیف آقای دکتر حسین خلیقی، در ۴۲+۴۵۲ صفحه، شهریور ماه ۱۳۵۴، بها **۳۰۰** ریال (نایاب)

۲۳ـ **سخنوران آذربایجان**، تألیف آقای عزیز دولت آبادی، جلد اول در ۴۴+۵۷۹ صفحه، فروردین ماه ۱۳۵۵، بها **۴۰۰** ریال

۲۴ـ **سعید و میرسیف الدین بیگ**، با متن کردی و ترجمهٔ فارسی، مقدمه و ضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در ۲۹ + ۵۷۳ صفحه، آبان ماه ۲۵۳۵، بها **۵۸۰** ریال

۲۵ـ **آفرینش زیانکار در روایات ایرانی**، تألیف آرتور کریستنسن، ترجمهٔ آقای دکتر احمد طباطبائی، در ۱۴+۱۶۰ صفحه، بهمن ماه ۲۵۳۵، بها **۲۲۰** ریال

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
۱۳۷۴

مرکز پخش
کتابفروشی تهران
تبریز: بازار شیشه‌گرخانه، تلفن ۲۲۷۳۲
تهران: خیابان ناصرخسرو کوچهٔ حاجی نایب، پاساژ مجیدی، تلفن ۵۳۷۸۴۹